

کتاب مقدس

# بهاگاو ادگیتا

به روایت

«ساتیا سایی بابا»

**Geetha Vahini**

## فهرست

۱۲۳	فصل بیست و یکم	۳	فصل اول
۱۲۸	فصل بیست و دوم	۹	فصل دوم
۱۳۴	فصل بیست و سوم	۱۳	فصل سوم
۱۴۱	فصل بیست و چهارم	۲۰	فصل چهارم
۱۴۴	فصل بیست و پنجم	۲۶	فصل پنجم
۱۴۸	فصل بیست و ششم	۳۱	فصل ششم
۱۵۴	فصل بیست و هفتم	۳۶	فصل هفتم
۱۵۸	واژه نامه	۴۲	فصل هشتم
		۴۸	فصل نهم
		۵۴	فصل دهم
		۵۹	فصل یازدهم
		۶۶	فصل دوازدهم
		۷۳	فصل سیزدهم
		۷۹	فصل چهاردهم
		۸۶	فصل پانزدهم
		۹۲	فصل شانزدهم
		۹۹	فصل هفدهم
		۱۰۵	فصل هجدهم
		۱۱۱	فصل نوزدهم
		۱۱۷	فصل بیستم

## فصل اول

برای ادراک **گیتا** باید با آن با احترام روبرو شوید. باید آن را با فروتنی و امید بخوانید. چرا که گیتا شیر **اوپانیشاد** هاست که **کریشنا** ی گاوبان آن را به دستگیری **آرجونا**، به نقش گوساله، برای تمامی اذهان تیره دوشیده تا از آن بنوشند و نیرو بگیرند. گروهی معتقدند که گیتا به عنوان شعری مقدس پس از **مهابهاراتا**، سروده شده، در حالی که اکنون بخشی از آن به حساب می‌آید. اما درباره‌ی ترکیب گیتا هرچه گفته شود، تردید نیست که اصول و آموزه‌های گیتا نه تنها کهن که بی‌زمانند. در سه **اسلوکای** [آیه] اول فصل چهارم آمده که خداوند نخست گیتا را به **سوریا** [خورشید] و سپس به **مانو** [انسان اول] عرضه کرد و پس از مانو به **ایکشواکو** و از او سینه به سینه به دیگران منتقل گشت. پس گیتا خارج از جریان زمان است و نمی‌توان آن را به نقطه‌ی زمانی خاصی در گذشته یا حال نسبت داد.

گیتا، متنی برای رهروان معنوی است. چرا که بیش از هر چیز دیگر بر **سادهانا** [تمرین معنوی] و گرایشات روحانی تاکید دارد. در هر فصل گیتا، راه و روش‌هایی برای دستیابی به آرامش و هماهنگی عرضه می‌گردد. در اینجا سادهانا محصول اشتیاق شدید و استوار به پیشرفت است. جوینده باید بجوید، نه آن که بنشیند. او باید استقامت بورزد، نه آن که اصرار به پیشرفت سریع داشته باشد. گیتا چون قایقی است که انسان را از این اسارت خودخواسته به آن آزادی که سرشت اوست می‌رساند. او انسان را از تاریکی به نور و از زرق و برق به درخشش می‌برد. گیتا برای انسان وظایف و نظمی مقرر می‌دارد که به **واسانا** ها (امیال و تحریکات) که او را به چرخ بی‌رحم تولد و مرگ می‌بندند، آلوده نیست.

در واقع انسان به این **کارما-کشترا** (کشتزار عمل) آمده تا در عمل مشارکت جوید، نه آن که مشتاق نتیجه‌ی عمل باشد. این آموزه‌ی گیتا و درس اصلی آن است. گیتا جوهره‌ی معنایی تمامی ودا هاست. در بخش های اولیه‌ی وداها، به **یجنا** ها [قربانی‌ها] و **یاجا** ها [عبادات] یا فعالیت های برون‌گرا توجه شده، سپس فعالیت‌های ذهنی مانند **اوپاسانا** [راه‌های تقرب] که درون‌گرا هستند مورد بحث قرار گرفته‌اند و بعد از آن **جانا-یوگا** [طریق عرفان] به وضوح و روشنی تشریح گردیده است.

هیچ کس، هرچه هم حکیم، قادر به گریختن از توهم نیست، بنابراین همه کس در معرض اندوه قرار می‌گیرد که چون ترمز مانع عمل اوست. آرجونا، قهرمان بزرگی که در ریاضت و خرد مرتبه‌ای والا داشت، به توهم حاصل از مصائب مهیب جنگ دچار می‌گردد و اندوه، او را از عمل باز می‌دارد. او درباره‌ی جسم و خویشتن خویش به سردرگمی دچار می‌گردد و این دو را یکی می‌پندارد. او را، **آتما**

[روح] (آن که همیشه از مشخصه‌های جهان متغیر و متحرک به دور است) را، واجد سرشت غیرواقعی و زودگذر جهان می‌پندارد و این توهم را حقیقت می‌بیند. او بر پایه‌ی شناخت نادرست از خویشتن، وظایف خود را **آتما-دهارما** ی [وظیفه‌ی روح] خود می‌بیند. این تراژدی نه تنها داستان آرجونا که ماجرای تمامی بشریت است. بنابراین گیتا ارزشی جهانی و جاودان دارد. خواندن گیتا، آموختن هنر شنا در عرض دریای توهم است. گیتا صدای ناب کریشنا ی خداوند است. این واقعیت که گیتا سبب پشت‌گرمی و رهایی میلیون‌ها انسان شده، دلیلی بر منشاء الهی آن است. هیچ کس جز خداوند نمی‌تواند چنین اعتباری ببخشد.

شیوه‌ی آغاز و پایان گیتا، نشانه‌هایی از همین امرند. نخستین آیه‌ی گیتا با این کلمات آغاز می‌شود:

**دهارما کشتتر، کورو کشتتر...** [کشتزار درستی، کشتزار کورو]. نخستین کلمه، **دهارما** (درستی، وظیفه) است. آخرین آیه‌ی فصل پایانی از **یاترا یوگ ایشوارا کریشنا** سخن می‌گوید و کلمه‌ی **یوگ ایشوارا** [پیوستن به خداوند] نتیجه‌ی همان دهارمایی است که [در طول کتاب] عرضه شده است. پس هدف آموزه‌های گیتا به روشنی این است: «دهارما را به یاد داشته باش، به دهارما عمل کن». این کلمه چه اندازه مهم است. تمامی **شاسترا** ها (کتب مقدس) در کار تعیین حدود و بیان سرشت و مولفه‌های لطیف دهارما هستند. گیتا این بررسی و تحلیل را گرد می‌آورد. گیتا از هر نظر، کتاب درسی دهارما است و تمامی اصول دهارما در آن مطرح می‌شوند.

آرجونا، **جیوی** است. فرد است. بدن، ارابه و آموزگار درون ارابه، کریشنا یا خداوند است. ارابه‌ران خداوند است. الهام‌بخش هوش، **براهمایی** که در پاسخ به دعای انسان در **گایاتری مانترا** که می‌گوید:

**دیویونا-پراچودایات** (قوه‌ی تشخیص مرا بیدار ساز خداوند، هدایت کن) او را بر می‌انگیزد. **کورو** ها نماینده‌ی سرشت شیطنی‌اند. **پانداوا** ها نماینده‌ی الوهیت هستند. آنها **آسات** (ناحق)‌اند و اینان **سات** (حق). یکی شیطان است و آن دیگری خدا و همواره میان این دو جنگ بوده است. در نبردی این چنین میان دو نیروی متضاد، کریشنا (خویشتن، آتما) همواره در سوی دهارما است، یعنی واقعیتی که ماندگار است نه توهمی که نابود می‌شود. اگر خداوند را چون راهنما در سوی خود می‌خواهید، خود را به سرشت الهی (دایوی-سامپات) یا کیفیات دهارمایی مجهز سازید. چرا که خداوند آنجاست که دهارما هست.

البته این به آن معنا نیست که خداوند همه جا نیست...! کره در همه جای شیر هست. هر چند تنها طی چرخاندن است که در محلی ظاهر می‌شود. همچنین خداوند در محلی تجلی می‌یابد که در آنجا **دهارما** - **سادهانا** [درستکاری] در جریان است. **یاتو دهارماستاتو جایا** : «جایی که دهارما هست، پیروزی حتمی است.» آرجونا به عالم جسمانی آرایش یافته بود؛ پس می‌بایست به دانش شناخت واقعیت تبرک می‌یافت.

تمامی مجموعه‌ی ساده‌ها در جهت وضوح آگاهی از آتما و تثبیت توجه بر آن است. آموزه‌ی کریشنا دقیقاً همین است. در واقع این نتیجه و اساس جستجوی حقیقت است.

کریشنا به بسیاری از تردیدهای آرجونا پاسخ داد، که او خود قادر به بیان آنها نبود. «اوه آرجونا، تو اندوهگینی چون این شاهان و شاهزادگانی که به تو **مربوطند** نزدیک است که به **دست تو** با مرگ روبرو شوند. تو درباره‌ی دهارما و راجی می‌کنی، اما به یاد داشته باش که خردمند برای مرده یا زنده غم نمی‌خورد. باید بگویم چرا؟ خوب، تو درباره‌ی بدنی اندوهگینی که مرگ نابودش می‌سازد. آیا از دگرگونی‌های بسیاری که پیش از مرگ برای بدن رخ می‌دهند نیز اندوهگین می‌شوی؟ کودک در پسر ناپدید می‌شود، پسر در جوان، جوان در مرد میانسال می‌میرد، میانسال در کهنسال گم می‌شود و کهنسال در مرگ محو می‌گردد. تو هرگز بر دگرگونی‌هایی که این همه بر بدن موثرند اشک نریخته‌ای. حالا چرا برای این یکی اشک می‌ریزی؟ آیا بدنی که امروز داری همان بدنی است که در روزگار کودکی داشتی؟ کجاست آن بدنی که هنگام بستن **دهریشنا دیومنا** داشتی؟ تو هنوز آن ماجرای کودکی را به یاد داری اما بدنی که آن اعمال از او سر زد اکنون رفته است. به علاوه، هر چه هم بدنت دگرگون شود، آتما، درخشش خرد حقیقی که فناپذیر می‌ماند. حضور مستحکم این معرفت، نشانه‌ی جنانا یا خرد است.»

«شاید بررسی چگونه هنگام ناپدیداری بدن‌هایی که سال‌ها با آنها همراه بوده‌ایم و زندگی کرده‌ایم، اندوهگین نشویم. اما اگر این امر شایسته‌ی اندوه هم باشد، برای چند نفر باید سوگواری کنی؟ به این موضوع اندیشیده‌ای؟ شادی و غم چون روز و شبند. باید بیایند و بروند. اگر نپذیری، متوقف نمی‌شوند. اگر بخواهی آغاز نمی‌گردند. هر دوی آنها به بدن، به ماده، به جسم مربوطند. آنان بر روح، بر جان بی‌اثرند. لحظه‌ای که از این دو بگریزی، لحظه‌ی آزادی توست و **موکشا** [رهایی] را به چنگ آورده‌ای.»

نخستین مکالمه‌ای که در آن به آموزش این حقایق پرداخته شد، **آرجونا ویشادا یوگا** یا **نامیدی آرجونا** نام دارد. این نخستین سنگ بنای گیتا است. اگر نخستین سنگ‌ها قوی باشند، بنا جاودانی است. گیتا که ۵۰۰۰ سال پیش بر این پایه بنا شد، مستحکم و شکست‌ناپذیر است. چه اندازه پایه‌ای که بر آن آرمیده قدرتمند و تا چه حد کسی که آن را بنا کرده خردمند است.

شما [از این وضعیت] با عنوان نامیدی یاد می‌کنید! اما آن نامیدی بسیار سودمند بود. چرا که **فقدان شجاعت**، عادی نبود. امری بود که بی‌ریایی و استواری آرجونا را آزمود و او را فارغ از تردید به دامان خداوند افکند. این است که آن را با نام **یوگا** [در اینجا یعنی طریقت] حرمت بخشیده‌اند. گیتا با ویشادا یوگا

آغاز می‌شود و با **سنیاسا یوگا** [تسلیم، مقام رضا] پایان می‌پذیرد. ویشادا [نامیدی]، پایه و سنیاسا [رضا]، بنا است. ویشادا بذر و سنیاسا میوه است.

شاید پرسید: چگونه آرجونا چنین سرشت پاکی یافت، آنچنان که به تنهایی شایسته‌ی نزول خرد گیتا گردید؟ کلمه‌ی آرجونا یعنی پاک، نیالوده، سپید... نام او به درستی انتخاب شده بود و او در نام خویش بالید. این گونه بود که او **ظهور بی واسطه‌ی** کریشنای خداوند را تاب آورد. این چنین بود که او به ابزاری برای هدیه‌ی گیتا به جهان تبدیل گردید.

کریشنا بارها کلمه‌ی یوگا را در گیتا به کار می‌برد. حالت فرد (یا **جیوی**) طی یوگا نیز مورد بحث قرار گرفته است. با این حال، شاید در ذهن بعضی از خوانندگان گیتا این تردید پدید آید که شباهتی میان معنای این کلمه از زبان کریشنا و زبان یک فرد عادی وجود ندارد. همچنین کریشنا، **وایراگیا** (عدم وابستگی) را در بسیاری از اوقات می‌ستاید. ولی در جاهای دیگر تصریح می‌کند که والاترین آزادی تنها از طریق پرستش کسب می‌گردد. به علاوه، روش‌های متفاوتی برای دستیابی به مقام متعالی سعادت معنوی تشریح می‌شود. در گفتار هشتم از **راجا یوگا** نیز بسیار یاد می‌شود، اما نمی‌توانیم بگوییم که گیتا متنی در آموزش راجا یوگا است.

تسلیم کامل به کریشنای خداوند، آزادی از قیود سه‌گانه‌ای که فرد را اسیر جهان خارجی می‌سازند، توجه بر کردار نیک و نظم پرهیزکارانه، حقایق اساسی بیان شده در گیتا هستند. خداوند این اصول چهارگانه را برترین شیوه‌های آموختن ژرف‌ترین اسرار پیشرفت درونی اعلام می‌کند.

معنای واقعی گیتا به چنگ همه نمی‌افتد. حکیمان و نویسندگان بلندآوازه هر چند از هوشی سرشار بهره می‌جسته‌اند، در نقاب افکندن از اسرار پیام گیتا شکست خورده‌اند. مفسرین از اصل موازنه‌ی کامل در میانه‌ی تمامی تغییرات یا کسب آزادی به عنوان مهم‌ترین موضوع گیتا سخن می‌گویند. از طرف دیگر، بعضی گیتا را با متون فلسفی غرب که با آن آشنا هستند قیاس می‌کنند و اذهان جوان را زیر این فشار آموزش می‌دهند! البته ترک دنیای کامل آرزویی متعالی است، اما تنها اندکی قدرت انجام آن را دارند. اگر باید آموزه‌های معنوی از قبول عمومی برخوردار شود، باید دستوراتی داشته باشد که همه در زندگی و فعالیت‌های روزمره‌ی خویش قادر به پیروی از آن باشند.

متعالی‌ترین دهارمای هرکس، پیروی شجاعانه از **سوادهارما** [وظیفه‌ی شخصی] یا دهارمای متعلق به خود اوست. پیرامون این موضوع، میان دین و اخلاق مشاجراتی هست. خداوند درباره‌ی احکام اخلاقی می‌گوید: «امری است دشوار و مملو از خطر». چه کاری مشروع است و چه کاری نیست؟ کدام عمل

اخلاقی است و کدام یک نیست؟ بسیاری همواره کوشیده‌اند و هنوز می‌کوشند تا در این موارد تصمیم درستی بگیرند. اما کریشنا اعمال شایسته را در این آیه این چنین توصیف می‌کند:

Manmanaa bhava madbhaktho mad yajee maam namaskuru mamevish yasi  
sathyam the, prathijaane priyo si me. Sarva dharmaan parithyajya mamekam  
saranam vraja Aham thwaam sarva paapebhyo mokshayaishyami maasuchah.

«اندیشه‌ات را بر من استوار گردان. مرا بپرست، مرا عبادت کن. با من پیمان ببند. تو به من دست خواهی یافت. من حقیقت را بر تو آشکار خواهم ساخت. چرا که تو نزد من عزیزتری. این آموزه‌ی من است. این فیض من است.» «این طریق پیوستن به من است. هر چه دهام ما [در اینجا به معنی اصول اخلاقی و شریعت] را رها کن. خود را به من تسلیم گردان. اندوهگین نباش. من تو را از پیامد تمامی اعمال آزاد خواهم ساخت.»

شگفتا! به معنا و اهمیت این دو بند توجه کنید. آیا چنین تسلیمی برای نجات و رهایی شما از چرخه‌ی به دنیا آمدن، در آن بودن و از آن رفتن کافی نیست؟ **تائمانا** – عبارت است از دیدن او در هر موجود، آگاهی از حضور او در هر لحظه از وجود، غرقه شدن در **آناندا** [سرور] از این آگاهی. **تادبهاکتا** – یعنی محو شدن در این رابطه به دلیل پرستش ژرف و عشق‌ورزی بی‌اندازه به او. **تات یاجی** – تقدیم کردن تمامی اعمال کوچک و بزرگ به او، به کریشنا (شامل آرزوها، اراده، عمل، میوه و پیامد). تقدیم همه چیز از آغاز تا پایان، ترک تمامی وابستگی به خویش و انجام تمامی اعمال با روحی پرستش‌گر و ناوابسته. این چیزی است که خداوند از شما می‌خواهد.

البته چنین تسلیم کاملی دشوار است. اما حتی با کمترین تلاش انسان در این جهت، خداوند، شجاعت به پایان بردن آن را عطا می‌کند. او با انسان گام بر می‌دارد و چون دوست خویش، به او یاری می‌رساند. او چون راهنما، هدایتگر انسان می‌گردد. «او» انسان را از شیطان و وسوسه حفظ خواهد کرد. او همکار و پشتیبان انسان خواهد بود. او می‌گوید:

Swalpamapyasya Dharmasya thrayathe mahatho bhayaath.

«عمل به این شیوه، حتی به میزان اندک، انسان را از وحشت و تهدید رها خواهد ساخت.» پیروی از دهام ما، فی‌نفسه سرچشمه‌ی شادمانی است. این راهی است با کمترین موانع. این آموزه‌ی خداوند است. «Mamevaishyasi». یعنی «تو به من نزدیک خواهی شد. تو به من تقرب خواهی جست.» به بیان دیگر، تو راز مرا درک خواهی کرد. تو به درون من راه خواهی یافت، تو سرشت مرا کسب خواهی کرد.

در میان این اصطلاحات، **سادری سیا** (کسب سرشت الهی)، **سالوکیا** (حضور در خداوند) و **سایوجیا** (وحدت با خداوند) شاخصند. وقتی کسی به مقام ادراک خودند در هر موجود، دست یابد؛ وقتی هر ابزار معرفت به آن تجربه‌ی الهی منتهی شود؛ وقتی تنها او دیده، شنیده، بوییده و لمس گردد، انسان بی‌تردید به بخشی از پیکر خداوند بدل شده است و در او و با او زندگی می‌کند. وقتی به انجام این وظیفه در مورد خودتان بپردازید، در همان نخستین گام‌ها نیروی تازه‌ای کسب می‌کنید، از وجدی ناب و تازه بهره می‌جوید، طعم سرشار سعادت را می‌چشید و از تقدسی دیگرگونه صفا می‌یابید.

این دهارما برای انسان‌های غیر معمولی نیامده و سفارش نشده است. بلکه در اختیار همگان است، چون همه گرسنه‌ی خدا هستند. همه تشخیص می‌دهند که در اینجا امری اساسی و بیرون از تمامی تغییرات موجود است. حتی بدترین گناهکاران می‌توانند با تسلیم خویش به خداوند، در توبه‌ای از سر دلتنگی، به سرعت قلب خویش را پاک سازند و خالص شوند.

بنابراین، فرمان خداوند این است که هر کس باید به دهارمای ویژه‌ی خویش بپردازد، هر کس باید زندگی خود را بر اساس اصول معنوی فرهنگ خویش سامان دهد. او باید دیدگاه **شیءگرا** را رها سازد و به صدای خداوند گوش فرا دهد.

متولدین **بهارات** [نام دیگر هندوستان] باید به صدای رهبر بهارات – **گوپالا** [نام دیگر کریشنا] - گوش بسپارند و در هر کلامی که می‌گویند، در هر حرفی که می‌نویسند، در هر آرزویی که گرامی می‌دارند، در هر اندیشه‌ای که صورت می‌بندند و در هر عملی که برای کسب امور غیرلطیفی چون غذا، سرپناه و سلامتی به آن می‌پردازند، الوهیت درونی خویش را ظاهر سازند تا شایسته‌ی این امتیاز باشند.

تنها آنگاه ملت هندوستان می‌تواند فضیلت دین کهن، **ساناتانا دهارما** [جایگاه برین]، هدیه‌ی ویژه‌ی آن به بشریت و تضمین آرامش برای تمامی انسانها را عرضه کند. تنها عمل در امتداد دهارما می‌تواند قدرت روحی به انسان ببخشد که قادر به رویارویی با تمامی بحران‌ها و کسب پیروزی است.

این گیتای مقدس با نشان دادن واضح راه، آن قدرت را هدیه می‌کند.



## فصل دوم

بهتر آن است که فصل اول [بهاگاوادگیتا] را به جای گیتا [آواز]ی کریشنا، گیتای آرجونا بنامیم. آرجونا لبریز از اندوه و توهم، از جنگ باز می‌گردد و تسلیحات خویش را فرو می‌نهد. او دل‌شکسته، ارباب‌اش را در میان دو نیروی متخاصم متوقف می‌سازد. به این سو و آن سو می‌دود و در حالی که آشفته و پریشان است، چهره‌ی دوستان و آشنایان خویش را از نظر می‌گذراند. او غرقه در ترحم است. کمان پرآوازه‌اش از دستش فرو افتاده و او یارای آن را ندارد که بایستد یا حتی بنشیند. ذهنش در فرامین مکتب پوروامیامسا پرسه می‌زند. او سوگند می‌خورد که در جنگ شرکت نخواهد جست. هنگامی که سنجایا [منشی و کارگزار شاه] این خبر را به شاه دهریتراشترای نابینا می‌رساند، شادی شاه بی‌اندازه است. چرا که پیروزی را در جنگ خویش می‌یابد. در او از بصیرت و دوراندیشی نشانی نیست و از آن کمتر، بینش الهی اوست. پس، رؤیای امپراطوری کامل خود را بدون در دسر تحقق یافته می‌بیند و احساس شادمانی می‌کند.

اما سنجایا که از بینش الهی بی‌بهره نیست می‌اندیشد که: «دلیل این شادی دیوانه‌وار او چیست؟ هنگامی که خداوند خود، در جبهه‌ی پانداواها ایستاده، چگونه شاه نقشه‌ی پیروزی می‌کشد؟ سپس پیامدهای هولناک بازگشت آرجونا به صحنه‌ی نبرد را مجسم می‌کند.

اما قطرات اشک آرجونا از گونه‌اش فرو می‌ریزند. در چشم‌های او دریایی از اشک موج می‌زند. حتی خداوند قادر به تحمل این صحنه نیست. او خاموش باقی نمی‌ماند. نبض آرجونا در دست اوست و او علت بیماری را تشخیص می‌دهد. کریشنا به آنی پی می‌برد که بیماری موها (توهم ناشی از ارزیابی نادرست) بر هر سه بدن آرجونا، بدن ناخالص، بدن لطیف و بدن علیّی او، سایه افکنده است.

او می‌بیند ترحمی که آرجونا را تسخیر کرده اصالت ندارد. چرا که ترحم اصیل با دایوی سامپات (محرک‌ها و انگیزه‌های الهی) همراه است و سرپیچی از فرامین خداوند در آن راه ندارد. اما در اینجا، در واقع خودپرستی زیر نقاب ترحم پنهان شده است. پس خداوند تصمیم می‌گیرد او را از این ضعف و ناتوانی، یا به قول گیتا از کریپایا ویشتام، نجات دهد. آرجونا بی‌یار و یاور و غرقه در ترحم به جا مانده و باید شفا یابد.

درست به همان گونه که باید روحی را که در کسی حلول کرده از او بیرون کشید، آرجونا باید از ترس و بزدلی رهایی می‌یافت. آخر کسی که خداوند را در کنار خود دارد نباید از چیزی بترسد. آیا روحی هست

که با سرور پنج عنصر کاری تواند کرد؟ خداوند برترین طبیب است. **نارایانا** همان طبیعی بود که آرجونا به او نیاز داشت.

و ه که آرجونا چه سعادت‌مند بود! حتی از ژرفنای اندوه، جوانه‌ی شادی سر می‌زند. تا آیه‌ی یازدهم از فصل دوم، داستان ناامیدی آرجونا و تاثیر تسخیرشدگی او ادامه می‌یابد. به این دلیل است که نخستین گام در شفای او، عرضه‌ی **سانکھیا یوگا** یا طریق معرفت (جنانا) به اوست.

**آمریتوپادسا** (آموزه‌ی جاودانگی بخش) ی کریشنا از آیه‌ی یازدهم آغاز می‌شود. در واقع بهاگاواد گیتا از اینجا آغاز می‌گردد. تا این لحظه، شرح توهم آرجونا به علت نادانی و تیرگی ذهن او آمده است. کریشنا به نقش ناظر، منتظر می‌ماند تا ناامیدی او ژرفنا و تاریکی بگیرد. وقتی سرانجام آرجونا کمانش را به کناری می‌افکند و از جنگ کناره می‌گیرد، وقتی اقرار می‌کند تمامی قوه‌ی تشخیص خوب و بد خود را از کف داده است، وقتی تمنا می‌کند کریشنا راهی به او نشان دهد که مشکل او را به بهترین شکل حل کند، کریشنا پیش می‌آید و می‌گوید:

«آرجونا، چگونه این سایه‌ی تیره‌بختی و وحشت بر تو فرو افتاد، در حالی که تو همواره روشن و درخشان بوده‌ای؟ چنین حال و روزی اصلاً بر ازنده‌ی قهرمانی چون تو نیست. کلمه‌ی آرجونا به معنی شخصیتی پاک و آسیب‌ناپذیر است. پس چرا این همه اندوه‌گینی؟ نبرد قریب‌الوقوع است. ابرهای جنگ مترکم می‌شوند و می‌غرند. دشمنان روبروی ما صف کشیده‌اند و برای آغاز جنگ لحظه‌شماری می‌کنند. آنان بر تو ظلم و ستمی بی‌حساب روا داشته‌اند و اکنون خود را برای تصرف سرزمینی که حق توست، آماده می‌سازند. تو تمامی رنجی را که بر تو فرو ریخته‌اند تحمل کرده‌ای، بی آن که ذره‌ای از حقیقت منحرف شوی. تو همه‌ی شرایط تحمیلی آنان را پذیرفته‌ای و سال‌های سال به دستور آنان در تبعید به سر برده‌ای. تلاش تو برای مصالحه بیهوده بوده است. و اکنون نمی‌توانی از پنجه درافکندن با آنان احتراز کنی. ما هر چه می‌توانسته ایم، کرده‌ایم. اکنون جنگ تنها شیوه‌ای است که با آن می‌توان چشمان **دوریو دهانا** ی شیطان صفت را بر شرارت او گشود.»

«برای این جنگ، پس از ریزنی‌های طولانی تصمیم‌گیری شده است. این تصمیمی عجولانه بر اساس خشم نیست. بزرگان مسئولیت‌شناس، مزایا و معایب آن را سنجیده‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که توسل به زور گریزناپذیر است. تو و برادرانت همه‌ی اینها را پذیرفته‌اید و در تصمیم‌گیری‌ها مشارکت داشته‌اید. تو برای این نبرد با ذوق و شوق آماده شده‌ای. در واقع، تو بیش از هر کس دیگر در این کار غرق شدی. اکنون به چه عذری باز خواهی گشت؟ این جنگ در یک لحظه به تو تحمیل نشده. تو از مدتها پیش ابزار آن

را گرد آورده‌ای. به یاد بیاور چگونه با ریشه و میوه‌ی درختان جنگلی زندگی کردی و گرسنگی کشیدی و جنگیدی تا پاسوپاتا آسترا ی [کمان] شیوا را به دست آوری. چگونه تا جایگاه دوردست ایندرا، سرور خدایان سفر کردی تا برای این نبرد، تیرهای آسمانی به چنگ آوری.»

چنین می‌اندیشم که لحظه‌ی سرنوشت برای نابودی دار و دسته‌ی کوراوای بدکار فرا رسیده است، اما حالا، تو شروع به نوحه‌سرایی کرده‌ای. چرا این ساز بدیمن را می‌نوازی؟ کدام شاسترا چنین چیزی گفته است؟ به وظیفه‌ات به عنوان عضوی از طبقه‌ی **کشاتریا** [جنگاور] بیندیش؛ به وظیفه‌ی تعالی دهارما و حفاظت از عدالت. سرمایه‌ی دلیری، مخاطره‌جویی و استواری در اختیار توست. اما تو با این کنارگیری، که احساسات بی‌جایی بیش نیست، قدرت خود را تلف کرده‌ای.»

«این بزدلی برای تو و حتی برای پیشینیان تو شرم‌آور است. ننگ بر تو! تو تبار کشاتریا را به فضاحت کشیده‌ای. جنگ، راهی شاهانه برای توست؛ راهی که به بهشت منتهی می‌شود. اگر اکنون از میدان جنگ بگریزی، چگونه از بدنامی خواهی گریخت؟ تو عنوان **ویجایا** [فدایی] را با زور بازو کسب کرده‌ای.

شهرتی را که با که با عمری تلاش به دست آورده‌ای، لکهار نکن. این توهم تضعیف‌کننده را رها کن.»

«به من گوش کن. آنچه در **آماراوتی** روی داد را به یاد بیاور. تو به دعوت دوشیزه‌ی الهی، **اورواسی** اعتنا نکردی و هنگامی که او با لطف از تو پسری خواست به او گفتی: **مرا پسرت بدان**. آن عمل، قهرمانی بی‌نظیر تو را آشکار ساخت. دشنامی که او از سر خشم به تو داد، به تو در محکمه‌ی شاه **ویراتا** یاری

رساند تا بتوانی به عنوان محرم دربار، به شهزاده خانم سلطنتی رقص بیاموزی. چنین نبود؟»

«به من بگو آن قهرمانی کجا رفت؟ چگونه این بزدلی جای چنان شجاعتی را گرفت؟ تو نزد من آمدی و مرا بیدار کردی و از من خواستی در این نبرد به تو کمک کنم. نبردی که اکنون از آن می‌گریزی. حالا آیا به تو کمک کنم؟ آیا تماشا کنم که می‌گریزی؟ این توهم را از ریشه بیرون بکش، این ترس را خاکستر کن. دوباره قهرمان باش.»

در این متن، کریشنا چهار کلمه را به کار برده است: **کاسمالام** (نادانی)، **آناریا جاشتام** (خلق و خویی که برای سرشت الهی زیان‌بار است)، **آشوار گیام** (کیفیتی که الوهیت انسان را نابود می‌سازد) و **آکریتی کارام** (کیفیتی که سبب نزول ثروت جاودانی می‌گردد).

این کلمات الهام‌بخش که خون هر کشاتریایی را به جوش می‌آورد، اثری مهیب بر آرجونا داشت. ابر ضخیم نادانی که آرجونا را فرا گرفته بود، اندکی کاهش یافت. **تاماس** [رخوت] ی که سبب فراموشی حقیقت نزد او شده بود، مرتفع گشت. **راجوگونا** [شور، تحرك] بازگشت و آرجونا کلماتی یافت تا بپرسد:

کاتام؟ (چگونه؟) این کلمه نشان می‌دهد که گیتا نه تنها به آنچه باید کرد می‌پردازد، بلکه حتی چگونگی آن را نیز شرح می‌دهد.

آرجونا پرسید: «اوه، مادوسودانا [نام دیگر کریشنا]، به کلامت گوش کن. آنان که در خط مقدم جنگند، همگی عابدانی بزرگند. بهیشما ی بلندمرتبه، هنگامی که پدرمان از دست رفت، مراقبت از ما را به عهده گرفت و از کودکی دستان ما را رها نکرد تا به آنچه اکنون هستیم، رسانید. او چون پدر ماست. او بزرگ خاندان ماست. و از درونا چه باید بگویم؟ او بیش از پسر خویش، آشواتاما، به من عشق می‌ورزد و من همیشه از محبت او برخوردار بوده‌ام. او گورو [استاد معنوی] بی است که از سر محبت مرا به عنوان مرید خویش پذیرفت و از من کمانداری را ساخت که اکنون هستم. آیا تو اکنون از من می‌خواهی تا مهارتی را که او خود به من آموخت، برای نابودی او به کار ببرم؟ آیا چنین کاری برای پسر بهارات پسندیده است؟ ما در جنگ دشمنان خویش را می‌کشیم. چنین نیست؟ یا می‌توانیم با پدران و استادان خود بجنگیم که سزاوار احترامند؟»

«تو می‌گویی که بهشت از طریق جنگ به دست می‌آید. من نمی‌فهمم چگونه با کشتن این گوروهای محترم، بهشت کسب می‌گردد. اگر این عقیده گسترش یابد، چند گورو جان سالم به در خواهند برد؟ هر چه می‌خواهی بگو، اما بگذار من هم بگویم که ترجیح می‌دهم به جای کسب خوشبختی از چنین راه‌هایی، از راه گدایی از خانه‌ای به خانه‌ای دیگر زندگی کنم. غذایی که با کشتن چنین مردانی به دست آید، آغشته به خون آنهاست و من گدایی را بر آن ترجیح می‌دهم. خوب، حتی اگر تمامی این تردیدها را کنار بگذارم و بجنگم، چه تضمینی برای پیروزی هست؟ به فرض پیروزی ما، چگونه فرمان قتل این بزرگان را صادر کنم و هر دو دنیا را از کف بدهم؟ اگر تصادفاً آنها پیروز شوند، گدایی گریزناپذیر است. اگر ما پیروز شویم، به همان بدی شکست است. چون پیروزی چه حاصلی خواهد داشت، اگر بهای آن، نابودی دوستان و خویشاوندان ما باشد؟ ما از آن جز اندوهی بی‌پایان تا آخر عمر، بهره‌ای نخواهیم برد. کریشنا! من از حل این مشکل عاجزم. هوش، رهیم ساخته و سرشت من دگرگونی پذیرفته است. نمی‌دانم چرا قادر به تشخیص درست از نادرست، دهارما از ادهارما نیستم.»

«خون‌گشایایی من، هنگامی که آن را برمی‌انگیزی، به اعتراض برمی‌خیزد و مرا به نبرد می‌خواند. ترس از قتل این بزرگان محترم مرا واپس می‌کشد. من درمانده‌ام. همان طور که این ارابه را هدایت می‌کنی، مرا نیز هدایت کن. راه را به من نشان بده. به علاوه، من دیگر توجهی به کامیابی‌های دنیوی ندارم. من تنها به دنبال پیشرفت معنوی هستم.»

از این لحظه به بعد، کریشنا به گورو [استاد معنوی] و آرجونا به سرسپرده‌ی او تبدیل شدند. آرجونا این مقام را طلب کرد و به آن رسید. پیش از آن که آرجونا مقام نوآموزی را بپذیرد، قلبی مملو از خودپرستی و ضعف داشت. قهرمان به هیچ بدل شده بود. او تا به حال در برابر کریشنا ایستاده بود. علت همه‌ی اینها اگر به دقت بررسی کنید، چیزی جز خودپرستی نیست. **پریمَا** (عشق) دیدگاه کریشنا و **بهراما** (فریب، توهم) از آن آرجونا است. علت رنج او همین بود. سرانجام او دریافت که خودپرستی تنها به جهل و آشفتگی بیشتر منتهی می‌شود. او داورِی‌هایش را به خداوند سپرد و خود را رها ساخت. او گفت که چیزی جز ابزاری در دستان خداوند نیست. تشخیص خطای خویشتن اولین امتیاز سرسپرده‌ای خوب است. این سرآغاز خردمندی است. تنها ابلهان فکر می‌کنند همه چیز را می‌دانند و از بیماری هولناک تورم **من** رنج می‌کشند.

## فصل سوم

برای نوآموزان سودمندتر آن است که به جای کشف امتیازات خویش، که شاید برای ایشان طرب‌انگیز باشد، به جست و جوی خطاهای خویش با هدف رفع آنها برآیند. نوآموزی که چنین کند، قادر به پیشرفت سریع خواهد بود و ترس یا اضطراب او را واپس نخواهد کشید. او می‌تواند با ایمان به خداوندی که تمامی بار او را بر دوش می‌گیرد، پیشروی کند. او به آرامش ذهن دست می‌یابد که نشان جوینده‌ی حقیقی است. آرجونا به این وضعیت دست یافته بود، بنابراین کریشنا به او (و از طریق او به تمامی انسانها) آموزه‌ای عرضه داشت که به جاودانگی منتهی می‌گردد.

گیتا برای چه کسی سخن می‌گوید؟ چند لحظه بیندیشید. شیر را برای خود گاو از پستان او نمی‌دوشند، چون گاو شیر خود را نمی‌نوشد. آرجونا سهم خویش را برمی‌گیرد و کریشنا نیز، خودکفاست و به هیچ چیز، منجمله به شیر، نیازی ندارد. پس کریشنا برای چه کسی شیر اوپانیشاد را دوشید تا با آن گیتا را بسازد؟ کریشنا می‌گوید که گیتا برای **سودهی جانا** است. [یعنی] هوشی که در اختیار خداوند است. هوشی که هدایتگر آن، پرهیزکاری است.

و این آموزش در چه مکانی عرضه شد؟ در میان دو سپاه متخاصم. اهمیت بزرگ گیتا در اینجاست. در یک طرف، نیروهای دهارما و در طرف دیگر نیروهای ادهارما. در یک سو خوبی و در سوی دیگر بدی. فرد در میان این دو کشش، ناتوان از تصمیم‌گیری برای پیوستن به یکی از آنها، ناامیدانه می‌گرید و خداوند به زبان گیتا با تمامی چنین کسانی سخن می‌گوید و به آنان روشنایی و دلیری می‌بخشد. گمان نکنید پریشانی آرجونا تنها مربوط به او و مشکل او بود. این یک مشکل عمومی انسان است.

آخر آرجونا از کریشنا، پریاس نمی‌خواست... لذت، قدرت، مقام و ثروت دنیوی نمی‌خواست، بلکه سرپاس می‌خواست. شکوه پایدار شادمانی کامل را می‌خواست. او گفت: «پریاس از طریق تلاش‌های انسان کسب‌کردنی است. آن را می‌توان با فعالیت‌های انسانی یا کارما به دست آورد. چرا چیزی از تو بخواهم که با تلاش خودم در دسترس است؟ من مثل بقیه احمق نیستم. سرپاس را به من هدیه کن که خارج از دسترس من است. سرپاس محصول کارما نیست. بلکه حاصل فیض است.» پس آرجونا به قلعه‌ی ساراناکاتی [رضا] صعود کرد. به تسلیم مطلق، یا مقامی که پراپاتی نام دارد.

می‌توان از ساراناکاتی بیشتر گفت. انسان، متانت و مقام خویش را به خاطر اهداف گوناگونی چون شهرت، تصرف، تجمل، قدرت و مانند آن نزد دیگر انسانها از دست می‌دهد. اما او به ندرت فرصت می‌کند چیزی را برای خاطر خود خداوند، تسلیم وی کند. او چگونه می‌تواند به همان اندازه‌ی آدهارا، برای آدهی یا انگیزه بیابد؟ او مشتاق اشیاء است اما به پایه‌ای که اشیاء بر آن قرار یافته‌اند، اشتیاقی ندارد. از امری بی‌پایه تا چه اندازه می‌توان بهره جست؟ او خواستار هدیه است، نه بخشنده‌ی هدیه!... آفریده نه آفریننده. چیزی گرفتن از دستی، نه خود آن دست! او به دنبال امری ناموجود می‌دود. آیا چیزی هست که مقدم بر آن علتی موجود نباشد؟ نه و اگر هم باشد، جز خداوند بی‌علت نیست. پس وقف فردیت به محصولات گذرای عمل، به معلول به جای علت، حماقت محض است. به جای آن، باید خود را وقف پایه کرد و به علت و منشاء همه چیز، ساروایشوارا [فرمانروای مطلق] تسلیم گردید. این ساراناکاتی اصیل است.

سه نوع ساراناکاتی وجود دارد: تاوای واهام (من از آن تو هستم)، مامیوا توام (تو از آن منی) و توام ایواهام (تو، من هستی). اولی شهادت می‌دهد که من متعلق به تو هستم. دومی ادعا می‌کند که تو متعلق به منی و سومی تصریح می‌دارد که تو و من یکی و همانندیم. هر یک گامی در مسیر صعودند و آخری بالاترین گام است.

در اولین مرحله، خداوند کاملاً آزاد و سرسپرده‌ی او کاملاً اسیر است. این وضعیت مشابه رابطه‌ی گربه و بچه‌گربه است. گربه، بچه‌گربه را به میل خویش جابجا می‌کند. بچه‌گربه فقط می‌کشد و هرچه را که پیش آید می‌پذیرد. این رفتار ملایمی است که از همه کس برمی‌آید. در دومی، سرسپرده خداوند را اسیر می‌کند که در این مورد **نا-آزاد** است. **سودرا** ها نمونه‌ای خوب از این مرحله اند: «کریشنا! شاید از دست من، از حلقه‌ی این بازوان بگریزی اما نمی‌توانی از قلب من که تو را در آنجا اسیر کرده‌ام بگریزی.» سودرا این چنین خداوند را به مبارزه می‌طلبد. خداوند فقط لبخند می‌زند و می‌پذیرد: «من اسیر سرسپرده‌ی خویشم.» او این سخن را بی‌هیچ گونه احساس بی‌احترامی نسبت به خویش، تایید می‌کند. سرسپرده می‌تواند خداوند را با عشق خویش به بند بکشد. این عمل از طریق **بهاکتی** (پرستش عاشقانه) ممکن است که خودخواهی او را ناتوان و غرقه [در عشق] می‌سازد. اگر انسانی از این نوع **بهاکتی** سرشار شود، خداوند به او تبرک می‌بخشد و خود تاملین تمامی نیازهای او را بر عهده می‌گیرد. فیض او، تمامی خواست‌های سرسپرده را برآورده می‌سازد. حالا پیمانی را که خداوند در گیتا می‌بندد به یاد بیاورید: «من بار آسایش او را به دوش می‌گیرم.»

سپس درباره‌ی سومین مرحله: **توام ایواهام ایتی تری‌دها**. این مرحله همان **آوی بهاکتا- بهاکتی** یا پرستش بی‌فاصله است. سرسپرده همه چیز را به پای خداوند می‌ریزد که وجود خود او را نیز در بر می‌گیرد. چرا که احساس می‌کند با باقی ماندن او، تسلیم کامل نیست.

احساس **توام ایواهام (تو، من هستی)**، **سارناگاتی آدوایتایی** است که بر اساس همه چیز را **واسودوا** (خدا) و نه هیچ چیز دیگر دیدن، قرار دارد. تا هنگامی که آگاهی از **دها** یا بدن باقی است، **بهاکتا** (عاشق، سرسپرده) خدمتگزار و خداوند، ارباب است. تا وقتی فرد حس می‌کند که از دیگران جداست، **بهاکتا** جزء و خداوند، کل است. هنگامی که او به مرحله‌ای صعود کند که از محدوده‌های بدن، **من و مال من** خارج شود، دیگر جدایی باقی نمی‌ماند. در آنجا، **بهاکتا** و **بهاگوان** [پرستنده و پرستش شده] یکی هستند. در **رامایانا**، **هانوماننا** از طریق **بهاکتی** به همین مرحله رسید.

همین موضوع در هفتمین آیه از فصل دوم گیتا آمده است. استفاده از کلمه‌ی **پراپانا** [تسلیم شده] در آنجا به این امر اشاره دارد که آرجونا دارای کیفیات و نظم **بهاکتی** است. به علاوه آرجونا خطاهای خویش را بررسی کرد و به این طریق آنها را تشخیص داد. این چنین، او از تامل [رخوت، سستی] برخاست. در لحظه‌ای که چنین شد، کریشنا او را تقدیر کرد. او گفت: «**تو گوداکشا** نامیده شدی، چون **جیتا- نیدرا**

هستی. **نیدرا** یا خواب از مشخصات تاماس است. اکنون بگو چگونه تاماس تو را مغلوب ساخت؟ این مرحله‌ای گذرا بود. او دیگر هرگز نمی‌تواند تو را به سادگی به بند بکشد.»

اگر آرجونا با تلاش بی‌وقفه بر حواس خویش تسلط یافت و شایسته‌ی نام گودا-کشا گردید، کریشنا نیز **هریشی-کشا** یا خداوند هادی تمامی حواس است. در میدان کورو کشترا هر دوی آنان در یک اربه نشسته‌اند. یکی به عنوان آموزنده و دیگری به عنوان آموزگار.

علت اندوه دقیقاً چیست؟ وابستگی به بدن مسبب اندوه و محصولات بلافصل آن، دلبستگی و بیزاری است. این دو از هوشی برمی‌خیزند که بعضی امور و شرایط را سودآور می‌بیند و در مورد امور دیگر چنین نظری ندارد. اندیشه‌ی سود و زیان فریبی بیش نیست. با این حال به اموری که سودآور می‌پندارید وابسته می‌شوید و از امور دیگر دوری می‌جوئید. اما از بالاترین دیدگاه، سود و زیانی در کار نیست و این تفاوت گذاری‌ها یکسره بی‌معنی‌اند. اصلاً دویی وجود ندارد. پس چگونه خوب و بدی می‌تواند موجود باشد؟ دویی دیدن، جایی که تنها یک موجود است، **مایا** یا نادانی نام دارد. آن نادانی که آرجونا را به اندوه مبتلا ساخت، چنین سرشتی داشت... **چندی** دیدن وقتی فقط **یکی** هست.

فقدان شناخت هویت **تات- توام** (کلمه‌ی **تاتوا** که به معنی اساس به کار رفته، به این شیوه‌ی والای فلسفی، تقدس می‌بخشد) علت تمامی نادانی‌هاست. اگر انسان این حقیقت را نیاموزد، در اقیانوس اندوه دست و پا خواهد زد. اما اگر آن را بیاموزد و با آن زندگی کند، از اندوه رهایی خواهد یافت. بعضی‌ها نسخه می‌پیچند، آن را به کار می‌برند، تبلیغش می‌کنند و طوطی‌وار و با انواع هیجان‌ات تکرارش می‌سازند، اما به ریشه دست نمی‌یابند. بر چشم مرهم می‌نهند تا درد معده را بهبود بخشند. درد و درمان به هم ربطی ندارند. محل درد باید کشف شود و دارویی متناسب با آن تجویز گردد. تنها آنگاه درمان ممکن خواهد بود. **نارایانا** [از القاب **ویشنو**، از نام‌های خداوند] تنها پزشک متخصصی است که قادر به این کار است. و او، بیماری آرجونا را به درستی تشخیص داد و تصمیم به درمان او گرفت.

زخمی را که از مرهم بیرونی درمان نمی‌پذیرد، باید به مرهم درونی علاج کرد. پس کریشنا، آرجونا را با پرسش‌هایی برانگیخت: «چرا مثل ترسوها گریه می‌کنی؟ آیا به خاطر این است که باید بهیشتما، درونا و دیگران کشته شوند؟ نه، تو گریه می‌کنی چون احساس می‌کنی که آنها مردان تو هستند. خودپرستی تو را به گریه انداخته است. مردم برای مرده گریه نمی‌کنند، بلکه گریه می‌کنند، چون مرده متعلق به آنهاست. آیا تاکنون خیلی‌ها را که متعلق به تو نبوده‌اند، نکشته‌ای؟ تو هرگز هیچ اشکی برای آنها نمی‌ریزی. امروز اشک می‌ریزی چون تحت تاثیر این فریب هستی که این کسانی که قبلاً آنها را دیده‌ای، به طریقی خاص



**متعلق به تو هستند.** وقتی در خوابی تحت تاثیر حس من و مال من نیستی، بنابراین از این که چه بر سر بدن تو یا بدن این **مردانت** یا مایملکت می آید بی خبری، ولی اینها همان چیزها هستند که در بیداری همواره به دقت به یاد داری. **مال من** حالت سلطه جویانه می من است و به همین دلیل هم دنباله می اوست. جهالت اساسی، احمق عزیزم، همسان پنداشتن خودت با چیزی است که تو نیست، مثل بدن. **دها** (بدن) **آتما** است و تو ایمان داری که **آتما** است. این چه دانش سر و ته شده ای است؟ برای درمان اجنانا باید به عنوان دارو، خود جنانا را تجویز کنم.»

بنابراین کریشنا بدون اتلاف وقت، آغاز به خوراندن موثرترین دارو، یعنی جنانا به او نمود. این موضوع از آیه ی یازدهم فصل دوم تشریح می شود. این آیه، کلیدی برای همه ی جویندگان گیتا است. کریشنا دو موضوعی را که به مدت طولانی آرجونا را به خود مشغول ساخته بود، با این سخن که نابودی بدن به معنی نابودی آتما نیست و او برای کسانی غصه دار است که نیازی به غصه خوردن او ندارند، به روشنی پاسخ می دهد. کریشنا گفت: «تو شبیه به خردمندان سخن می گویی. می گویی که این دهارما و آن ادهارما است، آنچنان که گویی قادر به تشخیص آنها از یکدیگر هستی.»

در اینجا باید به واقعیتی توجه کرد. آرجونا از دو گونه توهم در رنج بود: ۱- عام، ۲- خاص. اشتباه گرفتن بدن با خویشتن و نگرانی برای بدن آنچنان که گویی خود شخص است، توهم عام است. دست کشیدن از دارمای فردی (در اینجا دارمای کشاتریا) [وظیفه ی جنگجویی برای طبقه ی جنگاوران] با عنوان ادهارما، توهمی خاص است. کریشنا اولی را نابود ساخت و دومی را برطرف کرد. اولی از آیه ی دوازدهم تا سیام فصل دوم را اشغال کرده است. کریشنا با دومی چون مساله ای خاص در ۸ آیه روبرو شد. او سوادهارما یا دهارمای خاص آرجونا را برایش شرح داد. اینها در مجموع **دهارما شتاکاس** نامیده می شوند. سوادهارما [انجام وظیفه ی الهی] اسارت زرا نیست و تولدهای بیشتری ایجاد نمی کند، بلکه به رهایی منتهی می گردد. باید چون **کارمایوگا**، بی وابستگی به میوه ی آن، به آن پرداخت. در انتهای فصل دوم نیز، توصیفی از جوینده ی موفق آمده که خویشتن را در هوشی پاک مستحکم ساخته است و به او **استیتا پراجنا** می گویند.

کریشنا به سخنان خویش ادامه داد: «اندکی بیندیش که کیستی و چه کاری از تو انتظار می رود. تو می گویی که همه چیز را می دانی ولی با این حال، چون زنی بی پناه اشک می ریزی. کلماتت می گویند که **پاندیت** [فرزانه] هستی، ولی رفتار **یک** ابله را نمایش می دهند. اگر کسی حرف هایت را بشنود، فکر می کند که با **یک** جنانی [عارف] روبروست، اما با دیدنت می فهمد که با **یک** اجنانی [نادان] برخورد کرده

است. حال و روزت منجرکننده است. خوب، اگر فرض کنم که پاندیت هستی، نمی‌توانم آن را با اشک‌هایت تطبیق دهم، چون پاندیت‌ها از مرگ و زندگی اندوهگین نمی‌شوند. اگر اندوهگین شوند، دیگر پاندیت نخواهند بود. پاندیت‌ها می‌توانند کشف کنند که چه چیزی حقیقت اساسی است. تنها کسانی را می‌توان پاندیت نامید که راز بدن و شگفتی روح را می‌شناسند. چگونه چنین کسانی قادر به گریستن بر شکل‌گیری یا بی‌شکلی [روح] خواهند بود؟ آنان آرامش درون خود را زیر هیچ فشار یا اندوهی از کف نمی‌دهند.»

«نادان کامل و دانای کامل هیچ يك غمی از مرگ و زندگی ندارند. آیا اشک می‌ریزی برای این که بدن‌های بهیشتما و درونا بر زمین خواهد افتاد یا به این علت که آتمای آنها نابود خواهد شد؟ آیا برای بدن‌هاست؟ خوب، اشک‌هایت فایده‌ای هم دارند؟ اگر چنین بود، قطعاً مردم اجساد مردگان خویش را نگه می‌داشتند و آنها را با گریه به زندگی باز می‌گرداندند. نه، هرگز چنین نیست. بدن‌های فروافتاده در رودخانه‌ی امریتا [مرگ] نمی‌توانند به زندگی باز گردند. پس چرا برای امری گریزناپذیر، امری پرهیزناپذیر گریه می‌کنی؟»

«شاید می‌گویی که برای آتما، مرکز روحانی بدن، اشک می‌ریزی. این سخن حماقت بزرگتری را آشکار می‌کند. مرگ حتی قادر نیست به آتما نزدیک شود. او جاودان، آشکار به خویشتن و ناب است. اینها گواهی می‌دهند که تو اصلاً آتما-جنانا [روح-شناخت] نداری.»

«از طرف دیگر، جنگیدن برای کشاتریا، سوادهارما [انجام وظیفه‌ی الهی] است. بی هیچ ملاحظه‌ی دیگری به انجام وظیفه‌ات بپرداز. تو می‌پرسی: «چگونه می‌توانم سبب مرگ بهیشتما در جنگ شوم؟» اما آنها همه آمده‌اند تا بکشند و کشته شوند. تو که آنها را در خانه‌هایشان نمی‌کشی. البته، کشتن آنها در خانه‌هایشان ادهارما است اما در میدان جنگ، چگونه چنین کاری می‌تواند غیر دهارمایی باشد؟ من تاسف می‌خورم که تو این همه ویوکا [شاهد] را در نیافته‌ای.»

«کافی است. برخیز و آماده‌ی نبرد شو. چرا زیر بار این خودپرستی بی‌حاصل بر زمین افتاده‌ای؟ خداوند علت هر چیزی است، نه تو. نیرویی برتر هست که همه چیز را به حرکت می‌آورد. آن را بشناس و اراده‌ات را به آن تسلیم کن.»

«بهیشتما، درونا و بقیه آمده‌اند تا چون سربازان و کشاتریاهای حقیقی بجنگند. آنان چون تو نمی‌گریند. نگاه کن. هرگز در آنها اندوه یا پشیمانی نیست. آرجونا! به یاد داشته باش که اکنون زمان آزمون توست. بگذار چیز دیگری را هم به تو بگویم. هرگز نبوده زمانی که من نباشم. چرا؟ حتی هرگز نبوده زمانی که

تو و تمامی این شاهان و شاهزادگان نباشید. **تات** [او، آن] همان پارام **آتما** [روح کلی] است. **تووام** [تو] همان **جیوآتما** [روح فردی] و این دو یکسانند، یکسان. بنابراین برای همیشه باقی خواهند بود. پیش از کوزه، در کوزه و پس از کوزه، گل بوده، هست و خواهد بود.»

«آرجونا از این همه آگاهی و بیداری حیرت‌زده بود. او گفت: «تو شاید خدا باشی. تو شاید فناپذیر باشی ولی من که برای تو گریه نمی‌کنم. بلکه برای اشخاصی مثل خودم اشک می‌ریزم: آن که دیروز آمده، امروز هست و فردا خواهد رفت. چه بر سر ما می‌آید؟ خواهش می‌کنم مرا روشن ساز.»

در اینجا باید به نکته‌ای توجه شود. **تات** که خداوند است، **نی‌تیام** یا جاودانی است. همه این را می‌پذیرند. اما **تووام** یا فرد نیز، خداوند است! **آسی** [هستی]. او نیز جاودانی است [عبارت ودایی **تات-تووام-آسی** یعنی: **او تو هستی**]. اگر چه این امر به آسانی و سرعت به فهم در نمی‌آید. پس کریشنا این موضوع را به دقت شرح داد و گفت: «آرجونا، تو نیز چون امر مطلق جاودانی. اگر فرد جدا از محدودیت‌ها دیده شود، همان **کُل** است. پیش از ساخت جواهر، فقط طلا هست. طی ساخت آن، فقط طلا هست و پس از آن که نام و شکل جواهر از میان می‌رود، طلا می‌ماند. **آتما** با بدن یا بدون بدن، بر یک طریق باقی است.»

«اگرچه **آتما** با بدن همراه است، تحت تاثیر **گونا** ها [انواع سه گانه‌ی خلق و خو] و دهارما قرار نمی‌گیرد، آنچنان که گویی هیچ کیفیت یا مشخصه‌ای ندارد. تو تحت تاثیر دگرگونی‌هایی که بدنت طی رشد خویش از نوزادی به کودکی، از کودکی به جوانی و از جوانی به بزرگسالی و سرانجام به پیری می‌پذیرد، قرار نمی‌گیری. با وجود تمامی این تغییرات، تو باقی می‌مانی. هنگام نابودی بدن نیز چنین است. **آتما** باقی می‌ماند. پس، قهرمان از تغییری به نام مرگ دچار اندوه نمی‌گردد.» کریشنا این سخن را با استحکام تیرهای چوبی ارابه بر زبان راند.

## فصل چهارم

آرجونا هنوز گرفتار تردید بود. او چنین آغاز کرد: «سرورم، تو گفتی که دگرگونی‌های بدنی چون مراحل بیداری، رویا و خوابند، ولی ما مشاهدات خویش را هنگام بیداری از خواب عمیق از یاد نمی‌بریم در حالی که خاطرات زندگی‌های پیشین را رویدادی به نام مرگ نابود می‌کند.» کریشنا پاسخ داد که یادآوری تمامی خاطرات از حافظه ممکن نیست اما بخشی از آن را می‌توان به یاد آورد. چرا که آتما باقی است. هر چند مرکب تعویض شده است.

سپس آرجونا به نکته‌ای دیگر پرداخت. نکته‌ای که غیر از آرجونا، بسیاری دیگر را نیز به ستوه آورده است. این که چرا کریشنا می‌گوید: «Dheerasthathra na muhyathi» یعنی: دهی‌را [خردمند] فریب آن را نمی‌خورد.» [چرا] او نمی‌گوید که: «آرجونا فریب آن را نمی‌خورد.» [آخر] مقصد کریشنا آموزش تمامی اذهان موج بود. او به همه‌ی تردیدها در لحظه‌ی ظهور آنها پاسخ می‌داد. او گفت: «آرجونا! در عبور از این سه مرحله، بودهی [هوش] چیزهایی را در خویش حفظ می‌کند اما حتی آنها نیز هنگام فرا رسیدن مرگ بدن به يك ضربه نابود گشته، همه فراموش می‌شوند. حافظه عملکردی از هوش است نه آتما.»

«اکنون این مثال را در نظر بگیر: تو نمی‌توانی بگویی که ده سال پیش، در روزی خاص، دقیقاً کجا بوده‌ای. می‌توانی؟ اما تو ده سال پیش در آن روز خاص وجود داشته‌ای. در این باره تردید نیست. تو جرات نمی‌کنی وجودت را در آن لحظه انکار کنی. این امر شبیه به حالت زندگی‌های پیش از این زندگی توست. اگرچه هیچ‌گونه خاطره‌ای از چگونگی و محل آن نداری. خردمند فریب چنین تردیدهایی را نمی‌خورد و از آنها پریشان نمی‌شود.»

«آتما نمی‌میرد. بدن نمی‌ماند. آیا چنین می‌اندیشی که اندوه تو در مرگ آنان اسباب شادمانی آتمای دشمنانت خواهد شد؟ این اندیشه‌ای دیوانه‌وار است. آتما تحت تاثیر شادی و غم قرار نمی‌گیرد. هر اتفاقی که بیفتد یا نیفتد، حواس را سر جای خودشان نگه دار، در این صورت هیچ دلیلی برای ترس وجود ندارد. فقط از لحظه‌ای که حواس با اشیاء تماس پیدا کنند، دو قلوبی آزارنده‌ی غم و شادی پدید می‌آیند. اگر بشنوی کسی از تو بد می‌گوید، احساس خشم و اندوه خواهی کرد. اما اگر آن کلمات را نشنوی، چنین پریشانی حاصل نمی‌شود. حرکت شيء -مدار حواس، دلیل اندوه و همزاد آن، شادی است.»

«این امر شبیه به گرما و سرماست. در فصل سرما به جست و جوی گرمایی و در فصل گرما به دنبال سرما هستی. تماس حواس با اشیاء دقیقاً چنین است. تا جهان هست، از تماس با اشیاء نمی‌توان گریخت. تا هنگامی که بار تولدهای پیشین هست، از ترکیب غم و شادی نمی‌توان پرهیز کرد. با این همه، فرد می‌تواند استاد هنر، نظم و راز احتراز از آنها یا تحمل آنها بدون پریشانی گردد.»

انتظار کشیدن برای توقف امواج، پیش از تن سپردن به دریا چه حاصلی دارد؟ امواج هرگز آرام نمی‌گیرند. خردمند، شگرد پرهیز از رانش موج پیشرونده و کشش موج پسرونده را می‌آموزد، اما از به دریا زدن ناگزیر است. آرجونا، بعضی مردم از همه چیز می‌پرهیزند، چون همت آموختن آن هنر را ندارند. زره بردباری به تن کن و سپس از امواج خوب و بد جهان در امان خواهی بود.»

«بردباری (تی‌تیکشا) یعنی متانت در برابر تضادها، یعنی شجاعانه با دوگانگی روبرو شدن. این امتیاز قوی پنجه و گنج دلیر است. ضعیف، چون پرهایی طاووس ناآرام است: آنها همیشه در حرکتند بی آن که لحظه‌ای آرام بگیرند. آنان چون آونگ از سویی به سویی در نوسانند. یک بار به سمت شادی و لحظه‌ای بعد به سمت اندوه.»

در اینجا برای بیان نکته‌ای اندکی درنگ باید کرد. بردباری و تحمل یکی نیستند. تی‌تیکشا همان ساهانا نیست. ساهانا یعنی قبول چیزی از سر ناچاری و به دوش کشیدن آن، ولی با وجود توانایی غلبه بر چیزی آن را نادیده گرفتن... این طریق معنوی است. با شکیبایی همراه با آرامش و متانت درونی با جهان دوگانگی‌ها روبرو شدن... این راه رهایی است. پذیرش همه چیز، همراه با قدرت تشخیص - این نوع شکیبایی است که به نتایج خوب منتهی می‌شود.

(وی‌وکا و اژه‌ای است که برای بیان این تمایز به کار رفته است. معنای آن، توانایی تشخیص اموری است که آگاما پاینا یا سرشت جهان مادی نامیده می‌شود. به بیان دیگر، به جهان اشیاء اطلاق می‌شود که می‌آید و می‌رود و ابدی نیست.)

«عموماً انسان فقط خوشبختی و شادی را می‌جوید. آیا او زیر هیچ فشاری خواستار رنج و بدبختی خواهد بود؟ او شادمانی و خوشبختی را نخستین آرزوها و رنج را دشمن مستقیم خود می‌شناسد. این خطایی است بزرگ. وقتی کسی شادمان است، احتمال اندوه بسیار زیاد خواهد بود، چون ترس از دست رفتن خوشبختی در او لانه خواهد کرد. بدبختی، مولد طلب، قدرت تشخیص، خودآزمایی و ترس از چیزهای بدتری است که ممکن است روی دهند. او تو را از سستی و غرور بیدار می‌کند. خوشبختی سبب فراموشی

تعهدات شخص در برابر خویش به عنوان يك انسان مي‌شود. او انسان را به سوي خودپرستي و گناهان ناشی از آن مي‌راند. اندوه، انسان را هوشیار و مراقب نگه مي‌دارد.»

«پس بدبختي، دوست واقعي است. خوشبختي، خرج کردن از شايستگی‌هاست و هوس‌هاي فرومایه مي‌پرورد. پس دشمن واقعي اوست. در واقع، بدبختي چشم‌گشاست و اسباب اندیشناكي و اصلاح خویش را فراهم مي‌آورد. او همچنين تجارب ارزشمند و تازه‌اي به شخص مي‌بخشد. خوشبختي بر تجارتي که شخص را قدرتمند مي‌سازد و به او استحکام مي‌بخشد، نقاب مي‌افکند. پس مشکلات و مشقات چون دوستان شخص اند و لااقل دشمن او به حساب نمی‌آیند. بهتر آن است که هم خوشبختي و هم بدبختي را هدایاي خداوند بدانیم. این ساده‌ترین راه رهایی است.»

«عدم آگاهی از این امر، جهلي اساسي است. انساني این چنین نادان، کور است. در واقع، خوشبختي یا بدبختي چون آدم کوري است که باید همیشه با شخصي بی‌نا همراه باشد. وقتی کور را دعوت مي‌کنی، باید به آدم بی‌نا هم خوشامد بگویی، چون او همیشه همراه کور است. همچنین، خوشبختي و بدبختي جدایی‌ناپذیرند. نمی‌توانی فقط یکی را انتخاب کنی. به علاوه، این بدبختي است که خوشبختي را به جلوه مي‌آورد. تو در مقابل بدبختي، خوشبخت هستی.» کریشنا به آرجونا چنین گفت تا به او اهمیت تامي دوگانگی‌ها را بیاموزد.

آرجونا بار دیگر پرسید: «مادهوا! پیروي از توصیه‌ی تو و قبول ضرورت افزایش تي‌تیکشا چه فایده‌اي دارد؟ شاید تنها نتیجه‌ی آن شکیبایی است. فایده‌ی دیگری که ندارد. دارد؟» کریشنا گفت: «ای خورشید کونتي! قهرمان، آن فرد استواري است که از فراز و فرود امواج غرّان دریاي زندگی دچار کمترین آشفتگی نشود. کسی که تعادل خویش را، که بخشي از سرشت اوست، از کف نمی‌دهد. کسی که به برنامه‌ی منظم معنوي خویش تحت هر کشش یا رانشی پایبند است. خردمند اوست، که از دوگانگی همیشه‌ی جهان اشیاء، تاثیر نمی‌پذیرد. او کسی است که با عنوان دهی‌را [خردمند] از او یاد می‌گردد.»

**دهی یعنی بودهي [هوش] و این کیفیتی است که از شخصي پوروشا یا انسان کامل می‌سازد. این لباس یا سبیل نیست که از کسی انسان می‌سازد. انسان بودن در بیرون راندن دوگانگی است. برای کسب شایستگی این مقام، فرد باید مشتاق پیروزي بر دشمنان دروني و نه بیروني باشد. شاهکار او پیروزي بر دوقلوي غم و شادي است.»**

«خوب، شاید تردید دیگری هم داشته باشی. (قلب تو لانه‌ی تردیدهاست). شاید بررسی فایده‌ی این پیروزي چیست؟ بگذار به تو اطمینان دهم که فایده‌ی آن جاودانگی است. امور این جهانی قادر به ایجاد

سعادت مطلق نیستند. همه‌ی چیزی که آنها می‌توانند ببخشند، نسبی است نه مطلق. وقتی تو بر فراز شادی و غم صعود می‌کنی، سعادت تو مطلق، ناوابسته و کامل است. آرجونا! تو انسانی در میان انسانهایی. پس نیازی به این پیروزی ناچیز بر دشمنان این جهانی نداری. تو شایسته‌ی سعادت جاودانگی هستی.» پس از این، کریشنا آغاز به شرح دانش آتما و آناما [روحانی و غیرروحانی] نمود. شیوه‌ای که به وسیله‌ی آن شخص می‌تواند بین این دو تمایز قائل شود.

«**آتما-جنانی** [شناسنده‌ی روح] اسیر نتایج کارما [عمل، کردار] نیست. تنها آنان که بدون آگاهی از آتما (یعنی خویشتن واقعی خودشان، که از آنچه عمل می‌کنند یا حس می‌کنند یا می‌اندیشند تاثیر نمی‌پذیرد) به کارما می‌پردازند، اسیر می‌شوند. جنانی [عارف، شناسا]، چونان کسی که شنا آموخته می‌تواند در امنیت به دریای اعمال دنیایی پا بنهد. اگر شنا ندانی و به دریا پا بگذاری، امواج تو را می‌بلعند و بی‌تردید هلاک خواهی شد.»

این امر توضیح می‌دهد که چرا کریشنا دانش کلیدی آتما-جنانا [روح شناخت] را به آرجونا آموخت. آتما را نمی‌توان کشت و نمی‌میرد. کسی که فکر می‌کند او کشته می‌شود یا می‌میرد، از سرشت او آگاه نیست. آتمای آرجونا کشته نمی‌شود. آتمای بهیشما یا درونا نمی‌میرد. آتمای کریشنا [کسی را] بر نمی‌انگیزد. اینها فقط مراحل دوگانگی‌های علت و معلولند. آتما نمی‌تواند علت یا معلول کارمایی باشد. او **نیر-ویکارا** یا ناتوان از دگرگونی است.

شش مرحله برای تغییر و تبدیل وجود دارد: آغاز، وجود، رشد، تعدیل، کاهش و نابودی. اینها **شاد-وکاراها** هستند. آغاز یا **جانما** هنگامی است که چیزی نبود و سپس **هست**. وقتی چیزی **هست**، نیست می‌شود، **مارانام** یا مرگ اتفاق افتاده است. جانما در موجودات مرکب روی می‌دهد نه در موجودات فاقد اجزا. اما آتما ترکیبی از اجزا نیست. او **نیراویاوا** است. آتما زاده نمی‌شود، پس چگونه می‌تواند بمیرد؟ چه کسی او را می‌کشد؟ او زاده نشده و جاودان است.»

«درست مانند کسی که لباس‌های کهنه‌اش را دور می‌اندازد و لباس‌های نو به تن می‌کند، **دهی** (مقیم در بدن) بدنی را دور می‌اندازد و بدنی دیگر می‌پوشد. نسبت بدن به فرد چون نسبت لباس به بدن است. اگر سرشت واقعی آتما را بشناسی، هیچ‌گاه دچار اندوه نخواهی شد. همه‌ی تسلیحات تو فقط می‌توانند به بدن مادی آسیب برسانند. دست آنها به آتمای تغییرناپذیر نمی‌رسد. این حقیقت را بفهم و ناامیدی را به دور افکن.»

«وظیفه اصلی کشاتریا [طبقه‌ی جنگاوران]، ایستادگی در موضع دهارما (درستی) و نابودی ادهارما (نادرستی) است. اقبال بلند خود را نظاره کن. تو در میدان جنگ، دشمنان ارزشمندی چون بهیشما و دیگران داری. همین بهیشما در گذشته همراه با گوروی خود می‌جنگید: پاراسوراما، آن برهمن بلندمرتبه که در آغاز به منظور انجام وظایف کشاتریایی تمامی هنرها را به او آموخت. و حالا تو مثل ترسوها از به کار بردن اسلحه در برابر چنین انسان بی‌باکی در هراسی. یک کشاتریا هنگامی وظیفه خویش را انجام یافته می‌بیند که به منظور تعالی دهارما در برابر تمامی دشمنان می‌ایستد. این طریق پیشرفت است.»

«کشاتام یعنی دوکام یا اندوه و کشاتریا کسی است که موجودات را از اندوه می‌رهاند. چنین شانس‌ی برای نبرد در جبهه‌ی دهارما در برابر نیروهای ادهارما به ندرت به انسانی روی می‌کند. تو به عنوان یک کشاتریا این سعادت را یافته‌ای تا سهمی از این دهارما-یودها داشته باشی. فقط تصور کن به این ترتیب، چه اندازه شایستگی از خدمت به جهان کسب خواهی کرد. جنگی که برای بنیاد نهادن شانتی (آرامش) و سوکھیا (فراوانی) در جهان در می‌گیرد، با نام دهارما-یودها شناخته می‌شود و در چنین نبردی، عدالت قرین پیروزی است.»

«کوروها از مبارزه با گناه، بی‌عدالتی و فساد دست کشیده‌اند. آنان به بزرگان بی‌احترامی می‌کنند، پرهیزکاران را ترک گفته‌اند، پاکدامنی را به مسخره می‌گیرند و به عزت نفس نیکوکاران آسیب می‌رسانند. بدکاری آنان بی‌شمار است. اکنون زمان کیفر فرا رسیده‌است. آنان باید به تمامی گناهانشان پاسخ دهند و درست در همین لحظه اگر تو مانند ترسوها رفتار کنی به والدینت، برادرانت و در حقیقت به تمامی طبقه‌ی کشاتریا بی‌احترامی کرده‌ای.»

«تو تصور می‌کنی که مشارکت در جنگ گناه است. این خطایی است بزرگ. اتفاقاً گناه در اجتناب از فرصت نابودی بدکاران و حمایت از پرهیزکاران است. اگر اکنون دهارمای خویش را نادیده بگیری... به سوی خطر سقوط در مرگ معنوی دویده‌ای. خود را به او ببازیز، و از خطر رهیده‌ای. ذھنت را ثابت نگهدار: به این راه و آن راه دوگانگی‌های جهان دچار نشو.» در این فصل کریشنا از آیه‌ی ۳۱ تا ۸ آیه‌ی بعد، از این سوادھارمانیشتا [ثبات در انجام وظیفه] سخن می‌گوید.

شخص باید با ذهنی پایدار، در میانه‌ی بخت خوب یا بد، به عمل بپردازد. این موضوعی بود که کریشنا در آیه‌ی سی و هفتم به آن پرداخت. آیه‌ی سی و نهم شعری است که پس از جمله: «من برای تو استدلال سامکھی را شرح دادم.» آمده و در ادامه‌ی آن کریشنا می‌گوید که قصد دارد یوگا بودھی یا بودھی‌یوگا [عقل واصل] را به او بیاموزد و از او می‌خواهد با دقت بشنود.



هنگامی که با آگاهی کامل، آرزوی دستیابی به میوه عمل ترك گردد، هوش به آنچه کریشنا بوده‌ی یوگا می‌نامد بدل می‌گردد. هوش باید خالص شده و تربیت گردد. در غیر این صورت، رها ساختن وابستگی به میوه‌ی عمل و انجام امور به عنوان وظیفه یا هدیه [به خداوند] ناممکن است. چنین هوش خالصی یوگا بوده‌ی نام دارد. آن را بکارید و از طریق آن، خویشتن را از اسارت کارما رها سازید. در واقع، شما، شمای حقیقی، بر فراز و خارج از کارما قرار دارید.

شاید بگویید که ترجیح می‌دهید به جای اجرای برنامه دشوار ترك میوه‌ی کارما [نتیجه عمل]، از خود کارما [عمل] اجتناب کنید. اما این ممکن نیست. نه، کارما گریزناپذیر است. هر کس مجبور است به يك یا چند کارما بپردازد. کریشنا در فصل سوم گیتا می‌گوید که کسی نمی‌تواند حتی يك لحظه از کارما بگریزد. «آرجونا! هر کاریا (کردار) یا کارما (عمل) دارای آغاز و پایانی است. اما نیشکاما- کارما (کارمای بی‌آرزو) چنین نیست. این تفاوت آنهاست. وقتی کارمایی با نظر به بهره‌ی آن انجام می‌گیرد، شخص در معرض خسارت، درد و حتی مکافات قرار می‌گیرد. اما نیشکاما-کارما تو را از تمامی اینها رهایی می‌بخشد.»

«میوه‌ی کارما را آرزو کن تا بارها و بارها زاده شوی تا آن را به چنگ آوری و آرزوی میوه را رها کن تا از این گرداب رهایی یابی. این نوع ترك دنیا، به اسارت پایان می‌بخشد. نکته‌ی اصلی، آویختن به هدف است. هدف، کارما است نه کارما-پهالا (میوه‌ی کارما). بگذار بگویم که آرزوی میوه‌ی عمل، نشان راجوگونا [خلق و خوی پرتحرك منفعت طلب] است که شایسته‌ی تو نیست. شاید ترجیح بدهی که بی‌عمل باقی بمانی. خوب، این نشان تاموگونا [خلق و خوی سست و رخوت‌آلود] است که حتی از راجوگونا بدتر است.» در اینجا خداوند چهار دستور صادر می‌کند: اولین آنها چنین کن و سه تای دیگر چنین نکن هستند. اولی بر کسب قدرت تاکید دارد و بقیه دعوت به پرهیز از ضعف هستند.

البته، تنها آرجونا موضوع این توصیه نیست. بلکه تمامی انسانها به آن نیازمندند. آرجونا تنها نماینده‌ی انسان است. جویندگان گیتا نخست باید این درس را بیاموزند: این که گیتا خطاب به هر جوینده‌ای است. نکته‌ی دیگری که باید به آن توجه شود این است: گیتا برای انسان است، نه پرندگان و غولان یا خدایان یا دیوان. انسان دست به عمل می‌زند در حالی که مشوق او آرزوی میوه‌های آن است. اگر عمل میوه به بار نیورد، او هیچ کاری نمی‌کند. سود، بهره، نتیجه، جایزه- انسان در جست و جوی اینهاست. اما این قانون بر آنها که گیتا را در دست گرفته‌اند تا شاهد پیام الهی را بنوشند حکم نمی‌راند. همه کس دوستدار این شاهد نیست، اما اگر شما دوستدار آنید، باید بدانید که خواستار سرور جاودان و رهایی ابدی هستید. پس باید بهایی

آن را بپردازید، یعنی آرزوی نتیجه عمل را رها سازید و همه چیز را به پاهای نیلوفرین خداوند تقدیم دارید.

## فصل پنجم

اگر به میوه‌ی اعمال نظر داشته باشی خود را در معرض نگرانی، اضطراب و پریشانی قرار داده‌ای. «شاید بپرسید: «اگر باید میوه‌ها را رها کرد، چگونه می‌توان به زندگی ادامه داد؟» اما چرا این همه ضعف، چرا این همه اضطراب؟ کسی که ایمان دارد: «بار زندگی‌اش را خداوند به دوش می‌گیرد» قطعاً به فراسوی ثمر نظر خواهد کرد. او وسایل و واسطه‌ها را رها می‌کند. باید دید آیا یک زندگی خوش و خرم مهمتر است یا رهایی از چرخه‌ی تولد و مرگ؟ زندگی خوش فقط مدتی کوتاه است و سرور رهایی، ابدی و آسیب‌ناپذیر خواهد بود.

در این نکته مفسران بسیار با تکیه بر عقل خود تفاسیر گوناگون نوشته‌اند. بعضی گفته‌اند که توصیه به تسلیم پهالا یا میوه به این دلیل است که صاحب عمل، هیچ گونه حق یا حاکمیتی بر میوه‌ی عمل [خویش] ندارد.

این خلط مبحث بزرگی است. خداوند در گیتا گفته است: «Maa phaleshu» (میوه را نپذیرید) یعنی کردار نتیجه به بار می‌آورد، اما صاحب عمل نباید نتیجه، را بخواهد یا با نظر به نتیجه دست به عمل بزند. اگر منظور کریشنا این بود که صاحب عمل، حقی بر میوه‌ی عمل ندارد می‌گفت: «Na phaleshu» (عمل، بی میوه است). پس اگر از کارما بگریزید، از فرمان خداوند سرپیچی کرده‌اید و این خطایی جدی است.

اگر انسان حق دارد در کارما مشارکت جوید، بر میوه‌ی آن نیز حق خواهد داشت. کسی نمی‌تواند این حق را لغو کند یا آن را نپذیرد. اما صاحب عمل می‌تواند به اراده‌ی مختار خویش، از پذیرفتن نتیجه امتناع کند. حال اگر این نتیجه مطلوب یا نامطلوب وی باشد. گیتا راه را نشان می‌دهد: «عمل کن... و پیامد را نخواه.» آرزوی نتیجه‌ی عمل، علامت راجوگونا است. دست کشیدن از عمل به این دلیل که

نمی‌توانی از میوه‌ی آن بهره مند شوی، نشان تاموگونا است. مشارکت در کارما با علم به این که به دنبال آن نتیجه‌اش خواهد رسید و با این حال، وابسته نبودن به آن یا اهمیت ندادن به آن، نشانه‌ی ساتواگونا [خلق و خوی مقدس] است.

آن کارمایوگی [رهرو راه کردار] که با این راز آشناست که: کارما به پهالاتیاجا (میوه) پیوسته است»، باید بیش از سانگابودهی، سامابودهی [عقل پیوسته به حق] داشته باشد. چرا که سانگابودهی [عقل حسابگر] او را به وابستگی‌ها و اسارت‌ها می‌کشاند. «این کارما متعلق به من است. نتایج آن حاصل تلاش من است. آنکه مستحق آنست منم.» چنین اندیشه‌هایی، صاحب عمل را اسیر می‌سازد. کریشنا توصیه می‌کند که شخص باید بر فراز سانگابودهی صعود کند. او تصریح می‌دارد که ساماتوام [پیوستن، وحدت]، یوگای اصیل است.

در فصل دوم، کریشنا به طور کلی چهار نکته‌ی اساسی را روشن می‌سازد: اصل سارانگاتی (تسلیم مطلق) ارائه‌ی آموزش سانگهیا، اندیشه‌ی یوگا و سرشت استیتاپراجنا. پیش از این به سه مورد نخست پرداخته‌ایم و اکنون چهارمین مورد را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

کریشنا، سرشت و مشخصه‌های استیتاپراجنا را در پاسخ به درخواست آرجونا، به او آموخت. آرجونا دعا کرد: ای کساوا و هنگامی که او این لقب را به کار می‌برد، کریشنا لبخند می‌زد. چرا که می‌دانست اکنون آرجونا شکوه او را درک کرده است. می‌پرسید چگونه می‌دانست؟ خوب، معنای کساوا چیست؟ یعنی کسی که براهما، ویشنو، شیوا و تریمورتی است. آرجونا به مدد فیض کریشنا به این درجه از ادراک رسیده بود.

هنگامی که آرجونا دعا کرد، کساوا مشخصه‌های استیتاپراجنا را به او بگوید، کریشنا گفت: «پارتا! [از القاب آرجونا]، او از هر آرزویی آزاد است. او در آگاهی از آتما و شناخت او استوار است.»

در اینجا دو فرآیند در کارند: یکی قطع تحریکات آرزوها در ذهن که فرآیندی منفی است. دوم، کاشتن وجد و سروری در ذهن که ابدی است. این فرآیند مثبت است. فرآیند منفی، حذف تمامی علفهای هرز خطا و شیطانی از ذهن است. فرآیند مثبت، رشد و نمو وابستگی به خداوند در مزرعه‌ی پاک ذهن است. کاشت محصول مورد نیاز شما، فرآیند مثبت و بیرون کشیدن علف‌های هرز، مرحله‌ی منفی است. لذا ذات حواس از جهان اشیاء، علف‌های هرزند. محصول دلخواه، وابستگی به خداوند است. ذهن، بسته‌ای از آرزوهاست و اگر این آرزوها ریشه‌کن نشوند، هیچ امیدی به نابودی ذهن که مانعی عظیم در راه پیشرفت

معنوي است، نخواهد بود. وقتي تار و پود پارچه‌اي، يك به يك، كشيده شود از آن پارچه چه باقي مي‌ماند؟ هيچ. ذهن، بافته از تار و پود آرزوهاست و هنگامي كه ذهن محو شود، استيتاپراجنا حاصل مي‌آيد. پس بر نخستين چيزي كه بايد پيروز شويد، **كاما** يا ديو آرزوست. به اين منظور، نبردي عظيم بايد به راه انداخت. چرا كه، استفاده از زبان خواهش و تمنا براي محو آرزوها بي‌حاصل است. آرزوها از ترس كسي يا به خاطر خوشامد ديگري نابود نخواهند شد. آرزوها عيني‌اند: آنان به آنچه **ديده شده** تعلق دارند. استيتاپراجنا با ايمان به اين كه: «من تنها بيننده‌ام، نه آنچه ديده شده» خود را از وابستگي مي‌رهاند. او به اين طريق بر آرزو چيره مي‌گردد. كار ذهن را بايد از بيرون تماشا كنيد. نبايد با آن درگير شويد. اين معنای نظم است.

كار ذهن به جرياني قدرتمند از برق شبیه است. بايد آن را از دور تماشا كنيد. نبايد لمس شود يا با آن تماس حاصل گردد. اگر به آن دست بزويد، خاكستر مي‌شويد. به همين منوال، تماس و وابستگي به ذهن، امكان نابودي شما را در اختيار آن قرار مي‌دهد. هر چه از ذهن دورتر باشيد بهتر است. [در اين حالت] با استفاده از شيوه هايي ماهرانه، قادر به بهترين استفاده از آن در جهت آسايش خود خواهيد بود. سعادتي كه استيتاپراجنا در آن غوطه‌ور است، از اشياي خارجي برنمي‌خيزد. او به هيچ يك از اينها نيازي ندارد. شادي، بخشي از اصل سرشت هر فرد است. صاحبان آگاهي ناب، در مي‌يابند كه برترين سعادت در شناخت طبيعت خود آنها، يعني آتما، نهفته است. شادي، موضوعي **سواسامپاديام** (خود انگيخته) است. اين امر تنها بر فرد آشكار مي‌گردد و خود، دليل خويشتن است.

از آنجا كه آرجونا چنين چيزي را نمي‌شناخت، كرشنا در آيه هاي ۵۶، ۵۷ و ۵۸ به توضيح آن به زبان ساده پرداخت. شادي و غم به سه شكل به سراغ آمي مي‌آيند: **آدهيا- آتمिका** [روحاني]، **آدي- بهوتیکا** [مادي] و **آدي- دايويكا** [معنوي]. همه مي‌دانند كه گناه، اندوه در پي دارد و پاداش كردار شايسته شادي است. علت توصيه به پرهيز از گناه و مشاركت در امور شايسته همين است. اما استيتاپراجنا، درد اندوه و هيجان شادي را نمي‌شناسد. او اولي را دفع و دومي را جذب نمي‌كند. او از درد نمي‌گريزد و به سوي لذت نمي‌دود. تنها بي‌خبران از آتما در برابر شادي جست و خيز مي‌كنند و در حضور غم، افسرده و مايوس مي‌گردند.

استيتاپراجنا هميشه در حالت **مانانا**، يا تامل و متانت است. او **موني** [آرام، ماندگار] ناميده مي‌شود. هوش او پايدار است، چون حواس آزارش نمي‌دهند. در اينجا بايد نکته‌اي خاطر نشان شود. غلبه بر حواس براي سادها **[تمرين معنوي]** ضروري است، اما همه چيز نيست. تا هنگامي كه جهان اشياء به جذب ذهن

ادامه می‌دهد، فرد به پیشرفت کامل دست نمی‌یابد. این بود که کریشنا می‌گفت: آرجونا، تسلط بر حواس را بنیان بده، سپس لازم نیست از آنها بترسی، چون به مارهایی تبدیل می‌شوند که نیش آنها را کشیده‌اند.» اما با این حال، باز هم خطر اندیشه‌ها و تحریکاتی که شما را به سوی جهان خارج می‌کشند وجود دارد. آرزو حدی ندارد و هرگز اشباع نمی‌شود.

بنابراین همزمان با تسلط بر حواس، باید به تسلط بر ذهن نیز پرداخت. این نشان استیتاپراجنا است و نه **گاتاپراجنا** (فرد فاقد **خرد**، نه فردی با **خرد پایدار**). گاتاپراجنا به کجا می‌رود؟ به سوی تباهی و نه هیچ جای دیگری.

راه متعالی و مقام برتر از آن استیتاپراجنا است. از این رو، اگر ذهن رام شود کافی است. از آن پس دیگر تسلط بر حواس خارجی ضرورتی نخواهد داشت. اگر ذهن به اشیاء وابسته نباشد، حواس چیزی برای آویختن به آن ندارند. آنان از عدم تحرك می‌میرند. دلبستگی و بیزاری هر دو از صحنه‌ی وجود پاک می‌شوند. بندهای جهان اشیاء از هم می‌گسلند، با آنکه شاید هنوز حواس به آنها پاسخ می‌دهند. برای کسی که به سعادت آگاهی از آتما دست یافته، چگونه چیزی در جهان می‌تواند اسباب غم یا شادی شود؟ همچنان که با طلوع خورشید، ستارگان محو می‌شوند، هنگام طلوع خورشید خرد یا جنانا، اندوه، بی‌قراری و نادانی ناپدید می‌گردد.

سه ابزار اصلی در اختیار انسان است: ذهن، هوش و حواس. هنگامی که این سه در هماهنگی و همکاری با یکدیگر به کار مشغولند، **حل شدن در رود یا رهایی به شناخت آتما** تحقق یافته است. کریشنا دریافت که آرجونا می‌خواهد بداند اگر این سه با هم همکاری کنند، چه روی می‌دهد. پس او خود پاسخ داد: «آرجونا، اگر ذهن با حواس همراه شود، به جریانی به نام سامسارا [چرخه‌ی تولد و مرگ] خواهی پیوست و اگر ذهن تحت امر هوش قرار گیرد، به آگاهی از آتما نائل خواهی گردید. اولی به سامسارا-پراپتی و دومی به آتما-پراپتی منتهی می‌شود. هوش باید تصمیم گیرنده و ذهن، مجری تصمیمات او باشد. این روند درست امور است.»

**ایندریا**ها یا حواس باید کاملاً نابود شوند. این نشان ویژه‌ی استیتاپراجنا است. این چنین است که وقتی تمامی موجودات در شب هستند، استیتاپراجنا بیدار است. وقتی همه‌ی موجودات بیدارند، استیتاپراجنا در خواب خواهد بود. معنی لغوی این عبارت این است که وقتی برای یکی شب است برای دیگری روز است، اما این که ظاهراً بیهوده است. یعنی استیتاپراجنا کسی است که روزها می‌خوابد و شب‌ها بیدار است.

معنی درونی این جمله بسیار ژرف است. انسان‌های معمولی در امور مرتبط با حواس که از این جهان بر می‌خیزد بسیار هشیارند. برای آنها بیداری، توجهی است که بر امور دنیوی معطوف می‌دارند. اما استیتاپراجنا آنچنان به این گونه امور بی‌توجه است، که گویی در خواب است. معنای خواب چیست؟ یعنی شادی حاصل از عدم فعالیت حواس. و هشیاری؟ یعنی تسلیم شدن به حواس و پذیرایی از آنها. هنگامی که انسان معمولی مشغول به حواس و مطالبات آنهاست، استیتاپراجنا در خواب است. این موضوع را با کلمات دیگری هم می‌توان بیان کرد: **آتماستیتی** را از یاد ببر تا به **دهاستیتی** در آفتی. از مقام **آتماشناسی** به مقام **بدن شناسی**.

این است آنچه بر سر انسان معمولی می‌آید: او در مقام **آتما** [روح] می‌خوابد و در مقام بدن بیدار می‌شود. وضع استیتاپراجنا متفاوت است. او نسبت به **بدن** - **آگاهی** در خواب است و نسبت به **روح** - **آگاهی** بیدار. او حتی به خطا در جهان حواس بیدار نخواهد شد، یعنی همان جهانی که انسان معمولی در آن دارای بیشترین هشیاری است. این معنای درونی آن عبارت است که از معنای لغوی بسی دور می‌شود. چرا که اگر معنای لغوی را حقیقت فرض کنیم، نام استیتاپراجنا را باید بر دزدان، پاسبانان و بسیاری اشخاص دیگر هم اطلاق پذیر بدانیم، چون همه‌ی آنها روزها می‌خوابند و شب‌ها بیدارند. «تنها آنان که از تعقیب آرزو دست می‌کشند و به ایزاری [در دست خداوند] بدل می‌شوند، به **شانتی** [آرامش] دست می‌یابند.» کریشنا با تأکید بر لزوم تسلیم آرزوها به توضیحات خویش درباره‌ی استیتاپراجنا پایان داد.

برای انسانِ اندوهگین در میدانِ جنگِ زندگی، سردرگم در کشش و رانش‌ها که نمی‌داند کجا برود و کدام راه را برگزیند، مادھوا [خداوند] این سانکھاپیوگا را (در فصل دوم گیتا) عرضه می‌دارد. فصول دیگر گیتا، چون تفسیرهایی بر آموزه‌های این فصل هستند. آرجونا! خود را برای تسلیم ذهن، برای محو شدن در خویشتن خویش آماده ساز. ذهنت را از بو و رنگ و طعم و شکل و صورت، از پنج عنصر آزاد کن. سپس به استیتاپراجنا بدل خواهی شد.» او در این فصل (فصل دوم)، آتما-تاتوا [اصل روح] را (از آیه‌ی ۱۱ تا ۳۰) به دقت و به زبان ساده تشریح می‌کند.

سپس، از آیه‌ی ۳۹ تا ۷۵ به آموزش **دهارما-کارما** [درستی در کردار] می‌پردازد که برای دستیابی به خداوند ضروری است و بر پایه‌ی **کارما-یوگا** [یوگای کردار] قرار دارد که آن نیز خود، از **ساماتا بودھی** [عقل متعالی] سرچشمه می‌گیرد که پیش از این شرح داده شد.

## فصل ششم

کریشنا در فصل دوم [گیتا] از آیه ۵۶ تا ۷۲، یعنی در ۱۷ آیه، به توصیف مشخصات استیتاپراجنا می‌پردازد. سپس در ادامه با گفتن این که **خودش**، جنانیوگا را برای سانکھیا و کارمایوگا را برای یوگی‌ها به عنوان وسیله‌ای برای رهایی بنیان نهاده، از اهمیت کارما سخن می‌گوید.

همه مجبور به اطاعت از فرامین طبیعت و مشارکت در کارما هستند. این امری گریزناپذیر است. بنابراین کریشنا گفت: **به کارتاویا- کارما** بپرداز، کارمایی که وظیفه‌ی حتمی توست. مشارکت در کارما بسی شایسته‌تر از عدم مشارکت در آنست. اگر از کارما بپرهیزی، زندگی دشوار که سهل است، ناممکن خواهد شد.»

کارمایی که اسیر نتایج نباشد به **یاجنا** [ایثار] معروف است. مابقی همه اسارت‌زا هستند. پس آرجونا، تمام وابستگی‌ها را رها کن و به عمل بپرداز، آنچنان که گویی هر عملی یاجنا است و آن را با ایثار به خداوند تقدیم دار.» کریشنا سرچشمه‌های کارما را به آرجونا آموخت: جایی که ریشه‌های خواست کارما جوانه می‌زند و رشد می‌کند. او آنها را آنچنان آشکار ساخت که قلب آرجونا به لرزه افتاد و دگرگونی پذیرفت. وداها از خداوند سرچشمه می‌گیرند. کارماها از وداها آغاز می‌شوند. از کارما، یاجنا بیرون می‌آید، از یاجنا باران، از باران خوردنی‌ها می‌رویند، از خوردنی‌ها تمامی موجودات زنده سر بر می‌آورند. این چرخه‌ای است که باید پذیرفته و محترم شمرده شود.

کریشنا گفت: «آرجونا! ببین که من نیازی به انجام هیچ کارمایی در هر سه جهان ندارم. برای من هیچ گونه جبری نیست. با این حال، در کارما مشارکت دارم. به این موضوع بیندیش. اگر من از کارما دست بکشم، جهان باقی نخواهد ماند. به آتما ایمانی راسخ داشته باش، سپس تمامی اعمال را به من تقدیم دار. بدون هیچ گونه آرزوی میوه، بی هیچ خودخواهی و هیچ حس تصرف یا غروری در نبرد شرکت کن.» اگر چرخ آفرینش آرام می‌گردد، [به این دلیل است که] هر کس به اجرای کارمای خویش مشغول است. کسی نمی‌تواند از این وظیفه بگریزد. حتی کسی که به برترین جنانا دست یافته، باید این قانون را محترم بشمارد. خوردن و آشامیدن، دم و بازدم همگی کارما هستند. بدون اینها چگونه کسی وجود خواهد داشت؟»

«تو از جهان و جامعه بهره می‌بری، بنابراین انجام اعمالی از جانب تو نیز لازم است. این پراهماندا، این ویشوا در واقع کارگاه عظیمی است. هر انسان، اندامی در این سازمان است. برای هر اندامی کاری متناسب با ساختمان آن معین شده که او باید کمال خویش را در انجام آن کار خاص بیابد. انجام کاری که برای هر شخص معین شده، باید چون هدیه‌ای به خداوند صورت گیرد. هیچ چیزی در عالم نیست که در این کار عظیم شرکت نداشته باشد. گیاه و حشره، سنگ و درخت، باد و باران، گرما و سرما اگر هر یک کار خویش را بر اساس طرح پیش بینی شده انجام ندهند، جهان باقی نخواهد ماند. ماه و خورشید به امور جاری خود مشغولند. باد و آتش بی‌وقفه به انجام وظیفه می‌پردازند. اگر زمین و خورشید از انجام وظیفه‌ی خود شانه خالی کنند، چه بر سر جهان خواهد آمد؟ پس کسی نیست که بی-کارما بوده، جسم پذیرفته باشد! تنها وقتی که هر کس کار خویش را بی‌خطا و دقیق انجام دهد، این چرخ، نرم و آرام می‌گردد.»

«شاید تعجب کنی که چرا جنایی هم باید به کارما بپردازد. نه تنها تو، بلکه شاید خیلی‌ها از این جمله تعجب کنند. خوب، معمولاً مردم آرمان بنیان نهاده شده توسط اشخاصی در سطوح بالاتر را دنبال می‌کنند. اعمال آنها، پایه‌ی دارما برای همگان را تشکیل می‌دهد. اگر جنایی‌ها منفعل باشند، چگونه فناپذیران معمولی نجات خواهند یافت؟ آنان بی‌راهنما می‌مانند، بنابراین در راه‌های آسان لذات حسی از دست می‌وند. وظیفه‌ی خردمند، تقویت راستی و عمل به آن بیش از دیگران است تا شاید آنان نیز تشویق به پیروی شوند، به این امید که چون آنان خشنود و شادمان گردند. خردمند، باید عمل کند، دیده شود و نشان دهد تا شاید دیگران تشویق به دنبال‌هروی از سرمشقی شوند که او به جا می‌گذارد.»

«آرجونا! فقط به این واقعیت توجه کن! گرمای بدن تو اکنون چقدر است؟ شاید حدود ۹۸ درجه فارنهایت. چرا این چنین است؟ چون خورشید این حرارت را میلیون‌ها بار از آن فاصله می‌فرستد. چنین نیست؟ حالا اگر خورشید حس کند که تحمل این همه آتش را ندارد و سرد شود، چه بر سر آدمی می‌آید؟ همچنین اگر من از کارما شانه خالی کنم، از این ویشوا-کارما ی گسترده‌ی اعمال کیهانی دست بکشم، تصور کن که جهان چه سرنوشتی خواهد داشت؟ به یاد داشته باش، علت شرکت من در کارما این است. توجه کن که سود یا بهره یا میوه‌ی هر عمل به من می‌رسد.»

«تقریباً همه کس در جهان اسیر قانون کارما است. اما مردم آنچنان در نادانی غوطه‌ورند که از وضعیت هوشی یا اخلاقی خود، و از اسرار کارما، غافل می‌مانند. چنین کسانی تنها با پیروی از سرمشقی بلندمرتبه نجات می‌یابند. به این دلیل است که جنایی در عمل مشارکت می‌جوید. او باید تنبلی و توهم انسان معمولی را نابود سازد. پس همه، بدون استثنا، باید از قانون کارما تبعیت کنند.»



آیا هواپیمایی که آن بالاست از زمین بیزار است؟ کسانی که اجازه‌ی سفر با هواپیما را کسب کرده‌اند نمی‌توانند دنبال هواپیما بپرند تا سوار آن شوند. پس هواپیما برای سوار کردن آنها در مکان‌هایی که قبلاً تعیین شده فرود می‌آید و همراه با آنها در آسمان اوج می‌گیرد. همچنین، اگرچه جنایی هیچ‌گونه آرزو یا اشتیاقی به کارما ندارد، در منطقه‌ی کارما فرود می‌آید و به آنهایی که در غیر این صورت توانایی‌هایشان به استفاده‌ی درستی نمی‌رسید، یاری می‌رساند. حتی شخصیت‌های بزرگی چون **جاناکا** با همین دیدگاه به دارما-کارما پرداختند. **آسوپاتی** نیز چنین کرد تا دیگران را از بیهودگی و بدکاری محض، نجات بخشد. سپس در پاسخ به پرسش دیگر آرجونا، کریشنا گفت: «کاما علت اصلی تمام اعمال شیطانی است.» سپس او سرشت، علت و درمان آن را به دقت شرح داد. «کسی که اسیر **دها-آتما-بودهی** (این عقیده‌ی نادرست که او تنها بدن است، نه هیچ چیز دیگر) است، هرگز نمی‌تواند امیدی به تسخیر کارما داشته باشد. شخص باید خواستار **براهما-آتما-بودهی** (آگاهی از این که او فقط براهما است، نه هیچ چیز دیگر) باشد تا از پیروزی خویش اطمینان یابد. بر تمامی اعمال باید روح تقدیم به خداوند سایه افکنده باشد. کیهان را باید شکل ویشنو، آن هستی متعالی، دانست.»

سه موضوع مهم در این فصل تشریح شده‌اند: ۱- همه کس باید به کارما بپردازد چون اگر چنین نکند جهان به نیستی خواهد پیوست. ۲- کارمای بزرگان، آرمانی است که دیگران باید از آن پیروی کنند. ۳- تقریباً همه در جهان اسیر جبر کارما هستند.

کریشنا این آموزه‌ها را با بیشترین محبت ممکن به آرجونا نوشاند. او به این هم اکتفا نکرد و گفت که جنانا هدف نهایی و بهره‌ی کارما است. جنانا گنجی است که از تلاش انسان برای خلوص ذهن و اشتیاق به فیض الهی حاصل می‌آید. جنانا تنها کسب آناندا نیست. بلکه خود، جایگاه آناندا است. پس کریشنا او را به **جنانامارگا** یا راه جنانا مشرف نمود.

این موضوع تا فصل پنجم ادامه می‌یابد. **جنانایوگا** چون گوهری گرانبها در میان آموزه‌های **بهاگاوادگیتاشاسترا** می‌درخشد. کریشنا تصریح می‌کند: «Nahi Jnanea Sadrisam Pavithramiha Vidyathe» (هیچ چیز به قداست جنانا نیست.) حتی او بعدها در فصل هفتم می‌گوید: «من جنانی را کسی چون خود، در نظر می‌گیرم.» برتری جنانا در بخش‌های دیگر گیتا نیز بسیار ستایش شده است. این چنین است که جنانایوگا، مفیدترین همه‌ی ساداناها قلمداد می‌گردد. تمامی شاستراها کمال خویش را تنها در جنانا می‌یابند. دهیانام (مراقبه) نیز، تامل بر **جناناسواروپا** [تجسم خرد] است که در واقع سرشت حقیقی خود شخص است. همه در تو هستند، تو در همه‌ای. باید این عقیده را از طریق تحلیل، تشخیص و

کاوشگری‌های هوشمندانه در آگاهی‌تثبیت‌کنی. تو باید خویشتن را از آگاهی کسب شده از حواس، ذهن، هوش و غیرو جدا و رها سازی. اینها مطلقاً با آتمایی که واقعیت‌توست، ارتباطی ندارند. آتما از هیچ موضوع ذهنی یا عینی تأثیر نمی‌پذیرد. حتی اگر حواس، ذهن، هوش و غیرو از کار بیفتند، آن عدم‌فعالیت اثری بر آتما ندارد. شناخت آتما به عنوان چنین هستی تأثیرناپذیر ناوابسته‌ای، راز جنانا است. هر عمل تو باید در زمینه‌ی جنانا انجام شود. آگاهی از آتما تو را در هر دو طریق درونی و بیرونی، **نیوریتی مارگا** و **پراوریتی مارگا**، راهنما خواهد بود. این امر مانع عمل نمی‌شود، اما عمل را از معنا و هدف سرشار می‌سازد. ایمان و زندگی اخلاقی می‌آفریند. انسان را به قلمرو رهایی در امتداد جاده‌ی نیشکاما-کارما یا ترک میوه‌ی عمل، نه خود عمل، می‌کشاند.

برای رسیدن به رهایی، جنانا جاده‌ای مستقیم است. به این دلیل تصریح شده است که جنانا واجد قداستی قیاس‌ناپذیر است و از طرف دیگر، نادانی نیز بی‌تردید فرومایه‌ترین چیزهاست. کریشنا گفت: «کل را در جزء ببین، جزء را در کل ببین. این اساس جنانا است. تمامی کشتراها تنها یک کشتراچنا می‌شناسند و او کیست؟ آتما، که خود تویی. خویشتن خودتوست. این حقیقت را بشناس و به جنانی بدل شو. سپس ببین که آتما همان پارام آتما است. این **وی-جنانا** [دانش کلی] است.» کریشنا که دانای کل است، آغاز به تعلیم این یوگا به آرجونا نمود، تا تمامی تردیدها را از ذهن او بزدايد.

«آرجونا! من این جنانایوگا را به سوریای [خورشید] آموختم. سپس از نسلی به نسلی منتقل شد تا به مانو [انسان اول] و ایکشواکو و از او به راجاریشی‌ها رسید. سپس در جهان گم شد. آن یوگای همیشه حاضر باید در جهان از نو یافت می‌شد و سپس من آمدم.»

بی‌تردید به تضاد میان عبارات **همیشه حاضر** و **گم شد** توجه کرده‌اید. مسلماً این عبارات بدون اندیشه بر زبان نیامده است. در اینجا گفته می‌شود که نابودناشدنی، نابودی پذیرفته است. آن را به دو دلیل نابودناشدنی (Avyaya) نامیده‌اند. اول این که ریشه‌ی آن در ودا است، که دور از تباهی است. این یوگا در طول زمان مورد بی‌توجهی واقع شده، به کار نرفته و فراموش شده است. به عبارت دیگر، ناپیدا، دور از دسترس و نایاب گردیده است. این عبارت هیچ معنای دیگری ندارد. زنده ساختن آن هم به معنی دوباره آن را به کار بردن است، نه دوباره آن را آفریدن. به طور کلی، حسی که [در اینجا] در کلمه‌ی **نابودی** وجود دارد، **ناپیدایی** است. آن را این گونه باید تفسیر کرد. چرا که میراث خداوند هرگز نابودی نمی‌پذیرد.

ارجاع به سوریای نیز، شایسته‌ی تأمل است. مردم بهارات به خدای خورشید بسیار نزدیکند. قهرمانان بهارات یعنی کشتاریاها از آغاز به سوریای وابسته هستند. حتی برای زن و مرد معمولی، سوریای آنچنان بلند

مرتبه و قدسی است که به مقام گورویی عظیم صعود کرده است. افسانه ها و متون کهن هندوستان برای هیچ کس دیگر چنین مقام باشکوهی قائل نشده‌اند. این مقامی یگانه است که تنها به سوری‌ها تعلق دارد. چرا که برای تمامی جهان، خورشید مظهر قابل مشاهده‌ی خداوند است. خورشید سرچشمه‌ی زمان است. به گفته‌ی شاستراها، سوری‌ها پدر زمان (کالا) است. خورشید تعداد سال‌های حیات هر کس را تنظیم و تحدید می‌کند و هر روز به میزانی معین از آن می‌کاهد. پس خورشید برترین داور است. او سرنوشت انسان را رقم می‌زند و تمامی اعمال همگان، خواه ناخواه، زیر حمایت او و تقدیم به اوست.

فرا تر از همه چیز، ببین که خورشید چه خدمتی به جهان می‌کند. این تجربه‌ی روزمره‌ی همه است و همه شاهد آن هستند. خورشید، سرچشمه‌ی کل حیات است: هر چه از گیاه و حیوان که روی این سیاره هست. بدون تابش انوار او، اینجا ویرانه‌ای بی‌حاصل خواهد بود. او از آسمان، آب دریاها و دریاچه‌ها را هدایت می‌کند و از ابرها بر بذرهای زمین باران می‌بارد. او همواره در کار **دهارما- دواتا**، بارش انوار خویش به یکسان بر همه است.

سوریا به دلیل وارستگی قیاس‌ناپذیر خویش، **تیاجی** بزرگی است. او یوگی بلندمرتبه‌ای است که لحظه‌ای در اندیشه‌ی شکوه یا برتری‌های خود نیست. او وظیفه‌ی خود را بی‌اندیشه‌ی پاداش انجام می‌دهد. او در کار خود فروتن و استوار است. خدمتی که او می‌کند کاری است که از عهده‌ی هیچ کس دیگر بر نمی‌آید. آن شادمانی که او می‌گستراند در توان کس دیگری نیست. اما او هیچ‌گونه غروری ندارد. او بی‌توجه به نتایج ماموریت انرژی‌بخش خویش، به راه خود می‌رود.

میزان شکیبایی خورشید، که پیوسته آن همه حرارت را برای استفاده‌ی جهانیان و انسان فرو می‌بارد، تصورناپذیر است. این اوست که بدن انسان را گرم و آسوده نگه می‌دارد. این چنین است که این بدن مادی از انرژی و هوشی که از خورشید می‌گیرد، سرشار می‌گردد. اگر خورشید یک لحظه بیهوده بنابد، جهان طعمه‌ی آتش خواهد شد. به جای آن، او جهان را می‌پرورد. او این عمل را ماموریت خویش، هدف خویش و نه خدمت خویش می‌داند.

تنها در کارمایی که طبیعت خود توست، می‌توانی شکیبایی کنی. اگر آن کارما فقط وظیفه‌ای خیالی باشد، انجام آن را دشوار و همراه با مشکلات و درد خواهی یافت. کارمای خیالی **اساهاجا-کارما** و کارمایی که تجلی ذات خود شخص است، **سهاجا-کارما** نام دارد. **سهاجا-کارما** سبک می‌کند و **اسهاجا-کارما** غرور یا احساس من هستم که چنین می‌کنم می‌آفریند، که نتیجه‌ی آن خستگی یا گردن افرازی، تنفر یا خودبزرگبینی است.

به این نکته بیندیشید: وقتی حال کسی خوب است، کسی از سلامتی‌اش نمی‌پرسد اما اگر او دچار بیماری یا اندوه شود، همه علت آن را می‌پرسند و او را با نگرانی سؤال پیچ می‌کنند. علت این نگرانی چیست؟ انسان اساساً شادمان و تندرست است. سرشت او شادمانی است. این **سهاجا- سوابهاوا** ی اوست. پس وقتی که شادمان و تندرست است کسی شگفت‌زده یا نگران نمی‌شود. اما برای او غم و اندوه شگفت‌انگیز است. اینها نتیجه‌ی توهمی است که سرشت او را آلوده ساخته است. به این دلیل، مردم نگران می‌شوند و به جست و جوی علت آن توهم بر می‌آیند.

خورشید به ما می‌آموزد که چه وقت کسی خودش است: وقتی خستگی یا گردن افرازی، تنفر یا غرور در او نیست. کار سوری چیزی نیست که از بیرون به او تحمیل شده باشد و او به آن مجبور باشد. اینست که کارش منظم و آرام انجام می‌شود. همچنین، او انسان را تشویق می‌کند تا از زمان که آفریده و حاصل کار خود اوست به طور کامل و ثمربخش، نه تنها برای زندگی مرفه و امن که برای آن حیات اخلاقی و متعالی که شایسته‌ی سرنوشت انسان است، بهره بگیرد. اکنون می‌توانید بفهمید چرا خداوند نخست گیتا را به خورشید آموخت. او **کارما- یوگی، نیشکاما- کارمایوگی** بسیار بزرگی است.

اکنون کریشنا این گیتاشاسترای زوال‌ناپذیر را به آرجونا می‌آموزد؛ به نماینده‌ی انسان در برابر دوراهه‌ها. او را بر می‌گزیند چون او فضایی در خور این آموزش دارد. چنین نیست؟ لحظه‌ای بر این امر تأمل کنید. اگر آرجونا وسیله‌ای با چنین پرهیزکاری و شکوهی نمی‌بود، کریشنا تصمیم نمی‌گرفت از او به عنوان گیرنده‌ی گیتا استفاده کند. خداوند هدایای خویش را به ناحق عطا نمی‌کند. آرجونا دوگانگی‌هایی داشت که برای عرضه‌ی این آموزه‌ها ضروری بودند و او برگزیده شد.

## فصل هفتم

کریشنا گفت: «هنگامی که دهارما به رکود دچار شود، من به عنوان **ناراکارا** جسم می‌پذیرم تا آن را دوباره زنده کنم، از آن حفاظت کنم و نیکوکاران را از وحشت نجات بخشم». اکنون شاید این جمله سبب کژفهمی‌هایی شود. شاید بپرسید: «آیا به این ترتیب مردم به این نتیجه نمی‌رسند که دهارما امری در معرض رکود و تباهی است؟ آیا دهارما را به فقدان **نی‌تیا** (جاودانگی) و **ساتیا** (حقیقت) متهم نمی‌سازند؟»

خوب، شما تنها هنگامی به اهمیت حفاظت از دهارما پی خواهید برد، که ریشه و هدف آن را در نظر بگیرید. خداوند این **جاگات** [کیهان] را به اراده‌ی خویش آفرید و برای نگهداری و حرکت آرام آن، قوانینی مقرر داشت. در آنجا، قوانین رفتار درست برای هر موجود پدید آمدند. اینها دهارما را تشکیل دادند. کلمه‌ی دهارما از ریشه **دهر** به معنای **پوشیدن** است. دهارما، چیزی است که پوشیده می‌شود. پیکر خداوند، یا **دسا**، توسط دهارمایی که او پوشیده حفاظت می‌گردد. بعلاوه، این پوشش به او زیبایی و شادی می‌دهد. این **پیتمبارا** یا جامه‌ی بهارات است. جامه، حافظ احترام و متانت است، مانع سراماست و به زندگی افسون می‌بخشد. دهارما نگهبان اعتماد به نفس این سرزمین است. همان گونه که لباس، حافظ متانت صاحب خویش است، دهارما نیز معیار متانت مردم است.

نه تنها این کشور که هر چیز کوچکی در جهان دارای **درستی** خاص خویش یا وظیفه و سرشت یگانه‌ی خویشان است. هر چیز، لباس ویژه‌ی خود را دارد. دهارما قانونگذار فرد و جمع است. پنج عنصر، عناصر **پراپانچا**، را در نظر بگیرید. در میان آنها، آب دارای سیلان و خُنکی به عنوان دهارما است. حرارت و نور، دهارمای آتشند. هر یک از این پنج عنصر، دهارمای یگانه‌ی خویش را دارند. انسانیت برای انسان‌ها و حیوانیت برای حیوان‌ها، آنها را از انحطاط محفوظ می‌دارد. چگونه آتش می‌تواند آتش بماند اگر فاقد حرارت و نور باشد؟ او برای بودن خویش، باید دهارمای خویش را ظاهر سازد و اگر آن را از دست بدهد، یک تکه چوب نیم سوخته‌ی مرده است.

به طور مشابه، انسان نیز دارای مشخصه‌هایی طبیعی است که برای او چون نَفَس حیاتی هستند. آنها را **شاکتی‌ها** یا توانایی‌ها نیز می‌نامند. اشخاص، انسان شناخته می‌شوند تنها اگر این توانایی‌ها در ایشان یافت گردد. اگر آنها را از کف بدهند، دیگر انسان به حساب نمی‌آیند. برای حفاظت و تقویت این کیفیات و توانایی‌ها، نحوه‌ی رفتاری مشخص و طرز اندیشه‌ای خاص وجود دارد. اگر اینها (**آچارا** ها و **ویچارا** ها) [بایدها و نبایدها] حفظ شوند، دهارما دچار رکود نخواهد شد. دهارما را نمی‌توان از جایی وارد کرد و نمی‌توان از جایی حذف نمود. دهارما سرشت اصیل خود شماس است. فردیت شماس است. چیزی است که انسان را از حیوان جدا می‌کند. چگونه می‌توان رفتار دهارمایی داشت؟ **خودتان** باشید. اگر چیزی بشکند و از دهارمای خویش جدا شود و رفتار دلبخواهی پیدا کند، به **ادهارما** پرداخته است.

به مرور زمان، **سهاجادهارمای** انسان در محاق افتاده است. حامیان، مشوقان و جویندگان شادی از آن، از میان رفته‌اند. به این دلیل است که مردم می‌گویند، دهارما نابود شده است. هر چند دهارما نابودناشدنی است. این وضعیت، درست مشابه استیلای علف‌های هرز بر گیاهان است. پس **بنیان نهادن دهارما** فقط

چیدن علف‌های هرز مزرعه است. اکنون در این عصر آهن کالی‌بوگا، دهارما واژه‌ی محجوری است. دهارما تنها کاربرد مسحورکننده‌ی کلمات نیست. این را باید به وضوح بدانید. آنچه باید گفت، حقیقت است. آنچه باید کرد، دهارما [درستی] است.

**ساتیام وادا، دهارمام چارا** [راستی در سخن، درستی در عمل]. این شیپور فراخوان اوپانیشادها و سرچشمه‌ی فرهنگ هندوستان است. این آموزه‌های تابناک امروزه از یاد رفته‌اند. در واقع آنها وارونه شده‌اند. فرمان امروزه، **دهارمام وادا** (درستی در سخن) است. این نخستین گام در طریق نابودی دهارما است. باور به اینکه فقط با سخن گفتن از چیزی به آن عمل کرده‌ایم، موضوع را از عمل به سخن کاهش می‌دهد. در واقع این کار، ادهارما [نادرستی] است.

اما چیزی که به عمل در نیاید، نیرو نمی‌گیرد. نیروی تمساح بسته به حضور او در آب است. نیروی دهارما در عمل به آن است. وقتی آن را دور از عمل روی شن‌های کلمات رها کنید، دچار ضعف می‌گردد. ساتیا موضوعی مربوط به سخن گفتن است و به کلام که درآید، نیرو می‌گیرد. تبدیل آن به عمل دشوار است. نیرو در اینجا دارای دو جنبه است: نیروی حیوانی و نیروی دهارمایی. بهیما نیروی بدنی داشت، اما چون برادر بزرگترش **دهارماجا** در کنارش قرار گرفت، نیروی بهیما به نیروی دهارمایی بدل گردید. پانداواها به علت پیروی از نیروی دهارمایی نجات یافتند. اما به همین علت، در آغاز مجبور به پذیرش شکست گردیدند. پانداواها بدون دهارماراجا، هر چه هم نیرو می‌داشتند، حریفی آسان برای دشمنان خویش به حساب می‌آمدند. درست به این موضوع دقت کنید: کورواها چگونه نابود شدند، در حالی که منابعی بسیار فزون‌تر در اختیار داشتند؟ آنان فاقد نیروی دهارمایی بودند. تمام تکیه‌گاه آنان، نیروی حیوانی صرف بود. همان روزی که دهارماجا و بهیما، که نیروی دهارمایی داشتند به جنگل تبعید شدند، **نادرستی** به سرزمین کورواها نفوذ کرد.

پس، دهارمایی که اکنون به جنگل تبعید شده، باید به شهرها و روستاها باز گردد تا فراوانی، کامیابی و آرامش در جهان حکمفرما شود. جهان باید از دوران سلطه‌ی ادهارما به دوران دهارما بازگردد. برای کاشت بذر، تلاش بسیاری لازم است. در حالی که برای رشد علف‌های هرز و گیاهان خودرو هیچ تلاشی لازم نیست. بذر ارزشمند **سهاجاجادهارما** باید در نهایت دقت کاشته شود. با عمل به دهارما، ادهارما خود به خود نابود می‌گردد. برای از کار انداختن آن، هیچ قدرت‌نمایی خاصی لازم نیست. بنابراین در متن حاضر، **دهارما استپانا** [بنیان نهادن درستی] به معنی افزایش عمل به دهارما است.

منظور مردم از گفتن اینکه خورشید رفت چیست؟ فقط یعنی این که برای ما قابل مشاهده نیست. به همین منوال، فقط به این دلیل که دهارما مشهود نیست، نمی‌توان گفت که وجود ندارد. چگونه ممکن است موجود نباشد؟ اگر چنین شود که دیگر حقیقت یا دهارما نخواهد بود. دهارما چون با حقیقت همراه است فناپذیر است. آشکارسازی دوباره‌ی دهارمای پنهان شده، دهارماستپانای حقیقی است. کاری که کریشنا می‌کرد دقیقاً همین بود.

او [کریشنا] با استفاده از آرجونا چون یک ابزار، قوانین عمل و نحوه‌ی اندیشه‌ای را که از ازل با عنوان دهارما موجود بوده آشکار ساخت و بار دیگر بر عمل به آنها تأکید کرد. از این امر با عنوان دهارمودهارانا یاد می‌گردد. او به امر از دست رفته‌ای حیات نو بخشید. این کاری نیست که از انسان معمولی برآید. پس اساس کیهان، خداوند جهان خود آن را به عهده گرفت. تنها او ساروا شاکتا [قادر مطلق] است. او از طریق آرجونا به جهان تعلیم داد.

اگر آرجونا فردی چون دیگران بود، نمی‌توانست گیرنده و فرستنده‌ی این آموزه‌های بزرگ باشد. پس باید بدانید که آرجونا واقعاً انسان بزرگی بود. او قهرمانی است که نه تنها دشمنان بیرونی، که حتی دشمنان درونی خویش را شکست داد. قلب‌های کم‌مایه قادر به درک گیتا و عمل به آن نیستند. کریشنا با دانشی کامل و هدفی متعالی، آرجونا را به عنوان وسیله برگزید و فیض خویش را نثار او ساخت. روزی هنگامی که کریشنا صمیمانه با آرجونا سخن می‌گفت، این جمله را بیان کرد (به لطف فراگیر کریشنا در این جمله توجه کنید): «آرجونا! تو نزدیک ترین بهاکتای (سرسپرده، عاشق) منی. نه تنها چنین است که تو عزیزترین دوست منی. من دوستی عزیزتر از تو ندارم. به این دلیل است که حقایقی چنین متعالی و سرّی به تو می‌آموزم.»

بر این کلمات تأمل کنید. در این دنیا بعضی‌ها بهاکتای خودخوانده‌اند. خداوند آنها را با این عنوان نمی‌پذیرد. کسب عنوان از خود خداوند، موهبتی بزرگ و متعالی‌ترین اعتبار است. بهاکتا باید قلب خداوند را نسبت به خود نرم سازد و تأییدیه‌ی بهاکتا بودن خویش را از او به دست آورد. عنوانی که از خود شخص صادر شود به جای شادی اصیل، رضایتی حقیر ایجاد می‌کند. (آپاترپتی به جای آتماترپتی). آرجونا تنها کسی بود که از خداوند، کسب عنوان کرد. از اینجا می‌توانید بفهمید که آرجونا تا چه اندازه خلوص قلب و شایستگی داشته است. شاید صدها چیز درباره‌ی خودتان بگویید. شاید چنین و چنان ادعاهایی کنید، اما باید تأیید خداوند را نشان دهید. در غیاب آن، تمامی سخنانتان لاف توخالی است. بهاکتی

از طریق اطاعت مطلق به دست می‌آید، اما این هم به تنهایی کافی نیست. به این دلیل کریشنا کلمه‌ی **میترا** (دوست) را نیز به کار می‌برد. دوست، ترسی ندارد و این امر از او گیرنده‌ای کامل‌تر می‌سازد. اکنون باید موضوع را خلاصه کنیم و به گیتا باز گردیم. آرجونا کلمات کریشنا را می‌شنید اما سری‌پرتزید داشت. او آشفته بود. نه تنها او چنین بود که این روزها همه‌ی انسان‌ها از تردیدها در اضطرابند. از طرف دیگر، در عرصه‌ی معنویت و معرفت مرتبط با خداوند، دو نوع تفسیر موجود است: بیرونی و درونی. انسان‌های عادی تفسیر بیرونی را می‌پذیرند و آنان که مشاهداتی از خداوند دارند، در جست‌وجوی کشف تفسیر درونی‌اند.

می‌گویند؛ تردید در سر، مثل خاری در چشم، ریگی در کفش، کورکی در پا و اختلافی در خانه است. اگر تردیدها بر آرجونا، که انسانی نمونه بود، هجوم می‌آورند به این معناست که آنها متعلق به انسانیت هستند. حل آنها فقط از ماده‌ها ساخته است که در فراسو و بر فراز انسانیت است. به این دلیل کریشنا در کنار آرجونا ایستاده و آماده است تا هر تردیدی را برطرف سازد و در قلب او شادی بکارد.

اکنون آرجونا در چه تردید داشت؟ کریشنا در انتهای **دوایارایوگا** [دوره‌ی سوم از ادوار چهارگانه‌ی ودایی] متولد شده است، ولی سوری‌ا و مانو [خورشید و انسان اول] متعلق به گذشته‌اند. پس این دو چگونه ممکن است با کریشنا دیدار کرده باشند؟ این رابطه نمی‌تواند رابطه‌ای بدنی باشد، چون کریشنا را نسل‌های متوالی از آن دو جدا کرده است. کریشنا معاصر آرجونا است. چگونه او این یوگا را به سوری‌ا آموخته است؟ ساکت نشستن و داستان‌های باورنکردنی شنیدن نشانه‌ی فقر هوش است. نارضایتی آرجونا هر لحظه افزون می‌گشت. این امر از چشم کریشنا، که در همه جا و همه چیز حاضر است، دور نماند. او گفت:

«دلیل این ناآرامی که در تو می‌بینم چیست؟ به من بگو.» و با لبخند او را تشویق به گفتن کرد.

آرجونا از فرصت به دست آمده خرسند بود: «ماده‌ها! من کلمات تو را نمی‌فهمم. آنها چنان گیج‌گرده‌اند که همان ایمان اندکم به تو را نیز از کف داده‌ام. التماس می‌کنم، مرا ببخش ولی تردیدم را برطرف کن. بیش از این نمی‌توانم پنهانش کنم.»

گوپالا [از القاب کریشنا] شادمان بود و از آرجونا موضوع تردید را پرسید. آرجونا گفت: «تو گفتی که این یوگا را به سوری‌ا و مانو آموخته‌ای. این دو در گذشته‌ای بسیار دور زاده شده‌اند و تو به کدام عصر تعلق داری؟ آیا در همین بدن به آنها آموزش دادی؟ این باورنکردنی است. چون این بدن تو فقط چهار یا پنج سال از من بزرگتر است. تو خیلی بیش از من عمر نداری. چگونه به آنها آموزش دادی و من نفهمیدم؟ و به خورشید؟ او بزرگتر از توست. بارها بزرگتر است. او از ازل همانجاست. از گذشته‌ای که خارج از



تصور ماست. نمی‌توانم باور کنم، نه و حتی باهوش‌ترین اشخاص هم نمی‌توانند آن را اثبات کنند. صبر کن! شاید بگویی: «این بدن نبود. این یوگا نبود. زمانی بود که من در بدنی دیگر و در یوگایی دیگر بودم.» که موضوع را عجیب‌تر می‌کند. چگونه کسی می‌تواند به یاد بیاورد که در زندگی‌های پیشین‌اش چه روی داده است؟ اگر بگویی که به یاد آوردن آن ممکن است، پس باید برای من هم ممکن باشد. مگر نه؟ شاستراها تصریح دارند که تنها معدودی موجودات الهی چنین چیزهایی را به یاد می‌آورند. فناپذیران نمی‌توانند آنها را به خاطر داشته باشند. خوب، گیرم پذیرفتم که تو الهی هستی. اما مجبورم بپذیرم که سوری‌ا، خورشید هم الهی است. چگونه دو شخص در مقام الهی یکسان می‌توانند از یکدیگر چیزی بیاموزند؟ وقتی تو معلم بودی و او شاگرد، او سرسپرده‌ی تو شد. نشد؟ پس تو باید برتر از سوری‌ا باشی. فرض کنیم این یکی هم درست است. من می‌پذیرم که تو خدایی، خود خداوند. ولی این مشکلات را بیشتر می‌کند. آخر چرا باید خداوند، اسیر تولد و مرگ باشد؟ وقتی تو شکل انسانی پنج فوتی داری، آیا این محدود ساختن نامحدود نیست؟ چرا خداوند باید از آن بی‌نهایت نامحدود کیهانی، چون موجودی محدود تجسم یابد؟ من چگونه بر این تردیدها فائق آیم؟ من قادر به حل اینها نیستم. کلمات تو فقط برای خودت معنی دارند. آنها برای من حامل هیچ معنایی نیستند. گیج شده‌ام. اندکی راهنمایی‌ام کن. حرف‌های قانع‌کننده‌ای بزن.»

کریشنا از اینکه می‌دید زمان مناسب فرا رسیده، در دل می‌خندید. او گفت: «آرجونا! منظور مردم از گفتن این که خورشید آمد و خورشید رفت، دقیقاً چیست؟ از آنجا که این سخن از دیدگاه ایشان بیان می‌شود، بسی دور از حقیقت است. نیست؟ خورشید نمی‌آید و نمی‌رود. من هم چون او هستم. من زاده نشده‌ام و نمی‌میرم. انسانی با هوش عادی چنین می‌اندیشد که بارها به دنیا می‌آیم بنابراین اعمال بسیاری طی هر تولد خویش انجام می‌دهم. من هرگاه نیازی به ارتقای جهان موجود باشد، با نام و شکلی ظاهر می‌شوم. همین. پس من آگاهی تمامی تجلیات، تمامی ظهورات خویشم. من قادر مطلق هستم. من ساروجنا [دانای مطلق] هستم. نه تنها من، که حتی تو، بر همه چیز آگاهی. اما جناناشاکتی [نیروی معرفت] تو غرق در اجنانا است. من خود، جنانا هستم، بنابراین از همه چیز آگاهم. وقتی خورشید در آینه دیده شود، مقام یا شکوه خود را از دست نمی‌دهد. او تأثیرناپذیر است. درخشش او کاستی نمی‌پذیرد. همچنین، من در پراکریتی [عالم اشیاء] بازتاب یافته‌ام و این امر، از مقام و درخشش من نکاسته است. من همان قادر مطلق و ساروجنا باقی می‌مانم. من زاده نشده‌ام و فناپذیرم. انسان‌ها به دلیل شایستگی و عدم شایستگی‌های تولدهای پیشین خویش، به دنیا می‌آیند. شاید فکر می‌کنی که این موضوع در مورد آواتارها هم صحت

دارد. نه، کارماجانما متعلق به توست. لی لاجانما از آن من است. دعای نیکوکاران عَلت جانمای [تولد] من است و بدکاری تبهکاران نیز.»

## فصل هشتم

«آواتارهای پوروشا [تجسم‌های انسانی خداوند بر زمین]، فاقد هر گونه شایستگی یا عدم شایستگی گرد آمده از تولدهای پیشین هستند که مجبور باشند، مانند فناپذیران معمولی، بهای آن را در این تولد بپردازند. تولد آنان لی لا است. تولدی مجازی است. نیکی نیکان و بدی بدان دلایل ظهور آواتار خداوند را فراهم می‌آورند. مثلاً مورد آواتار نارسیمها [انسان-شیر، تجلی چهارم ویشنو] را در نظر بگیرید. شایستگی پراهلادا و تبهکاری هیرانیوکاسیپو با هم اسباب ظهور او شد. نتیجه‌ی ظهور خداوند، شادمانی نیکوکاران و رنج بدکاران خواهد بود. با این حال، آواتار فارغ از شادی و اندوه است، حتی هنگامی که در بدن مجازی خود قرار دارد. آواتار ترکیبی از پنج عنصر نیست. او چین‌مایا است نه مرین‌مایا. روحانی است نه مادی. او هرگز از خودپرستی یا حس مال من و مال تو آشفته نمی‌شود. توهمی که مولد نادانی است در او راه ندارد. هر چند ممکن است آدمی آواتار را با انسان اشتباه بگیرد، او تحت تأثیر سرشت تجسم خویش قرار نمی‌گیرد. او برای کاری می‌آید و انجام آن کار، بند اوست.»

«به تو خواهم گفت که آن کار چیست. آن کار، حفاظت از سادو [قدیس]ها، مجازات بدکاران و حمایت از دهارما [درستی] است. منظورم از سادو، راهبان و مرتاضان که معمولاً با این کلمه شناخته می‌شوند، نیست. بلکه منظور من سادو-گونا یا نیکی، درستکاری و تقوی است و اینها را حیوانات و حتی حشرات هم می‌توانند به دست آورند. در واقع پیشبرد سادو-گونا بهترین معنای تقویت سادوها است. آواتار، تجسم این گونا‌های مقدس است، بنابراین آنان را هر کجا که یافت شوند، تقویت می‌کند. اما از آنجا که سن‌یاسی‌ها [تارکان دنیا] به شوق آن می‌کوشند، سادو نامیده می‌شوند و به نظر می‌آید که از توجه خاص خداوند برخوردارند.»

«اما تنها آنان سادو نیستند. همه‌ی کسانی که در اندیشه‌ی ساداچارا [دوری از گناه] هستند، که سادسیلا [پاکی درون] دارند، که دوستدار ساتیا هستند، که مشتاق سانی‌دهی (حضور) ساروایشوارا (خداوند) اند، که بر سد دهارما ناظرند، که به ساروجنا می‌اندیشند، با هم برابرند. همه‌ی اینها سادو هستند. چنین مشخصه‌هایی حتی در حیوانات و پرندگان نیز، یافت می‌شوند. در رامایانا، جاتایا در نتیجه‌ی یکی از این گوناها نجات یافت. این است که فیل‌ها متبرک شدند و میمون‌ها فرصت خدمت و کسب فیض از بارگاه او را یافتند. به همین دلیل خداوند به سنجاب تبرک بخشید. سادو از رشته‌ای تسبیح، ردایی اُخرایی و چوبی در دست ساخته نمی‌شود. لباس و زبان معرف سادو و غیر سادو نیست. این گونا است که آن را تعیین می‌کند. همه‌ی حیوانات ظرفیت خوب بودن دارند. پس تشویق نیکوکاری در همگان، بهترین وسیله‌ی تضمین آسایش جهانی است.»

«و بعد، مجازات بدکاران. آنان که از حدود تعیین شده برای هر نوع یا جنس از حیوانات تجاوز کنند، آنان که در اکارما [بیکارگی]، اینیایا [بی‌عدالتی] و آناچارا [گناهکاری] افراط کنند و آنان که در حلقه‌های آهامکارا [خودپرستی] پرسیه می‌زنند، باید مجازات شوند. کسانی که به راجوگونا و تاموگونا اجازه سلطه می‌دهند و ساتاوگونا در ایشان خاموش شده است و این چنین همه‌ی راه‌های دایا [مهربانی]، دهارما و دانام [نیکوکاری] را گم کرده‌اند باید کیفر ببینند. سوم این که، کریشنا به أرجونا خبر داد که تقویت دهارما نیز، کار اوست. کلمه‌ی سادو واجد معنایی دیگر نیز هست، که در متن حاضر دارای اهمیت است. سادو کسی است که از وظیفه‌ی خویش، با وجود تمامی خطرات یا وسوسه‌ها، منحرف نمی‌شود. گروه بدکاران همواره در کار مشکل‌آفرینی برای چنین کسانی و افراط در اعمال مخالف با شاستراها هستند. پس چه چیز دهارما را برقرار نگه می‌دارد؟ عمل کردن دقیق به دهارمایی که در شاستراها آمده است. گسترش شکوه و درخشش زندگی دهارمایی در میان مردم. همواره به وداها و شاستراها، به خداوند و آواتار و پارما-پوروشا و سادهانایی که راهبر به رهایی و سعادت در فراسوی این زندگی است، حرمت نهادن. این عمل دهارما-سامستاپانا، دهارما-راکشانا یا دهارمودهارنا نامیده می‌شود. کریشنا گفت: «هر چه می‌کنم، به خاطر این هدف متعالی است. هیچ یک برای خودم نیست. آنان که این راز را می‌دانند، می‌توانند از تولد و مرگ بگریزند.»

«احساس این که خداوند از تو دور، غایب و جداست، پاروکشا-جنانا نام دارد. به این احساس که خداوندی که در تمامی کیهان حاضر است، در درون تو نیز به عنوان آتما مقیم است، آپاروکشا – جنانا می‌گویند. اگر تمامی اعمال انسان با روح هدیه به خداوند انجام شوند، چیتتای [آگاهی] انسان پاک خواهد

شد. کریشنا گفت: «تنها آنان که صاحب آگاهی نابند، قادر به تشخیص طبیعت الهی جانما [تولد] و کارمای الهی هستند. همه نمی‌توانند الوهیت آنان را تشخیص دهند. با این حال، هیچ کس از تماس با خداوند به شکل انسان دوری نمی‌جوید. با تمام توان خود بکوش و از هر فرصتی بهره بگیر. از جانب تو نباید هیچ سستی صورت پذیرد.»

بر این امر در آیهی دهم این فصل، آنجا که نشانه‌های آدی‌کاری (یا نمونه‌ی درست) معین شده، تأکید گردیده است. «آرجونا! همه قادر به درک دایویاتووام [الوهیت] جانما و کارمای من نیستند. تنها آنان که از وابستگی، نفرت، ترس و خشم به دور اند، تنها آنان که در نام و شکل خداوند غوطه‌خورند، آنان که هیچ پشتیبانی جز من ندارند، آنان که از طریق معرفت بر آتما پاک شده‌اند می‌توانند آن را بفهمند. آنان که بی لغزش مرا می‌جویند، ساتیا (راستی، حقیقت)، دهارما (درستی) و پریمما (عشق) را تسخیر می‌کنند و به من دست می‌یابند. این حقیقت مطلق را از من بپذیر. تمامی تردیدهایت را رها کن.»

«انسان‌ها از سر جهالت، آگاهی درون را با سکونت در جهان اشیاء می‌آیند. آنان تنها در سابدا، روپا و راسا (شکل، بو، مزه) و مانند آن لذت می‌جویند. وقتی در طلب کسب لذت از اشیاء اند، وسوسه می‌شوند تا از اشیایی که به ایشان لذت بخشیده حفاظت کنند و از تلاش بی‌وقفه در این راه، پریشان، متنفر و هراسان می‌گردند. ترس، قوای ذهنی انسان را به باد می‌دهد و این امر، اسباب خشمی می‌شود که به سادگی تسکین نمی‌یابد. بنابراین، آرزو، خشم و ترس به هم وابسته‌اند و باید هر سه ریشه‌کن شوند. آرجونا! ابتدا این واقعیت‌ها را در ذهن خویش مرور کن و سپس به عمل بپرداز. عاقل شو. به حرف‌هایم ایمان داشته باش.»

آرجونا همه‌ی اینها را شنید و پرسید: «نانداکومارا! چرا نمی‌توانی این مقام متعالی و قدسی را در دسترس همگان قرار دهی؟ تو خود را پریماسواروپا [تجسم عشق] و دایامایا [سرور مایا] می‌نامی. پس این همه تبعیض برای چیست؟ من باید علت این تبعیض را بدانم که چرا تو این مقام را تنها به جنانی‌ها می‌بخشی و از اجنانی‌ها دریغ می‌کنی. حتی می‌خواهم بگویم که اجنانی، همان آدم نادانی که قدرت تشخیص ندارد، که مثل آونگ از این سو به آن سو در نوسان است، بیشتر شایسته‌ی لطف توست تا جنانی که همه چیز را می‌داند و از این که جاگات [کیهان]، ویشنومایام [خواب خداوند] است آگاهی دارد. پس چرا باید امور باز هم برای او روشن‌تر شود؟ چنین کسانی که به لطف بیشتری نیاز ندارند.»

کریشنا گفت: «آری، انسان معمولاً در چنین تردیدهایی غرق می‌شود. تو نماینده‌ی بشریتی، بنابراین تردیدت نیز تردیدی بشری است. من با رفع تردید از تو، می‌توانم پیام خویش را به گوش بشریت برسانم.

گوش کن. طالبان من از چهار گونه‌اند: اولی، همواره در هراس از بیماری‌های بدنی است. او آرتا نام دارد. دومی نگران نتیجه‌ی تلاش‌های خویش برای کسب موفقیت، قدرت، دارایی، فرزند و غیره است. او آرتا- آرتی است. سومی، مشتاق ادراک **آتما** است. او متون مقدس را می‌خواند، همواره در جمع سالکان معنوی است، همیشه بر اساس تعالیم قدیسین و **ساداچارا** رفتار می‌کند و انگیزه‌اش اشتیاق به دستیابی به **سانی‌دی** [حضور] خداوند است. او **جیجناسو** است. چهارمی جنانی است. او غرقه در براهماتاتوام است.»

«اولی، یعنی آرتا، تنها در هنگام گرفتاری، درد یا اندوه مرا می‌پرستد. وقتی دعا می‌کند، صدایش را می‌شنوم و تنها در مورد همان گرفتاری، درد و اندوه خاص، خواسته‌اش را اجابت می‌کنم. همچنین وقتی آرتا- آرتی برای ثروت یا مقام یا قدرت یا موقعیت اجتماعی دعا می‌کند، می‌شنوم و تنها همان چیزهایی را که در طلب آنهاست، به او می‌بخشم. به جیجناسو این سعادت داده شده که بتواند به کمک گورو یا راهنمایی مناسب به نیشکاما-کارما پردازد و هوشی که آنقدر تیز هست که بتواند میان آتما و غیر آتما تمایز قائل شود و به کمک آنها به هدف برسد. من به او تبرک می‌بخشم تا از سردرگمی نجات یابد و یاری‌اش می‌کنم تا بتواند بر هدف خویش، یعنی رهایی، تمرکز یابد.»

«من چون **کالپاوریکشا** هستم. کار من بخشش هر چیزی است که کسی بخواهد. در من نشانی از پیش‌داوری و تبعیض نیست. حتی سایه‌ای از ظلم هم بر من نمی‌افتد. هیچ خطایی را نمی‌توان به من نسبت داد. انوار خورشید بر همه‌ی کسانی که در معرض آن قرار بگیرند به یکسان فرو می‌تابد، اما اگر چیزی پشت چیز دیگری پنهان شده باشد، مثلاً درون اتاقی بسته، خورشید چگونه نور بیفشاند؟ چیزهای متعالی‌تر بخواهید تا به درجات متعالی‌تر دست یابید. خطا در طالب و طلب اوست، نه در خداوند.»

«آرجونا! انسان حرمت و جست و جوی مرا که خویشتن خود اوست، فرو می‌گذارد. چه جهالتی! او آرزومند من نیست و از دیگر سو خواستار امور زیان‌باری است که موقتی، دروغین و گذرا هستند. باید دلیل این رفتار ابلهانه و شگفت را به تو بگویم: **کارموپاسانا** [اعمال دنیوی] به سرعت نتیجه می‌دهد. انسان تنها اموری را که هم اینجا و هم اکنون، به شکلی سفت و سخت در دسترس حواس اوست می‌جوید. انسان معمولاً دسترسی به واقعیت را بسیار دشوار می‌بیند. پس به کشش لذات بی‌دوام دچار می‌گردد و از شادی سرشاری که حاصل اعتلای حواس است دور می‌شود.»

«دست‌آورد جنانا، پیروزی درونی است که پس از مبارزه‌ای دشوار و طولانی حاصل می‌آید. انسان معمولاً فاقد شکیبایی لازم است. او حتی بیشتر برای بدن زمخت خود، **استولاسریرا**، اهمیت قائل می‌شود. بدن تنها در کنار اشیایی که حواسش را تحریک می‌کنند، شادمان است، بنابراین، انسان جنانا را نمی‌جوید

که او را به راهی می‌کشاند که در آن به حواس توجهی نمی‌شود. او مشتاق **کارما- سیده‌ی** است نه **جنانا**. **سیده‌ی** آنان که گرفتار کشش‌های عقلانی‌اند، از اسیران حواس و کشش‌های حسی کم‌شمارترند. اذهان حسی به دام امور ظاهری، محسوس، ادراک‌پذیر و بدنی می‌افتند. گروه اندکی که دارای اذهانی معنوی هستند، مشتاق آن ادراک‌ناپذیر، آن سعادت نادیدنی گم‌شدن در مطلق کیهانی‌اند. راه آنان، طریق درست است. راه کارموپاسانا، طریقی خطاست. کار من نشان دادن ارزش دهارما-کارما به همه است تا اشخاص به قوه‌ی تشخیص خود، آن را بپذیرند.»

«اما آرجونا! برای زنده کردن دوباره‌ی دهارما، که من برای آن آمده‌ام، یک راه موجود است و آن **چاتوروارنیام** یا سازمان‌دهی چهار وارنایی [جامعه] بر اساس کارما و گونای [گونه، نوع] مردم است. نظام وارنایی برای کارکرد جهان ضروری است ولی اهمیت آن به آسانی روشن نمی‌شود. بعضی اشخاص با این اندیشه که این نظام سبب نآرامی مردم و دوری آنها از یکدیگر می‌شود گمراه شده‌اند. اگر مشکل کار مورد بررسی قرار گیرد، حقیقت آشکار خواهد شد. این نتیجه‌گیری که نظام وارنایی سودمند نیست، تنها نشانه‌ی نادانی است. چنین داوری‌هایی، پریشانی‌آفرینند. من این سازمان را به منظور افزایش آسایش جهان، یا **لوکاکشما**، بنیان نهادم. وارنا به یاری انسان می‌آید تا او در اعمالی مشارکت جوید که با آنها سازگار است و از طریق آنها به کمال خویش دست می‌یابد. بدون آن، انسان قادر به لحظه‌ای شادمانی نیست.»

«برای کسب موفقیت در هر فعالیت، وارنا چون نفس حیاتی است. آنان که دارای ساتوا-گونا هستند، آنان که براهماتاتوام را ادراک می‌کنند، پرورش‌دهندگان معنویت، اخلاق و زندگی مترقی که به یاری دیگران بر می‌خیزند تا در ایشان نیز، اشتیاق به دیدن واقعیت سرشت خویش را برانگیزند، **براهمن** [روحانیون] هستند. حافظان و نگهبانان نظام سیاسی، قانونی و قضایی کشور که نگهدارنده‌ی آسایش و دارایی‌های مردمند، که نظم اخلاقی جامعه را حفظ می‌کنند و بدکاران و بی‌اخلاقان را مهار می‌سازند و ناتوانان و تنگدستان را راهی می‌بخشند، **کشاتریا** [جنگجویان] نام دارند.»

«آنان که در حدود شایسته به گردآوری و تأمین نیازهای جسمانی عموم مردم برای یک زندگی دلپذیر می‌پردازند، **وایشیا** [پیشه‌وران] هستند. کسانی که با خدمت خویش، اساس آسایش انسان را پی می‌افکنند و استحکام و رگ و پی آن هستند، به **شودرا** [کارگران/کشاورزان] معروفند. من این چهار وارنا را به این منظور پی افکندم. اگر وارناها به وظایف تعیین شده‌ی خود بپردازند، انسانیت به پیشرفتی بی‌وقفه دست خواهد یافت. نتیجه‌ی این سازمان، ایجاد فرصت خدمتگزاری به یکدیگر است که فرد را در زندگی

اجتماعی به هماهنگی و شادی و رهایی از ترس و اندوه راهبر می‌شود. سازمان ورنایی نمونه‌ای از الطاف الهی است که به بهارات عطا شده است.»

در واقع مردم بهارات به این طریق تبرک یافته‌اند، چون به هر عمل خویش، جز به شکل اجرای فرمان او و راهی برای کسب فیض او نمی‌نگرند. بر این نکته باید تأمل کرد. این موضوع پراهمیتی است. اکنون فرمان الهی در معرض خطر بزرگ بی‌توجهی است. اگر قوانین [بشری] چهره سازمان ورنایی را دگرگون سازند، جهان روی آسایشی را که به دنبال آن است، نخواهد دید. بعضی از مردم چنین استدلال می‌کنند و به دیگران می‌آموزند که بهارات تنها به دلیل سازمان ورنایی به این وضعیت تأسفبار رسیده است. اما اینان باید لحظه‌ای خاموش بنشینند و به این پرسش بیندیشند که: آیا کشور به دلیل وجود همین سازمان باقی نمانده است؟ یا این که آیا کشور به دلیل تضعیف این سازمان به وضعیت تأسفبار کنونی نرسیده است؟ سپس بر اساس نتایج بررسی خویش، حکم به انحلال ورنایها دهند. وقتی اشخاصی بدون چنین بررسی‌های بی‌طرفانه‌ای در سازمان ورنایی خطا می‌جویند، نظر ایشان نمی‌تواند ارزشمند قلمداد شود.

البته سازمان ورنایی از مسیر درست خویش منحرف شده و در جهت نادرستی به حرکت در آمده است. این موضوع را بسیاری از بزرگان گوشزد کرده‌اند. اما این امر نمی‌تواند دلیلی برای انحلال آن فرض شود. به این دلیل که پا به جای دست کار می‌کند و سر به انجام امور پا مشغول است، نمی‌توان حکم به قطع دست و پا کرد. باید بکوشیم تا هر چیز سر جای خودش قرار بگیرد، نه آنکه تمامی سازمان را تخریب کنیم.

سازمان ورنایی علت همه‌ی این ناآرامی‌ها و سردرگمی‌ها نیست. خطا در روش دلخواهی است که در اجرای آن در همه جا گسترش یافته است. این سازمان به بازیچه‌ای در دست مردم بدل شده و به این دلیل، توازن و هماهنگی ذاتی خویش را از کف داده است. وجود این سازمان نه تنها برای بهارات، که برای تمام جهان ضروری است. در کشورهای غیر از هند نیز، چنین سازمان‌دهی وجود دارد. شاید نام آن متفاوت باشد، اما کارکرد آن یکسان است. [در جوامع دیگر] هم چهار طبقه هست: **سیکشاکا وارگا**، **راکشاکا وارگا**، **وانیگ وارگا** و **سرامیکا وارگا**. اما در بهارات، تولد، تعیین‌کننده‌ی ورنای است. در سایر نقاط جهان، کارما، یا کاری که هر گروه به آن مشغول است، تعیین‌کننده است. تفاوت در اینجاست. در حال حاضر، در میان براهمنان که به دلیل قرار گرفتن در اولین طبقه محترم شمرده می‌شوند، گروهی را می‌توان یافت که راه را ترک گفته، در راه‌های میانه سرگردانند. همچنین در چهارمین ورنای،

یعنی شودرا، گروهی بر اساس اندیشه‌های مقدس و انگیزه‌های روحانی متعالی رفتار می‌کنند و در جهت ادراک خویشتن به پاکسازی ذهنی می‌پردازند. اما تنها به خاطر این که چنین اموری محتملند، نمی‌توان نتیجه گرفت که سازمان وارانایی برای جامعه‌ی انسانی قابل استفاده نیست.

## فصل نهم

اگرچه خلوص ذهن برای حفظ جامعه و فرد در قلمرو الهی اولین ضرورت است، سازمان‌بندی وارانایی [طبقات چهارگانه‌ی اجتماعی] نیز بی‌اندازه مهم است و انتقادات یا محکومیت‌های افراطی هرگز آن را خاموش نخواهد ساخت. زیرا آسایش برای همگان از ضروریات محسوب می‌شود. پس قانون‌گزاران و حکیمان باید بر خشم و نفرت خود فایق آیند و در آرامش، به کند و کاو در سازمان اجتماعی بپردازند و آن را به شکلی مطلوب سامان دهند. این کاری است که باید انجام شود. خردمندان و حکیمان هوشمند نباید خود را مجبور به همراهی با انتقادات بی‌معنای حسادت‌آمیز و ابلهانه بدانند. کسانی که **کاست** (طبقه‌ی اجتماعی) را نادیده می‌گیرند خود یک کاست تشکیل می‌دهند. کسانی که دین را کنار می‌گذارند، خود دین تازه‌ای بنیان می‌نهند. حتی کسانی که بیشتر می‌دانند، آنچنان با پیشداوری علیه وارانای سخن می‌گویند، که گویی چون دیگران نادانند. این شگفت‌انگیز است!

هر شیء دارای محدوده‌هایی قطعی است که اگر از آن حدود تجاوز کند یا آنها را بشکند، نابود خواهد شد. آیا آزمون هویت آن چیست؟ هماهنگی ذات و شکل آن. اگر چیزی دارای شکل ولی فاقد ذات (سرشت، طبیعت) باشد، غیر واقعی و خطاست. همچنین اگر هر طبقه [اجتماعی] فاقد محدوده‌هایی خاص باشد، چگونه می‌تواند یک طبقه شناخته شود؟ چنین چیزی نه این و نه آن، توده‌ای بی‌شکل و گروهی پریشان خواهد بود. سازمان‌یافتگی، اراده‌ی الهی است و به همین سبب توسط حکیمان، قدیسان و بزرگان بلندمرتبه طی نسل‌های بسیار پرورش یافته و به جا مانده است. اما در این عصر آهن کالی، هوشمندترین مردم آن را چون چیزی کهنه و بلااستفاده دور می‌اندازند.

در غیاب بررسی ژرف، بدون قدرت تشخیص و با نگاه از خارج و از دیدگاه فردی به این سازمان‌بندی، چگونه می‌توان به نتایج درستی رسید؟ کشف تقدس و ارزش این سازمان‌بندی نیازمند **بصیرت، دیدگاهی جهانی و روحی جست‌وجوگر** است. همچنان که کره‌ی پنهان در شیر، طی فرآیند چرخش پدیدار می‌گردد،



ارزش ویژه‌ی چهار وارنا نیز، پس از فرآیند بررسی عالمانه آشکار خواهد شد. پس از آن، پیشداوری‌ها محو شده، واقعیت پدیدار خواهد گردید.

چهار وارنا چون اعضای بدن واحدی هستند. آنها در یک بدن الهی به کار مشغولند. [در این بدن] براهمن‌ها صورت، کشاتریاها دستان، وایشیاها ران‌ها و شودراها پاها هستند. البته این سخن، دارای معنایی ژرف و درونی نیز هست. کسانی که به آموزش اصول جنانا می‌پردازند، مثلاً گوروها، صدا هستند. ایشان براهمن‌اند. صاحبان بازوان قوی بار زمین را بر دوش دارند. اینان کشاتریا محسوب می‌شوند. حفظ بنای جامعه، چون ستون، به عهده‌ی وایشیاهاست و از همین روی از نظر ظاهری به ران شخصیت الهی تشبیه شده‌اند. همان‌طور که پاها در هر نوع فعالیتی دخالت دارند، شودراها همیشه در امور اصلی جامعه درگیرند. [به این ترتیب] حتی اگر یک وارنا در کار خویش سستی کند، خوشبختی جامعه خدشه‌دار خواهد گردید. وارناها، چون اعضای بدن، همگی ارزشمند و مهم هستند. در میان آنان هیچ یک برتر یا فروتر از دیگری نیست. نفرت و حسادت در جامعه به همان زیان‌باری توقف کار همه‌ی اعضای بدن به دلیل خشم از معده است!

همه جای خروس قندی شیرین است. اگر سرش را جدا کنید و بخورید، شیرین است. اگر پایش را هم جدا کنید و بخورید، به همان شیرینی سر است. چگونه ممکن است وارناها که همگی اعضای خداوند واحدی هستند، برتر یا فروتر از هم باشند؟ عضوها متفاوتند، اما خون سرخ یکسانی حیات‌بخش همگی آنهاست. برای دست و پا و سر، خون‌های متفاوتی وجود ندارد. سازمان ورنایی را وداها بنیان نهاده‌اند، بنابراین نمی‌تواند ناعادلانه باشد. این اختراعی بر ساخته‌ی انسان نیست. پس، کسانی که می‌کوشند با سخنان سهل‌انگارانه‌ی خویش در این باره تفاوت و نفرت بیافرینند، تنها به نمایش نادانی خود مشغولند. گویی آنان که می‌گویند: «بر انداختن سازمان ورنایی انسان را به آسایش می‌رساند.» تنها کسانی هستند که نگران آسودگی بشرند! ایشان عقیده دارند هر کس این سازمان‌دهی را سودمند می‌داند، خواستار انحطاط جامعه‌ی انسانی است! البته هر دو گروه اسیر توهمند، اما این یکی به حقیقت نزدیکتر است: کسانی که از وارناها حمایت می‌کنند، واقعاً به آسایش بشر علاقمندترند. مابقی می‌اندیشند که اگر وارنا حذف شود، کشور نجات خواهد یافت. این اندیشه‌ی آلوده به توهم است. تنها اگر ویژگی‌ها و خطاهای [این سازمان‌دهی] با دقت و بدون پیشداوری بررسی شود، این کشمکش مخفیانه‌ی کینه و نفرت پایان خواهد یافت. سپس، در اندیشه‌ی مردم نسبت به سازمان ورنایی تحولی عظیم روی خواهد داد.

هیچ کس از فزونی نفرت سود نمی‌برد. پیروی از اندیشه‌ی همه برابرند، دویدن به دنبال سرابی است که تنها سرخوردگی می‌آفریند. اکنون حاکمان باید نمایندگان مردم، پاندیت‌ها و بزرگان باتجربه را برای مشاوره گرد آورند و درباره‌ی این سازمان کهن اجتماعی به بحث بپردازند. در مقابل، اگر تنها بر اساس شکل خارجی و ظاهر امر، که در آن سمومی هم راه یافته، تصمیم بگیرند و دلهره ایجاد کنند به نادانی خویش گواهی داده‌اند. [به این ترتیب] حکمرانان و پاندیت‌ها قلباً به دنبال خوشبختی مردم خواهند بود. به یک مثال کوچک توجه کنید: بعضی ملت‌ها بمب‌هایی می‌سازند که در یک لحظه قادر به نابود ساختن هزاران نفر روی زمین است. آنها اگر چه می‌دانند که این کار خوبی نیست ولی خود مشوق آنند. اگر روزی این بمب‌ها از سر هوس به کار روند، همه نابود خواهند شد. [ولی] در هنگام خطر آشوب، از آنها تنها به عنوان دفاع شخصی استفاده می‌شود. هدف نابودی جهان نیست. بلکه حفاظت از ارزش‌ها و فرهنگ آن کشور است. به همین منوال، سازمان ورنایی چون زرهی قدرتمند برای حفاظت از کشور و فرهنگ عمل می‌کند. قوانین و مقررات، محدودیت‌ها و اندرزا همه به خاطر حفظ مردم از نابودی پدید آمده‌اند. آنها نظم‌هایی هستند که باید از طریق عمل و پیروی دقیق و درست، محترم شمرده شوند. بدون توجه به مرزها، خطوط و محدوده‌ها و از سر هوس با قوانین روبرو شدن، خوشامدگویی به هر ج و مرج است. به این علت بزرگان، حکمرانان، پاندیت‌های بلندمرتبه و رهبران اجتماعی از این سازمان حفاظت کرده‌اند، به آن جان بخشیده‌اند و آن را تا به امروز نگاه داشته‌اند. اگر مدتی به این موضوع بیندیشید، حقیقت بر شما آشکار خواهد شد. این که آیا این سازمان‌دهی سودمند هست یا نیست. آیا اگر این امر برای جامعه زیان‌بار بود، بزرگان آن را تقویت می‌کردند؟ آیا می‌خواهید بگویید که همه‌ی آنها ابله بوده‌اند یا حکمتی از نوع امروزی نداشته‌اند و یا عاقل نبوده‌اند؟

نه. نه. عقل، حکمت، مقام روحانی، روح جست‌وجوگر و دیدگاه گسترده و فاقد پیشداوری آنان به مسائل اجتماعی را تنها در یک درصد از مردم امروزی می‌توان یافت. تارکان دنیا تمامی عقل و نیروی معنوی خود را وقف آسایش جهان می‌کردند، کسانی که کار برایشان چون نفس زندگی بخش ایشان بود. یوگی‌ها، مبارزان عرصه‌ی معنوی و ماهاریشی‌هایی که خواستار رضایت حقیقی در اجتماع انسانی بودند... اینان شکل‌دهندگان آن سازمان اجتماعی هستند که متجددان [مدرن‌ها] آن را محکوم می‌کنند. ایشان به اصلاحگران امروزی که تنها در انبوه کلمات خویش مشتاق آسایش اجتماعی‌اند و در عمل به تمامی ادعاهای خود پشت پا می‌زنند، شباهتی نداشتند. چنین ترفندهایی برای قدیسین کهن ناشناخته بود. طرح‌ها و آرمان‌های مدرن، توخالی و ریاکارانه‌اند. همه‌ی طرح‌های امروزی قصرهایی بر بادند. تنها کاربرد آنها،

فزونی غرور طراحان آنان است و برای دیگران بیش از این معنایی ندارند. چنین قصرهایی حتی در حال ساخت، از گوشه‌ای دیگر آغاز به ریزش می‌کنند.

همان گونه که بدن برای جیوی [روح فردی] است، جهان برای خدا هست. هر رویدادی که در هر بخش از بدن روی دهد، بر جیوی مؤثر است. به همین منوال، هر چه بر بخشی از جهان تأثیر بگذارد، بر خداوند مؤثر است. او از آن رویداد آگاه است و نسبت به آن واکنش نشان می‌دهد. همان طور که شما دوست دارید که همه‌ی اعضای بدنتان در بهترین وضعیت باشند، خداوند نیز دوست دارد ببیند که مردم همه‌ی کشورهای جهان در شادی و خشنودی به سر می‌برند. آیا او می‌تواند، یا می‌خواهد به کشوری آسیب وارد سازد که پیش از هر چیز دیگر، بخشی از خود اوست؟ در امور مربوط به خداوند، همه صاحب حقوق یکسانی هستند. همه برابرند.

از طرف دیگر، هیچ عضوی نمی‌تواند وظایف عضو دیگری را انجام دهد. هر یک از آنها باید به انجام وظیفه‌ی خویش بپردازد. همچنین، هر وارنا باید وظیفه‌ی محوله‌ی خویش را در قبال جامعه انجام دهد و به بهترین شکل در جهت آسایش کشور مشارکت کند. همان گونه که بدن دارای طبقاتی است، جامعه نیز دارای وارناها است. اگر همه به تجارت بپردازند، چه کسی خریدار خواهد بود؟ اگر همه به جنگ بپردازند، چه کسی تدارکات و پشتیبانی از آنان، شامل غذا، اسلحه و تجهیزات را به عهده خواهد داشت؟ پس هر کس باید به اجرای سهم خویش از فعالیت اجتماعی بپردازد و این چنین آرامش، هماهنگی و شادی را تضمین کند. این رفتاری خردمندانه است و بهترین سازمان‌دهی اجتماعی است.

امروزه مردم به جای انجام کارهای ضروری، از ترس وارناها که آنها را موانعی بزرگ در مسیر پیشرفت می‌دانند، به مبارزاتی خونین مشغولند. چگونه کسانی که نمی‌توانند بدن خویش را تحت اختیار خود بگیرند، محدوده‌های کشور را حفظ خواهند کرد؟ باید بدانید که تقویت سازمان‌دهی وارنایی، که از گذشته‌ای بس دور توسط مردم کهن پرورش یافته، سودمندترین کاری است که باید به آن پرداخت. خداوند در سازمان‌دهی وارنایی هیچ تبعیضی قایل نشده است. چنین خصوصیتی در او راه ندارد. بعضی‌ها می‌پرسند؛ چرا باید خداوند چنین تبعیض‌هایی قائل شود؟ نه، در او هیچ حسی از فراتر یا فروتر نیست. او چون یک شاخه‌ی نبات، تماماً شیرینی است. تفاوت‌گذاری و امتیازبخشی، خاصیت جیوی‌هاست که از واقعیت آتما بی‌خبرند. اینها توهمات جیوی‌هایی است که به غلط خویش را غیر آتما پنداشته‌اند. به این مثال توجه کنید: مادری چهار فرزند دارد، اما به اندازه‌ی نوزادی که در گهواره دارد به سه کودک دیگر توجه نمی‌کند. حتی اگر نوزاد صدایش نکند، مادر همواره آماده‌ی غذا دادن به اوست. سه تایی

دیگر باید بیایند و با سر و صدا از او غذا و بازی بخواهند. با تماشای این صحنه نمی‌توان گفت که این مادر بدی است یا تبعیض قائل می‌شود. مادر، فعالیت هایش را با توجه به ظرفیت و توانایی های کودکان خویش، تنظیم می‌کند. به همین ترتیب، اگرچه تمامی جهان اوست، اگرچه همه کودکان اویند، او به هر بخش از مسئولیت های اجتماعی با توجه به ظرفیت و توانایی آن بخش توجه می‌کند. نسبت دادن خطا به چنین مشیت الهی بی-خوشتن، بی‌ریا، ساده و همواره سعادت‌مندی چون نسبت دادن تاریکی به خورشید است. تاریکی و انوار خورشید نمی‌توانند با هم باشند، پس چگونه خورشید می‌تواند خانه تاریکی باشد؟ آنان که بر خورشید خرده می‌گیرند، اصلاً خورشید را نمی‌شناسند. این بلاهت محض و نادانی کامل است.

در واقع، مشخصات و ارناها را از دیدگاه آدهی آتما یی به طریق دیگری نیز می‌توان دید: آنان که به تأمل بر براهم می‌پردازند، براهمن هستند. مبارزان با نادرستی، کشاتریایند. جداکنندگان حق از باطل، و ایشیا و کسانی که همواره در فعالیت‌اند و در هر روز از زندگی خویش پیرو حقیقت هستند، شورا نام دارند. خوشبختی انسان تنها هنگامی تحقق می‌یابد که و ارناها به این طریق عمل کنند.

حالا باید به موضوع [اصلی] بازگردیم: کریشنا خطاب به آرجونا گفت: «چهار و ارنا بر اساس گونا و کارما [ی مردم]، توسط من آفریده شده‌اند. هر چند مجری هر عمل، هر چه هم دور از من به نظر بیاید، من هستم ولی من بی عمل باقی می‌مانم. به این اصل اساسی توجه کن و سپس در خواهی یافت که کارما که در اصل جادا یا ناآگاهی و ماده است، نمی‌تواند بر آتما که چایتانیا یا سرشار از آگاهی است، مؤثر افتد. آتما ذاتاً به دور از وابستگی است. او از هیچ یک از تجلیات خود، نیازهای آنها یا طبیعت تصرفات خویش آگاه نیست. او هیچ من یا مال منی ندارد، چون اینها نشانه‌های اجنانا هستند. تنها مبتلایان به اجنانا از من یا حس مال من رنج می‌کشند. اگرچه شاید به چشم ظاهر به نظر بیاید که من عمل‌کننده‌ام، ولی من بی‌عملم.»

«بعلاوه اثر کارما بر مجری آن تا هنگام توقف کارما پایان نمی‌پذیرد. در واقع، این اثر هرگز پایان نمی‌گیرد. کارما میوه به بار می‌آورد، میوه های کارما زاینده آرزویند. آن نتایج، محرک کارماهای بیشتری می‌شوند و محرک ها مسبب تولدهای بیشترند. پس، کارما به چرخه تولد و مرگ منتهی می‌شود. این گردابی نابکار است. تو را می‌گرداند و می‌گرداند و سرانجام به ژرفنا می‌کشد.»

«آرجونا! به موضوع دیگری هم توجه کن. همین کارما قدرت به بند کشیدن کسی را ندارد. این غرور من عمل می‌کنم است که اسباب وابستگی و اسارت را فراهم می‌کند. آرزوی چیدن میوه است که اسیر می‌

سازد. صفر در کنار اعداد ارزش می‌یابد. کارما صفر است. احساس انجام عمل یا عمل کننده بودن که با کارما همراه شود، بندهای اسارت زاده می‌شوند. پس آرجونا! حس من را رها کن. آنگاه کارمایی که انجام می‌دهی هرگز به تو آسیبی نخواهد رساند. پرداختن به کارما، بدون هیچ آرزویی برای ثمرات آن، تحریکی ایجاد نخواهد کرد. در این حال حتی برای تولد، دلیلی وجود نخواهد داشت. جویندگان ادوار کهن با دیدگاهی چنین والا به کارما می‌پرداختند. آنان هرگز حس نمی‌کردند که انجام دهنده یا برخوردار از ثمرات هیچ عملی هستند. خداوند عمل می‌کرد، خداوند نتایج را به دست می‌آورد، خداوند از نتایج بهره می‌برد... این ادراک آنان [از کارما] بود. این جهان تنها دارای ارزشی نسبی است. در آن جوهر مطلق نیست. آنان به این موضوع ایمان داشتند. آرجونا! تو نیز باید به آن ایمان دست یابی و مشتاق آن گونه ادراک باشی. چنین کن تا ذهنت روشن و پاک شود.»

«تو همچنین باید تفاوت‌های میان کارما، ویکارما و اِکارما را بدانی. من اکنون تفاوت‌های اصلی را به تو خواهم گفت. خوب گوش کن، چون بعضی از جویندگان در اینجا گیج می‌شوند. همه نمی‌توانند به تفاوت‌ها پی ببرند. ایشان سوا- دارما [انجام وظیفه] را کارما فرض می‌کنند و هر کارمایی را نه با نیت دارما، که به خاطر کسب آتما-جنانا و ویکارما انجام می‌دهند؛ ولی انجام هر کارمایی اگر در تاریکی و پریشانی اِجنانا صورت گیرد، حتی اگر بیشترین تلاش ممکن مصروف آن شود، حاصلی جز نگرانی، اندوه و رنج نخواهد داشت. چنین کاری هرگز متانت، توازن یا آرامش ایجاد نخواهد کرد. انسان باید بر کارما به وسیله اِکارما و بر اِکارما از طریق کارما پیروز شود. این معیار خرد است.»

«گروهی اِکارما را فقدان فعالیت می‌پندارند. اما برای توضیح آن به زبانی ساده‌تر، باید بدانی که فعالیت اندام‌ها، حواس، هوش، هیجانات و ذهن همگی کارما محسوب می‌شوند. به این ترتیب، اِکارما یعنی در برابر این امور هم تأثیرناپذیر بمانیم. این همان حالت آتما است. پس اِکارما یعنی آتما- استیتی، یا خلق و خوی آتمایی.» وقتی با اتوبوس، قطار یا قایق سفر می‌کنید، این توهم به وجود می‌آید که درختان و مناظر اطراف در حرکتند و شما ایستاده‌اید. حرکت وسیله نقلیه، حالت حرکت را روی درختان و مناظر اطراف ایجاد می‌کند. به گفته شاسترها کسی که از حقایق ناآگاه است، به همین شکل خود را در این توهم که آتما مجری تمامی اعمال حسی و بدنی است غرق می‌کند. پس اِکارمای اصیل... بی عملی واقعی کدام است؟ دیدگاه آتما، بی عملی کامل است. این سرشت واقعی شماست. ولی این امر فقط با پرهیز از انجام اعمال بیرونی حاصل خواهد شد. بلکه باید اساس آتمایی خویش را کشف کنید، نه این که تنها ترک کارما کنید. چراکه ترک کامل کارما یا عدم فعالیت کامل، ناممکن است.

## فصل دهم

**دانان- جایا [وارسته].** تنها او شایسته آن است که پاندیت نامیده شود. کسی که به وضوح تفاوت کارما و اکارما را می بیند. اگر او تنها سر خویش را با مطالب کتاب ها پر کند، پاندیت نیست. پاندیت باید هوشی حقیقت بین یا **سامیاگ- دارشانا** داشته باشد. هنگامی که آن بینش به دست آید، کارماها بی اثر و بی زیان می شوند. آتش جنانا قدرت هضم و سوزاندن کارما را دارد.»

«بعضی مردم می گویند که جنانی به ناچار باید پیامدهای **پرارابدا- کارما** را تحمل کند و قادر به گریز از آن نیست. این چیزی است که دیگران تصور می کنند. نه حالتی که خود جنانی دارد. نزد آنان که او را می بینند شاید او در حال چیدن میوه کارماهای گذشته به نظر بیاید، اما او مطلقاً تاثیرناپذیر است. کسی که برای خوشبختی به اشیاء یا تعقیب لذات حسی وابسته است، کسی که با تحریکات و آرزوها برانگیخته می شود، اسپیر کارما است. اما آنان که از این امور آزادند، نمی توانند تحت تاثیر وسوسه های صوتی، لمسی، شکلی، بویی، مزه ای و دیگر کشش های حسی قرار گیرند. چنین کسانی **تارک دنیای** حقیقی به شمار می آیند. جنانی ساکن است. او بی نیاز از وابستگی به چیزی دیگر، با خویشتن در شادی عظیمی است. او کارما را در **اکارما** و **اکارما** را در کارما می یابد. [او عمل را در بی عملی و بی عملی را در عمل می یابد]. شاید او در کارما مشارکت کند اما در پایان تحت تاثیر آن قرار نمی گیرد. او به میوه اعمال خویش چشمداشتی ندارد.»

«شاید بپرسی: «او چگونه می توان چنین باشد؟» پس گوش کن: او همیشه راضی است. انسان راضی آزاد است. او به کسی وابسته نیست. برده چیزی نیست. او به هر چه پیش آید، از خوشی و ناخوشی، راضی است، چون می داند اراده خداوند است که تحقق می یابد. ذهن او شکست ناپذیر و پایدار است. او همواره شادمان است. طلب رضایت، نشان اجنانی است. آنان که **پوروشارتاس** را رها می کنند و در طریق سستی گام می زنند، هر چه هم که روی دهد، چگونه می توانند شادمان قلمداد شوند؟ رضایت، گنجی است که جنانی به چنگ می آورد. چنین گنجی نصیب اجنانی که آرزوها را بر یکدیگر تلنبار می کند و بی وقفه نقشه می کشد، کسی که تا ابد غصه می خورد، خود را نگران می سازد و قلب خویش را از حرص می سوزاند نخواهد شد.»

جنانی برده دوگانگی های شادی و اندوه، پیروزی و شکست و سود و زیان نیست. او **دواندوا- آتیتا** است. او نفرت را خوار می شمارد و هرگز اجازه نمی دهد او را تحت تاثیر قرار دهد. سواروپا و سوابهاوای آتما،

هر دو تضمین کننده تأثیر ناپذیری او هستند. او **اسانگا** است، که جز از آتما، از هیچ چیز دیگر تأثیر نمی پذیرد. تولد و مرگ، گرسنگی و تشنگی، اندوه و توهم در او راه ندارد. گرسنگی و تشنگی از کیفیات **پرانا**، تولد و مرگ از مشخصه های بدن، و اندوه و توهم حاصل پریشانی ذهن هستند. پس آرجونا، هیچ یک از اینها را به حساب نیاور، خویش را آتما بشناس، تمامی توهمات را رها کن و ناوابسته باش. چون نیلوفر آبی در مرداب سامسارا باش. به لجنی که احاطه ات کرده آلوده نشو. این نشان **اسانگا** است: در آن و همزمان بیرون آن باش. چون نیلوفر آبی باش، نه چون **کاغذ خشک کن** میان تهی که به هر چه برخورد کند به آن آلوده می شود.»

«هسته روحانی (آتما-لینگا) خود را در آب های پاک ذهن خویش (چیتا-وریتی)، شست و شو بده (آبی شیکا). هنگامی که ذهن (چیتا) در جهتی و حواس (ایندیراها) در جهتی دیگر پیش می روند، سردرگمی ایجاد می شود. پس از وابستگی دور باش. اگر چنین کنی، هر عملت ایثار (یاچنا)، هر سخت ذکر (مانترا) و هر قدمت مقدس خواهد بود.»

«آرجونا! باید چیزهایی درباره یاجنا به تو بگویم. به دقت گوش کن تا بتوانی بر پریشانی های ذهن غلبه کنی. مردم از **دراویا-یاچنا**، **تاپو-یاچنا** و **غیرو سخن** می گویند. اگر چاله ای در زمین بکنی تپه ای از خاک در کنار آن پدید خواهد آمد. هیچ چاله ای بدون تپه نیست. وقتی ثروت در نقطه ای گرد آید باید در کنارش بخشایشی نیز پدید آید. استفاده مناسب از ثروت شخصی، **دراویا-یاچنا** است. استفاده مناسب یعنی چه؟ هدیه کردن گاو، زمین و مهارت، **دراویا-یاچنا** است. از طرف دیگر، اگر تمامی فعالیت های بدنی، ذهنی و کلامی به نیت ساده‌انجام شوند، **تاپو-یاچنا** روی داده است. چگونه این **یاچنا**، **تاپاس** [ریاضت] خواهد بود، اگر در حسرت یک تکه گوشت در گوشه ای بیحال افتاده باشی؟ پرداختن به کارما و اسیر آن نبودن نیز، **یوگا-یاچنا** نام دارد.»

و **سوادهیایا-یاچنا**؟ این یک به معنی خواندن متون مقدس، با فروتنی و احترام است که تو را به آزادی یا موکشا می رساند. خواندن این متون، ادای دین به ریشی هایی است که آنها را گرد آورده اند. سپس، **جانانا-یاچنا** است. هدف این **یاچنا**، کسب معرفت بر دیدنی و ادراکشدنی نیست، بلکه شناخت نادیدنی یا **یاچنای ادراکناشدنی** است. **پاروکشا-جانانا** نه (**پاروکشا-جانانا**). گوش سپردن به شاستراهایی که به این **جانانا** مربوطند، خواندن آنها و آموزه هایش را در ذهن سنجیدن: این کارها **جانانا-یاچنا** نام دارد. این **جانانا** به معنی اشتیاق به ادراک آتما-تاتوا [اصل روحانی] از طریق طلب فیض از بزرگان و صاحبان تجارب معنوی نیز، هست.»

«شاید اکنون از من دربارهٔ طریق تحقّق این امر بررسی. خواستاران جنانا-یاجنا باید به کشف این روح ها برآیند و فیض ایشان را به چنگ آورند و به خوبی از منش و رفتار آنان بیاموزند. طالبان باید شکیبایی پیشه کنند تا اقبال درخواست کمک به ایشان رو کند. هنگام رویش تردید، باید که با آنها با نرمی و دلیری روبرو شوند. خواندن بسته‌های کتاب، ساعت ها ایراد سخنرانی و پوشیدن ردا، از کسی جنانی اصیل نمی‌سازد. جنانا تنها از طریق بزرگانی که امر مطلق را آزموده باشند، حاصل می‌آید. باید به ایشان خدمت کنی و عشقشان را به چنگ آوری. چگونه با خواندن کتاب، می‌توان به تردیدها خاتمه داد؟ کتاب ها فقط به آشفته‌گی ذهن می‌افزایند.»

«کتاب ها در بهترین حالت، تنها قادر به انتقال اطلاعاتند. آنها نمی‌توانند مستقیماً اثبات کنند. تنها آزمون قادر است با اثبات بی واسطه، ایمان بسازد. بنابراین، کتاب‌ها را پس از آزمون باید جست و جو کرد و محترم شمرد. تنها به این ترتیب، این جنانای بی‌بها به دست می‌آید. آب تمام دریاها تشنگی را فرو نمی‌نشانند و خواندن تمام متون مقدس نیز، تردیدها را بر طرف نمی‌سازد.»

«وانگهی، جویندهٔ جنانا تنها نباید بهاکتی [عشق] و سرادا [پایداری] داشته باشد. بلکه او باید از سادگی و خلوص نیز، بهره مند باشد. او نباید با معلم خود ناشکیبایی و بدخلقی کند. شتابزدگی، شانس‌های موفقیت را نابود می‌کند. به هر چه گورو [استاد معنوی] می‌گوید، باید عمل کرد. نباید هر توصیه‌ای که می‌شنوی یا می‌آموزی را بیازمایی، که این کار ساده‌انان را به امری تفننی مبدل می‌سازد. حتی اگر چنین اعمالی به نیت سرعت بخشیدن به کسب جنانا انجام شود. اگر چنین کنی، در پایان فقط اجنانی کاملی خواهی بود. این چنین است که گاهی اوقات، اجنانی ماندن بهتر است. چون اشخاص مایلند آن را به دیوانگی ختم کنند. پس، فرد بایستی بسیار مراقب باشد.»

«باید بکوشی تا رضایت گورو را به دست آوری و از طریق عمل به فرامین او و خدمت عاشقانه، توجهش را جلب کنی. در تو نباید اندیشه‌ای جز کسب شادی و خرسندی او وجود داشته باشد. همه چیز را رها کن و لطف او را بدست بیاور، سپس جنانا در دستان توست. به جای آن، اگر از سر خودپرستی، نافرمان و شاکی باشی و ایمان هم نخواهی، از تجلّی حقیقت بهره ای نخواهی برد و در ظلمت غرق خواهی شد.»

«همان گونه که گاو، گوساله اش را کنار خود نگه می‌دارد، گورو، سی‌شیا [مرید] را به خود می‌خواند و به او شیر فیض می‌نوشاند. سی‌شیا باید شخصیتی یکرنگ داشته باشد. در این صورت درست مثل تکه آهن خالصی جذب آهن ربا خواهد شد و توجه فوری معلم را جلب خواهد نمود.»



کیفیات گورو را طلب سی‌شیا تعیین می‌کند. در واقع، باید هم چنین باشد. زیرا این سی‌شیا است که به معلم محتاج است. آرجونا! من باید مشخصات معلم را هم به تو بگویم. دانش معلم نباید تنها از کتاب‌ها کسب شده باشد. بلکه باید حاصل مشاهده مستقیم او باشد. او باید در واقعیت، که همان **پراهمانیشتا** [حضور خداوند] است، شکل پذیرفته باشد. **شاسترا-جنانا** [معرفت بر متون مقدّس] به تنهایی سبب **موکتی** [رهایی] نمی‌شود. چنین معرفتی در بهترین حالت، یاریگر شخص در بهره‌مندی از بهوکتی [زندگی] خواهد شد. چه بسا اشخاصی که از طریق **آنوبهاوا-جنانا** ی محض [معرفت مستقیم] موفق به کسب موکتی شده‌اند، بی آنکه از شاسترا-جنانا بهره‌ای برده باشند. اما چنین اشخاصی نمی‌توانند منجی سالکانی باشند که از تردید به ستوه آمده‌اند. ایشان قادر به فهم مشکلات سالکان و همراهی با آنان نیستند.»

«هزاران هزار نفر فقط در نام، گورو هستند. همه **گروناها** اکنون گورو هستند، حتی کسانی که **گانجا** [نوعی ماده مخدر] دود می‌کنند هم گورو شده‌اند. هر کس سخنرانی می‌کند، گورو است. هر کس کتاب می‌نویسد، گورو است. گورو باید نیروی بالا کشیدن و هدایت سالک را در مسیر ساده‌انان، بر اساس شاستراها و از طریق شهود مستقیم کسب کرده باشد. پس دادن آنچه از کتاب‌ها بیرون کشیده شده و در سخنرانی‌های طویل، مردم را از یک موج هیجانی به موج دیگری کشاندن از کسی گورو نمی‌سازد. این گونه اشخاص شاید قهرمانان سخنوری باشند، اما در ساده‌انان و سرّ عرصه‌ی معنا هیچ‌اند. چنین کسانی می‌توانند مدیر مدرسه باشند اما اعطای بهاکتی یا هدایت به راه‌هایی از توان ایشان خارج است. این گوروها به همین مرحله رسیده‌اند و به سی‌شیهایی که به ایشان پناه آورده‌اند نیز، جز این چیزی نمی‌دهند. اینان به اندازه کتاب‌هایشان، که حاوی تمامی دانش ایشانند، می‌ارزند. بعضی سالکان بی‌دقت، به دام جادوی کلمات و شعبده‌های زبانی چنین گوروهای نمایشگری می‌افتند. اینان شاید پاندیت نامیده شوند، شاید سخنرانی‌کنند، اما درست به همین دلیل قدرت اعطای گوهر جنانا را ندارند. این کار تنها از **آواتار** ها، **دوامسام بوتتا** و **تات-واوید** ها بر می‌آید، که مطلق را دریافته‌اند. (به ترتیب یعنی: خداوند که به شکل انسان به زمین می‌آید، کسانی که نماینده رفتار و شکوه خداوندند، و جنانی‌هایی که به هدف ساده‌انان دست یافته‌اند و طعم سعادت برین را چشیده‌اند.) ادعای تکه‌ای از این یا آن مشاهده، فایده‌ای ندارد. مشاهده باید کامل و در عین کمال باشد. کسانی که تنها تکه‌ای از آن را می‌شناسند، تو را تا نقطه‌ای معین بالا می‌برند و همانجا مانند **تریسانکو** که میان زمین و آسمان آویخته بود، در میانه راه رها می‌سازند.»

«گورو باید کیفیات و استعدادهای جوینده‌ای را که از او طلب هدایت کرده، مطالعه کند. ثروت، مقام یا موقعیت جوینده نباید او را تحت تاثیر قرار دهد یا دچار پیشداوری سازد. او باید قادر به شناخت قلب

جوینده و سرشت واقعی او باشد. گورو باید برای پیرو خویش، که در خواب اجنانا فرو رفته، چون ساعت شماتهدار عمل کند. اگر گورویی فاقد بخشایش و پیرو او دچار سستی است، وای بر هر دوی آنان.»  
به این ترتیب، کریشنا با روشنی بسیار کیفیات گورو و سی‌شیا را به آرجونا آموخت؛ رفتار، کمال، نقاط پرهیز و ضعف هر دو را. این گوهرهای گرانبها نه تنها به آرجونا، که به تمامی جهان هدیه شده اند. همه کسانی که خواستار گورو و سی‌شیا شدن هستند، باید به این کلمات پربها توجه کنند.

سرشت گورو و سی‌شیاها امروزی با معیارهای حقیر امروز متناسب است. در ادوار کهن، گورو را به سختی می‌شد یافت. هزاران جوینده مشتاق در جنگل‌ها به جست‌وجو می‌پرداختند، چرا که چنین کسانی بسیار کمیاب و گرانبها بودند. اکنون در گوشه هر خیابانی، یک دوجین گورو هست، اما سی‌شیای حقیقی یافت نمی‌شود. هر دو در زوالی شتابناکند و هر یک چون دیگری، به دنبال مقامی که در یکدیگر می‌جویند، سرگردان. گوروها تا سطح نیاز به سی‌شیا برای تأمین غذا و پرستاری سقوط کرده‌اند، که اگر سی‌شیا ثروتمند باشد، خطا نیست. اما گوروها از اینکه پیروان رهاشان کنند می‌ترسند، بنابراین موافق با تخیلات و هوس‌های ایشان رفتار می‌کنند. سی‌شیاها ادعا می‌کنند که گورو-پوترا، آشراما-واسیز، سادو و مانند آن هستند، اما زندگی‌هایشان با حال و هوای آشرام [معبد] و کیفیات ساده‌انان یا سادو شباهتی ندارد. اینان حتی فاقد قدرشناسی‌های ابتدایی نسبت به گورو هستند. زبان‌هایشان گوینده کریشنا-آرپانام ولی اعمالشان نشانگر ده‌ها-آرپانام است. (تقدیم به بدن بجای تقدیم به خدا).

وانگهی، سی‌شیاها قانون وضع می‌کنند. خواست‌های آنان برای سرگرمی، زندگی آسان، و رفاه باید توسط گورو محترم شمرده شود. گورو نباید بر هیچ نوع ساده‌انایی اصرار بورزد و باید از هر گونه زیان یا نگرانی سی‌شیا پرهیزد و تنها از رضایت او مطمئن باشد. موکشا باید مثل یک میوه رسیده، درست توی دامن سی‌شیا بیفتد. گورو نباید هیچ‌گونه نظم یا قانون دشواری برای زندگی تعیین کند. او باید تمامی خواسته‌های سی‌شیا را در نظر بگیرد. اگر گورویی در برابر سی‌شیا قرار گیرد، سی‌شیا بی‌درنگ او را ترک می‌گوید و محکوم می‌سازد.

## فصل یازدهم

چگونه چنین فرد نازپرورده عاشق آسایشی به موکشا رسیده است؟ اگر گرویی قادر به حفاظت از چنین پیروانی نیست، چرا باید بر سرنوشت آنان دلسوزی کند؟ شگفت آور، وجود گوروهایی است که اگر موفق به جذب چنین پیروانی نشوند، عزا می گیرند. کسانی که تریاک می کشند و علف دود می کنند شایسته نام گورو نیستند. اینان متقلبد. چگونه کسانی که تمام توان خود را صرف حفاظت از اسباب زندگی خود می کنند، می توانند گورو باشند؟ چگونه کسانی که به دنبال تحقق تخیلات خویشند، سرسپردگانند؟ اینان **دهاناگورو** (استادان پول) هستند و آنان **ماداسی شیا** یا سرسپردگان غرورند. چنین کسانی را گورو و سی شیا نامیدن، اطلاق نام های مقدس به غبار فضاحت است.

پس گوروی اصیل کیست؟ کسی که طریق نابودی **موها** یا توهم را آموزش دهد. و سی شیا یا سرسپرده اصیل کیست؟ کسی که به دنبال مهار ذهن برون گرای خویش و پیروزی بر آن است. گوروهای امروزی هر روز از تریبون ها مطالبی را که نیمه شب گذشته زیر نور لامپ در سرشان فرو کرده اند، فریاد می کنند. سخنرانی اینان تنها شبیه به بالا آوردن غذایی است که قبلا خورده شده، نه بیشتر. اینان چون طوطیان، آنچه را که به عادت آموخته اند، تکرار می کنند. حتی کودکان نیز می دانند که باید بر حرص و خشم تسلط یافت، اما در مغزهای شیطانی ایشان طمع و خشم، دشمنی و نفرت و هوس و غرور در هر کلام یا عمل موج می زند. اگر این گوروهای مدعی نتوانند بر این تمایلات غالب شوند، چگونه سرسپرده بیچاره ای که به ایشان پناه آورده موفق خواهد شد؟

وقتی گورو واجد برترین اینارهاست، بدون خودخواهی از **ساروجنا-سامانا** [انفاس دانای مطلق] سرشار است، در طریق تحکیم حقیقت (ساتیا) گام بر می دارد، روحی لبریز از اندیشه های یاریگری دارد، تلاش می کند تا همه بدون اندوه زندگی کنند، راهنمای رسیدن به یک زندگی ساده و شیرین است و فرصت ظهور **سان-مارگا** [طریق طبیعی] و **سان-گونای** [ذات طبیعی] دیگران را فراهم می آورد، شاید جز اندکی پیرو گرد او نیابند. خطاهای آنان به او نسبت داده خواهد شد تا او را آلوده سازد و درباره متانت و اصالت او تردید ایجاد کند، اما گورو چون همیشه خواهد درخشید. چرا که او چیزی از دست نمی دهد. بازنده، پیروانی هستند که چنین فرصت بزرگی را از کف می دهند.

از یک چیز مطمئن باش. تا وقتی در کسی این توهم که او بدن است، پا برجاست، خداوند ادراک نمی‌گردد: هر چه هم سرگردانی بکشد و هر تعداد گورو که بیابد و به آنها خدمت کند. تا وقتی به این توهم چسبیده‌ای هر چه دهیانا (مراقبه) کنی، هر چه چاپام (نکر) بگویی و در هر آب مقدسی که غسل کنی به هدف نخواهی رسید. همه تلاش‌هایت به بیهودگی نگه داشتن آب در غربال خواهد بود.

در هر حال، خدمتکارانی که به انجام وظایف خود مشغولند بر چنین سالکانی برتری دارند: زیرا دارمای خویش را به انجام می‌رسانند و در مسیر درست خویش، پیوسته با یاد خداوند رهسپارند، بنابراین به هدف می‌رسند. درباره سرشت گورو و سی‌شیا‌های امروزی چندین جلد کتاب می‌شود نوشت. اما صرف زمان گرانبها در این بحث غیر ضروری چه حاصلی دارد. پس به موضوع اصلی بازگردیم.

چرا که حتی دم زدن از حلقه مقدس گورو-سی‌شیا‌ی کریشنا-آرجونا با همان نفس که از رابطه گورو-سی‌شیا‌های امروزی سخن می‌گوییم، توهمین به مقدسات خواهد بود. آن دو بی نظیر، و رای قیاس، جفتی متعالی و خارج از دسترس هر کس دیگرند. ایشان را باید آرمان همه‌ی جویندگان و معلمان دانست. آرجونا فروتنانه سر فرود آورد و بی‌ریا به دستورات گورو گردن نهاد. کریشنا هر آنچه را که واقعاً برای آرجونا سودمند بود، به او آموخت. آن دو به چیزی که بعدها اسباب شهرت ایشان گشت، کاملاً توجه داشتند: آتما-آناندا و دارمای آرجونا. کریشنا همواره مراقب آرجونا بود و چون جان خویش از او دفاع می‌کرد. او از آن گونه گوروها به شمار می‌آید که برای آرجونا چونان خدا بود.

کریشنا، پارام-آتما است، آرجونا جیوآتما. کریشنا پوروشوتاما است، آرجونا ناروتاما. به این دلیل، این دو گورو-سی‌شیا‌ی آرمانی‌اند. دیگران فقط حامل نامند. سی‌شیا‌های خودخواه و گوروهای قدرت‌طلب، فقط عمر خود را در امور بیهوده تلف می‌کنند. کریشنا، اقیانوس پریمای [عشق] است. او آنچنان که کسی از قلب یا چشم خود مراقبت کند، از آرجونا مراقبت می‌کرد. او [به آرجونا] تقدس آموخت و تقدس یافت. او بی اندازه عشق ورزید و عشقی بی اندازه دریافت کرد. اینها از گورو، گورویی اصیل می‌سازد. و آرجونا چه؟ او نیز موجودی عادی نبود. تیا‌جای [اطاعت] او دست نیافتنی است. او در هیچ مصیبتی از فرامین و دستورات کریشنا عدول نمی‌کرد. او دوستی خدا را چون زرهی که از او در برابر تمامی آسیب‌ها حفاظت می‌کند، پوشیده بود. او این زره را چون بدنی که در آن اقامت داشت، چون موجودی که باید او را پرورش داد، تقویت کرد و حفاظت نمود می‌شناخت. آرجونا در صورت لزوم، در برابر هر نیروی عظیمی می‌ایستاد. گورو و سی‌شیا باید این گونه به هم مرتبط باشند.

خداوند که تجسم پریمای [عشق] است، بی‌ریایی سرسپرده خویش را دریافت و به یافته‌های او اعتبار بخشید. سپس برای او برتری و شکوه آتما-جنانا را شرح داد. او گفت: «**کانتی‌یا**! [از القاب آرجونا] از طریق جنانا می‌توانی در خودت، در من و در همه چیز نظر کنی. از آن پس دوگانگی و توهم حاصل از آن محو خواهد شد. همان طور که پس از طلوع خورشید، تاریکی محو می‌شود.»

«آرجونا! من به خوبی از گذشته و زمینه‌ی تولد تو آگاهم. تولد تو عادی نبوده است. تو با میراث فضیلت الهی به دنیا آمده‌ای. تنها من از این امر آگاهم، نه هیچ کس دیگر. چون از این امر ناآگاهی، اکنون خود را گناهکاری می‌دانی که همشهریان، معلمان و کهنسالان را می‌کشد.»

«حتی اگر گناهکار هم باشی، آیا گناهکاران راه نجاتی ندارند؟ کافی است کسی توبه کند تا گناه به ثواب بدل گردد. خداوند به لطف خویش، توبه را می‌پذیرد و به آن تقدس می‌بخشد. **راتناکارا** به اعمال گناهکارانه می‌پرداخت تا لحظه‌ای که خرد بر او فرود آمد و او توبه کرد. او به **قدیس و المیکی** بدل گردید. داستان او ارزش توبه را اثبات می‌کند. شاید بررسی آیا این کافی است که شخص از تأثیرات گناه آزاد شود؟ آیا او نباید خود را از تأثیرات ثواب نیز رها سازد؟ چرا، شخص این آزادی را دارد که شایستگی‌های **پونیا** [ثواب] را رها سازد. هرچند، شاید برای رهایی از عدم شایستگی‌های حاصل از **پاپا** [گناه] آزاد نباشد. آتش خروشان جنگل هر چه را بر سر راه خویش بیابد، خاکستر می‌کند. حریق عظیم و هولناک جنانا نیز، تمامی گناه‌ها و ثواب‌ها را می‌بلعد و نابود می‌سازد.»

«برای کسب این جنانای روحانی و مقدس، یک چیز ضروری است: **سرادا** [اشتیاق]، ایمان پایدار به شاستراها و به معلمین و به طلب جنانا. بدون تولد ایمان مشتاقانه، انسان قادر نیست هیچ کاری را، هر چه کوچک، به سرانجام برساند. به این ترتیب، خودت می‌توانی بفهمی که این امر، تا چه اندازه برای کسب جنانا ضروری است. سرادا **جعبه‌ی گنج بی‌بدیل ساما** [کمال]، **داما** [کُفّ نفس]، **تی‌تیکشا** [بردباری] و **سامادهانا** است، که هر یک به نوعی از آن بهره می‌گیرند.

«با این حال، سرادا فقط اولین گام است. تو باید مشتاق تعالیم من باشی. این بسیار ضروری است ولی علاوه بر این باید هشیار باشی و تسلیم تنبلی نشوی و گرنه ممکن است به جمع افسردگان یا بزدلان درافتی. برای گریز از نفوذ شیطانی این گونه مجامع و استحکام ذهن، تسلط بر حواس لازم است.»

«نگذار تردید در تو راه یابد. برای ایمان یا ثبات، مخرب‌تر از زهر تردید چیزی نیست. تردید از نظر عملکرد و نتایج، به باسیل سلّ شبیه است. در اجنانا زاده می‌شود، به حفره‌ی قلب نفوذ می‌کند و در آنجا تکثیر می‌یابد. تردید، پدر و مادر فاجعه است.»

«پس این دیو را با شمشیر خودشناسی یا آتما-جنانا، گردن بزن. برخیز آرجونا و عمل کن، چنان که گویی وظیفه‌ی توست. به کلام من ایمان کامل داشته باش. آنچه را فرمان می‌دهم، بی اندیشه‌ی نتیجه‌ی آن انجام بده. مجری نیشکاما-کارما باش. از طریق چنین ترک دنیایی، جنانا را فراچنگ خواهی آورد. تو از تغییر، از تولد و مرگ آزاد خواهی شد.»

«این اندیشه که تو عمل می‌کنی، که تو سود می‌بری را به دور افکن. با تقدیم عمل و نتیجه‌ی آن به خداوند می‌توانی چنین کنی. سپس هیچ گناهی بر تو موثر نخواهد بود، چون تو نیستی که عمل می‌کنی و هر عملی، به هر حال، مقدس خواهد شد. عمل چون روغن روی زبان، پلک روی چشم و برگ نیلوفر آبی روی آب همراه با توست، نه متعلق به تو. هر چه بکنی یا بشنوی یا ببینی بر تو اثری ندارد. تو عاری از عمل، پاک از شنیدن یا دیدن باقی خواهی ماند. لذت ناشی از جهان خارجی، دروازه های اندوه را می‌گشاید، چون می‌گذرد، اما تو جاودانی؛ سرچشمه‌ی اصیل سعادت و بالاتر و فراتر از همه‌ی اینها، تو خود آتما-سواروپایی (روح مجسمی). این سرشت اصیل توست. تو با این حرکاتی که کردار نام دارند و پیامدهایش که اکنون به خطا واقعی می‌پنداری، هیچ نسبتی نداری. تو عمل نمی‌کنی. تو فقط ناظری. بیننده‌ای. تمام سرگشتگی‌ات ناشی از این توهم است که تو عمل می‌کنی و این امر از حس من و مال من بر می‌خیزد. **براهمام** را بشناس: هر کاری را به عهده بگیر اما پیامدهایش را رها کن. ترک ثمره‌ی عمل، بسی برتر از ترک خود عمل است. کامیوگا بسیار برتر از **کارما-سنیاسا** است.»

«البته **دهیانایوگا** [راه مراقبه] از هر دوی آنها برتر است. به تو خواهم گفت چرا. دهیانایوگا نیازمند به کارما-یوگا است و به همین جهت ابتدا کارمایوگا را به تو آموختم. آنان که ثمرات را رها می‌کنند، در حالی که فعالانه در کارما مشارکت می‌جویند، نزد من بسیار عزیزند. اینان سنیاسی واقعی، تارک دنیای حقیقی هستند. من به کسانی که آتش آیینی را رها ساخته، از هر عملی به جز خوردن و خوابیدن و تلاش برای کسب لذات حسی می‌پرهیزند و چون خویشاوندان **کومباکارنا**، وقت خویش را تلف می‌کنند، هیچ علاقه‌ای ندارم. من به تمامی از دسترس بیکارگان به دورم. او که از تعقیب آرزوها دست نمی‌کشد، یوگی نخواهد شد، هر چه هم به سادانا بپردازد. تنها آن که مراقب است به دام حواس نیفتد و به نتایج اعمالش وابسته نیست، می‌تواند به **ساروا-سانگا-پاری-تیاجی** (تارک تمامی وابستگی‌ها) تبدیل شود.»

«دهیانا-یوگا تنها بر پایه‌ی نیشکاما-کارما استوار است. اگر ذهن در اختیار شخص نباشد و به فرامین او عمل نکند، می‌تواند به بزرگترین دشمن او تبدیل شود. پس تنهایی پیشه کن تا بر حواس خویش چیره

شوی. اسبی بدون افسار، گاوی بدون یوغ و سالکی بدون اختیار بر حواس خویش، چون رودخانه‌ای بی آب است. چنین سلوکی یکسره بیهوده است.»

«پس برخیز آرجونا! به تمرین دهیانایوگا پرداز. از طریق انجام این یوگا به طور پیوسته، منظم، با قاعده و در زمان و مکانی مشخص، بدون تغییر آن از سر هوس، ارباب حواس خویش شو. روش منظم برای موفقیت در این یوگا ضروری است. به آن به شدت پایبند باش. آن را چون برنامه‌ای سرگرم کننده تغییر نده: چنین عملی عواقب وخیمی خواهد داشت. آنان که بسیار می‌خورند و از هضم این همه غذا خسته‌اند، آنان که خیلی کم می‌خورند و از گرسنگی در رنجند، آنان که بر اساس **آسودگی** خویش به دهیانا می‌پردازند (یک روز چندین ساعت مراقبه می‌کنند چون کار دیگری ندارند و روز بعد فقط چند لحظه چون خیلی کار دارند)، آنان که به شش دشمن درونی آزادی عمل بخشیده‌اند (کاما یا هوس، کرودا یا حرص،...)، آنان که والدین خود و بخصوص مادر خود را شاد نمی‌سازند و بیش از هر چیز دیگر، آنان که تردید را گرامی می‌دارند و ایمانی اندک به خداوند یا گروهی برگزیده‌ی خویش دارند- از دهیانا هیچ ثمری نخواهند دید.»

«ذهن استادکار یوگا باید چون شعله‌ی پایدار، بالا کشیده و بی لرزش چراغی باشد که در پایه‌ی شیشه‌ای خود از گزند باد در امان است. هرگاه کوچکترین گناه بی‌ثباتی روی دهد، باید با تمام قوا بکوشی تا ذهن را در اختیار بگیری نه این که سرگردان رهاش کنی. آگاهی از این که تو در همه چیز حاضری و این احساس یگانگی که همه در تو حاضرند را وسعت ببخش. سپس می‌توانی به هر گونه یوگا بپردازی و در آن پیشرفت کنی. سپس از تمایزاتی چون **من** و **دیگران** یا **آتما** و **پارامآتما** به دور خواهی بود. دیگر شادی و اندوه دیگران را متعلق به خویش خواهی دانست. دیگر هرگز قادر به آزدن کسی نخواهی بود و با آگاهی از این که همه چیز ساروا-ایشوارا [قادر مطلق] است، می‌توانی نسبت به هر چیزی عشق و پرستش خویش را نثار کنی.» کریشنا تاکید کرد: «آنان که به این دیدگاه دست یافته‌اند، واقعاً برترین یوگی‌ها هستند.»

در این هنگام آرجونا که از تردیدها به ستوه آمده بود، شرح و توضیح بیشتری طلب کرد تا مگر متقاعد شود: «کریشنا! همه‌ی چیزهایی که گفתי بسیار گوش نوازند و می‌توانم تصور کنم برای آنان که موفق به اجرای آن شوند، قطعاً سرچشمه‌ی آناندا خواهند بود. اما این چیزها بسیار دشوار و خارج از توان عموم مردمند. یوگایی که در آن همه چیز، چنین یکسان ادراک شود (ساماتوام) [همه‌خدایی]، حتی برای سالکی ورزیده، آکنده از موانع است. پس تکلیف مردمی چون من که جویندگان معمولی هستیم چیست؟ آیا برای ما

نیز، امکان‌پذیر است؟ کریشنا! آیا ذهن به همین سادگی مهارشدنی است؟ افسوس! حتی یک فیل هم از پس ذهن بر نمی‌آید. ذهن منشأ خودسری است. چموشی و لجاجت او بس قدرتمند می‌نماید. ذهن، سلیطه‌ی هولناکی است. هرگز به دام نمی‌افتد و هرگز یک جا نمی‌ماند. کوشش برای به اسارت کشیدن و رام ساختن ذهن، چون گرفتن باد یا خانه ساختن بر آب است. چگونه کسی با وجود چنین ذهنی می‌تواند استاد یوگا شود؟ از دو کاری که تو می‌گویی، هر یک دشوارتر از دیگری است: مهار ذهن و تمرین یوگا. کریشنا! تو انتظار غیرممکنی داری که از ظرفیت آدمی بیرون است.»

لب‌های خداوند با شنیدن این کلمات به تبسمی شکفت: «آرجونا! تو ذهن را خیلی خوب توصیف می‌کنی و می‌شناسی. اما این کار غیر ممکن نیست. بر ذهن می‌توان سروری کرد، هر چند دشوار به نظر آید. از طریق تمرین منظم (آبی‌یاسا) و بازپرسی بی‌ترحم (ویچارا) و قطع وابستگی (وایراگیا) ذهن در اختیار قرار می‌گیرد. هیچ کاری نیست که با تمرین پیوسته به سرانجام نرسد. اگر ایمان به خداوند را در قلبت جای دهی و یقین کنی که اقتدار و فیض الهی همراه توست، همه‌ی کارها آسان می‌شود.»

«پرداختن به این سادانا به عزم رسیدن به برترین هدف، تنها برای روح‌هایی ممکن است که از طریق زندگی‌های بسیار، تعالی یافته‌اند. به یاد داشته باش، کسی که به یوگا دست می‌یابد، برتر از کسی است که استاد کارمای مذهبی [شریعت، آیین] است. یوگی شدن به قصد آن مقام مقدس و متعالی، مبارزه‌طلبی بزرگی است. با این حال، این تمام کار نیست. حتی مقامی برتر از این هم هست. هر کس تمام آگاهی‌اش را بر من متمرکز سازد، هر کس مشتاقانه با من مراقبه کند و هر چیز دیگر را دور بریزد، از همه کس برتر است. او یک ماها-یوگی است.»

«دهیانا-یوگا و جنانا-یوگا هر دو نظم‌هایی درونی‌اند که بر اساس سادانا [تمرین معنوی] و بهاکتی [پرستش عاشقانه] بنا می‌شوند. در غیاب این دو، دست نیافتنی هستند و تعقیب آنها بی‌حاصل است. سالکی بی‌خبر از تمرین معنوی و عشق پرستشگرانه، چون عروسکی چوبی، فاقد حیات و غافل از هدف است. شرط اصلی، عشقی (پریمایا) ریشه‌دار در ژرفای وجود نسبت به خداوند است. آن را چگونه می‌توان کسب کرد؟ با آگاهی از شکوه، جلال، سرشت و خلق و خوی خداوند، یعنی سوابهاوا و سواروپای او. این است دلیل آنکه من اکنون در این باره راهنمایی‌ات می‌کنم. من تمامی خرد شاستراها را که با شهود درونی کمال یافته، به تو عرضه می‌کنم. باید بدانی که هیچ چیز دیگری برای دانستن وجود ندارد. از هزاران جوینده، اندکی در مسیر جنانا می‌کوشند و از میان آنان، تنها چند نفری موفق می‌شوند. همه‌ی آغازکنندگان به پایان نمی‌رسند.»



«آرجونا! به خاطر بسپار که در تمام جهان چیزی برتر از من نیست. همه چون گل‌های یک حلقه‌ی گل، به ریسمان من استوارند. پنج عنصر، ماناس [ذهن]، بودهی [هوش] و آهام‌کارا [حس من]... این هشت جنبه‌ی پراکریتی [طبیعت] مؤلّد استولا-سوکشما-پراپانجا یا صورت‌های خشن و لطیف آفرینش اند. این دو را با هم آپارا-پراکریتی می‌نامند. پراکریتی دیگری نیز وجود دارد که از آن با عنوان پارا-پراکریتی یاد می‌کنند. این یکی نه استولا و نه سوکشما است [نه خشن و نه لطیف]، بلکه چایتانیا [آگاهی] است که در جیوی [فرد] جای گرفته و تمامی جاگات [کیهان]، تنفس اوست.»

«خداوند نخست جهان خشن را آفرید و سپس به شکل جیوا [فرد] در آن جای گرفت و با چایتانیا [آگاهی]ی خویش به آن چیت [شعور] بخشید. این موضوع به وضوح در وداها آمده است. تو باید آپارا-پراکریتی را سوابهاوی پارام-ایشوارا و پاراپراکریتی را سواروپای او در نظر بگیری. در معنای این سوابهاوا و سواروپا درنگ کن و آن را خوب بفهم. بخش خشن تحت امر چایتانیا است که ساروا-سوا-تانترا یا استاد کامل همیشه آزاد است.»

«جیوی یعنی آنچه فرض می‌کند، پرانا [دم، نفّس] است. جیوی به واسطه‌ی مهارت و هوش خود به پرانا آویخته است. او آنتاریامین است، که در همه چیز نفوذ دارد و همه چیز را نگاه می‌دارد. پس پارا-پراکریتی [فراسوی طبیعت] دقیقاً خود پارام-آتمام [روح کلّی، خداوند] است. بنابراین تمامی تجلّیات خداوند، به دلیل چایتانیای یکسان، باید یگانه دانسته شوند.»

«جادا [ماده] و چایتانیا [آگاهی] هر دو برای آفرینش ضروری‌اند. آنها همانند زوج پراکریتی، پوروشا هستند. هنگامی که چایتانیا-شاکتی [نیروی آگاهی]، خیال بهوگا [وجود] را می‌پذیرد، جهان را از سواکارما ی خویش پدیدار می‌سازد و جادا شکل دها [بدن] را برای خویش تصوّر می‌کند. اینها هر دو در سرشت من هستند. به یاد داشته باش ایشوارا، که بدین طریق آفریننده، حفاظت‌کننده و نابودکننده‌ی جهان است، جز من نیست. هیچ ذاتی جز من، هیچ واقعیتی جز من موجود نیست. من علّت اولیه‌ام، ماده‌ی اولیه‌ام. «من یگانه‌ام، بگذار بسیار شوم.» پس خود من، این انتشار به کثرت را، که سریشتی نام دارد، اراده کرده‌ام. آن اراده، مایاشاکتی [نیروی خیال] را برانگیخته و به حرکت آورده است. سپس ماها-تاتوا [اصل بزرگ] پدید آمده و این نخستین گام در تطوّر پراکریتی بوده است.»

«اگر بذری در زمین کاشته شود و آبیاری گردد، ظرف یکی دو روز رطوبت خاک را به خود کشیده، متورم می‌گردد. این اولین دگرگونی در بذر، پیش از جوانه زدن است. پدیداری ماها-تاتوا نیز به همین گونه روی می‌دهد. سپس به اراده‌ی خداوند، جوانه ای می‌روید. این جوانه، ماها-داهام‌کارام نام دارد. از

این جوانه پنج برگ می‌رویند، که اصول لطیف پنج عنصرند. تمام جاگات ترکیبی از این هشت چیزند: پراکریتی شاکتی، ماهات تاتوام، آهام کارام و پنج عنصر یا پانچاپوتاس.

## فصل دوازدهم

«به یاد داشته باش، آپارا- پراکریتی که درباره ی آن با تو سخن می‌گویم، تنها یک تجلی از شاکتی یا جلال من است. اگر به کیهان یا استولادریشتی با دید سطحی و به چشم خشن نظر شود، چون بسیار به نظر می‌آید، اما این خطاست. بسیار اصلاً وجود ندارد. کشش آگاهی درونی یا آنا-کارانا به سوی یکتایی است و این دریشتی [کیهان] واقعی است. هنگامی که چشم درون [یا لطیف] از جنانا سرشار شود، جاگات یا آفرینش، براهمام و نه هیچ چیز دیگر، دیده خواهد شد. پس آگاهی درونی باید چنان پرورش یابد که فقط دوستدار جنانا باشد. جاگات پر شده از جاگات-ایسا است. آفرینش به جز شکل او چیزی نیست. ایساواسیام- ایدام- ساروام (همه چیز خداست).»

«هرچند تنها آن یگانه موجود است، چون بسیار به نظر می‌رسد.» بیابید مثالی از این سخن کریشنا بیاوریم. [فرض کنید] در هوای تاریک و روشن شامگاه، وقتی که اشیاء خوب دیده نمی‌شوند، قدم می‌زنیم. طنابی پیچ و تاب خورده در راه افتاده است. هر کس آن را می‌بیند درباره اش فکری می‌کند، با این که در واقع در آنجا چیزی جز یک تکه طناب نیست. یک نفر پا روی آن می‌گذارد به گمان این که یک حلقه گل است. دیگری آن را مسیر آب فرض می‌کند و از رویش می‌پرد. سومی آن را شاخه شکسته ای تصور می‌کند که در راه افتاده است. گروهی هم به گمان این که مار است، از آن می‌ترسند. چنین نیست؟ به همین ترتیب، پارا براهمام یگانه که هیچ دگرگونی و تبدیلی در او راه ندارد، که در همه ی اوقات اوست و تنها اوست، سرچشمه ی نام‌ها و شکل‌ها و علت تمام این هستی موهوم، این مایای خیالی به نظر می‌رسد. یک تکه طناب می‌تواند بسیاری چیزها تصور شود و احساسات و واکنش‌های متفاوتی در اشخاص برانگیزد و دلیلی برای ایجاد کثرت گردد. در حالی که آن طناب هرگز به چیز دیگری تبدیل نمی‌شود، بلکه همواره یگانه است. طناب همیشه طناب است. طناب، حلقه ی گل یا جریان آب یا مار

نمی‌شود. **براهمام** نیز می‌تواند به اشکال گوناگون تفسیر شود، اما او همیشه **براهمام** است. **براهمام** پایه‌ی یگانه‌ای است که تمامی تفاسیر گوناگون بر آن قرار یافته‌اند. **براهمام** چون پایه‌ی یک ساختمان یا ریسمان یک حلقه‌ی گل، رشته‌ای است که از میان گل‌های [فردی] عبور می‌کند و آنها را نگاه می‌دارد. او پایه‌ی ساختمان **پراکریتی** است. به این نکته توجه کنید: رشته و پایه دیده نمی‌شوند، تنها گل‌ها و ساختمان‌ها قابل مشاهده‌اند ولی این به آن معنا نیست که رشته و پایه دیده نمی‌شوند، تنها گل‌ها و ساختمان‌ها قابل مشاهده‌اند ولی این به آن معنا نیست که رشته و پایه وجود ندارند. در واقع آنها هستند که گل‌ها و ساختمان‌ها را سر جایشان نگاه می‌دارند. خوب، می‌توانید با اندکی تلاش ذهنی به وجود و ارزش آنها پی ببرید. اگر به خودتان زحمت ندهید، آنها از نظر شما پنهان می‌مانند. ببینید، بیازمایید. آنگاه می‌توانید به رشته‌ای که گل‌ها را کنار هم نگاه داشته و پایه‌ی ساختمان که در زمین پنهان شده برسید. **آدهیا** (محموله) آنچه گمراهان نکند که **آدهار** (حامل)، نگهدارنده، پایه و پشتیبان را نبینید. اگر پایه را نبینید، حقیقت را رها کرده و به توهم چسبیده‌اید. ببینید و تمیز دهید. سپس ایمان بیاورید و عمل کنید.

برای هر دیدنی، پایه‌ای نادیدنی هست. به نادیدنی چنگ بيفکنید. بهترین کار، جست و جو است. بهترین اثبات، آزمون است. برای آنان که آزموده‌اند نیازی به توضیح نیست.

سرشت و کیفیت مهره‌های منفرد هیچ اهمیتی ندارد. آنها نباید توجه ما را منحرف کنند. به جای آن به واقعیت درونی، به اساس همه‌ی مهره‌ها یعنی **براهمام** خیره شوید. این جست‌وجویی ضروری است. شاید گل‌های گوناگونی از انواع پیش پا افتاده (**جیوی‌های تاماسی** = ارواح فردی رخوت زده)، انواع پر زرق و برق (**جیوی‌های راجاسی** = ارواح فردی هیجان زده) یا انواع ساده و زیبا (**جیوی‌های ساتوایی** = ارواح فردی مقدس) در یک حلقه گل یافت شوند، اما رشته، پایه، **پارام‌آتمام** مستقل از تمامی آنهاست. او تأثیر ناپذیر است. او **ساتیا، نی‌تیا و نیرمالا** [حقیقت، ابدیت و پاکی] است.

گل‌ها بدون رشته، نمی‌توانند حلقه گل بسازند. به همین منوال، **براهمام** همه‌ی **جیوی** ها را متحد می‌سازد. نمی‌توان در میان اشیاء و مواد، دو چیز را از هم جدا کرد. **براهمام** همه چیز را پر کرده است. پنج عنصر چیزی جز تجلیات او نیستند. او محرک درونی است، که برای کسانی که تنها به سطوح می‌نگرند نادیدنی است. به بیان دیگر، او **آنتاریامین** [نافذ] است. این است که کریشنا می‌گوید: «من رطوبت آبم. من درخشش ماه و خورشیدم. من اوم در وداها هستم: در **آکاسا** [اثیر] صوتم. من **پوروشام** (قهرمانی، ماجراجویی و دم) انسانم.»

اجازه دهید به **پرانوا** [صوت مقدس اوم] که به آن اشاره شد، بیردازیم. کریشنا گفت که «پرانوا» منشاء حیات و داهاست. چنین نیست؟ و دهاها به **آنآدی** یا بی‌آغازی شهرت یافته‌اند. گفته شد که **پرانوا** چونان نفس حیات‌بخش و دهاها است، که خود در فراسوی همه‌ی آغازها هستند. [پس] **پرانوا** را جوهر لطیف و صورت زیرین تمامی ذرات و مواد کیهان بدانید.

هر هستی این جهانی واجد دو بخش است: نام و شکل یا **ناما** و **روپا**. اگر این دو را حذف کنید، جهان یا **پراپانچایی** نخواهد ماند. اساس جهان بر **شکل** نیست. زیرا **شکل** خود به واسطه‌ی نام ادراک می‌شود و نظم می‌یابد. **روپا** وابسته به نام است. پس اگر می‌خواهید بدانید کدام یک باقی می‌ماند، باید بدانید که نام، **نی‌تیام** (جاویدان) و **روپا** یا **شکل**، **آنی‌تیام** (گذرا) هستند. به وضعیت اشخاصی که به امور نیکو و شایسته‌ای چون بیمارستان‌سازی، مدرسه‌سازی، معبدسازی یا بنیان‌گذاری محل‌های عبادی می‌پردازند، توجه کنید. حتی پس از محو شکل چنین اشخاصی از جهان، نام ایشان به نیکی در خاطر انسان‌ها باقی می‌ماند. چنین نیست؟ **روپام** کوتاه مدت است اما **نامام** برای همیشه باقی است.

نام‌ها بی‌شمارند و اشکال نیز، اما در اینجا نکته‌ای هست که باید به آن توجه کنید. نکته‌ای که در تجربه‌ی زندگی همه کس، از یک **پاندیت** تا آدمی ابله یکسان است: حروف یا **آکشارا**. زبان **تلگو** ۵۲ حرف و زبان انگلیسی ۲۶ حرف دارد. اگر تمامی متون به زبان **تلگو** یا انگلیسی را یک جا گرد آورید و از آنها توده‌ای به بلندای کوهی بسازید، باز هم آنها ترکیبی از ۵۲ حرف **تلگو** یا ۲۶ حرف انگلیسی و نه حتی یک حرف بیشتر خواهند بود.

به همین منوال، در بدن انسان شش مرکز عصبی هست که همگی به شکل گل نیلوفرند. هر یک از این شش گل نیلوفر، دارای یک حرف یا صوت مربوط به هر گلبرگ خویشند. وقتی این گلبرگ‌ها به ارتعاش درآیند، هر یک چون نی‌های اُرگ، صوتی منحصر به فرد ایجاد می‌کنند. شاید در اینجا خواننده‌ی هوشمند بپرسد که چه کسی یا چه چیزی این گلبرگ‌ها را مرتعش می‌سازد؟ آری، نیرویی که آنها را به ارتعاش و می‌دارد **آناهاتا-دوانی** یا صوت پیش از آغاز، ارتعاش بسیط تفکیک‌ناپذیر، جوشش بی‌تلاش، یا **اراده‌ی آگاه فاقد داوری** است. این **پرانوا** است. [یا همان صوت مقدس اوم]. تمامی حروف و همه‌ی اصواتی که نماینده‌ی آنانند، چون مهره‌های تسبیح، از **پرانوا** نظام می‌یابند. در اینجا معنای سخنی که کریشنا گفت که: **پرانوا** در و دهاها منم» آشکار می‌شود. کریشنا به ما می‌آموزد که ذهن خود را در **پرانوا** که اساس عالم است، محو سازیم.

ذهن ذاتاً دارای این تمایل درونی است که خود را در هر آنچه با آن تماس می‌یابد، غرق سازد. او مشتاق این کار است. پس همواره در جنب و جوش و ناآرامی است، اما با تمرین پیوسته و تربیت می‌تواند به سوی پراناوا هدایت شود و در آن محو گردد. به این دلیل آن را با مار مقایسه می‌کنند. چرا که مار دارای دو خصوصیت اصلی است: اول کجروی و دوم گاز گرفتن هر چه در مسیرش قرار گیرد. این دو از مشخصه‌های آدمی نیز به شمار می‌آیند. انسان نیز همواره به دنبال چنگ زدن و تصاحب هر چیزی است که می‌بیند. او نیز کجروست.

اما مار، با وجود تمامی سرشت سمی و مرگبار خویش، واجد ویژگی قابل ستایشی نیز هست. هرگاه نوای آهنگ افسون کننده‌اش را می‌شنود، در لانه‌ی خویش را می‌گشاید و در حالی که همه چیز را به فراموشی سپرده، خود را در شیرینی آن موسیقی محو می‌سازد. به همین گونه، انسان نیز می‌تواند خود را در سعادت پراناوا غرقه سازد. اصل **سابدوپاسانا** [تقرب از طریق صوت] به معنای تحقق پارام آتما است که پراناوای [نَفَس] و دهاست. این اصل چیزی جز **سابدا** [صوت، صدا] نیست. به این دلیل خداوند می‌گوید که **پوروشا** ی انسان اوست. پوروشا همان حیات یا پرانای [نَفَس] انسان است. بدون آن انسان فاقد انسانیت است. نیروی بازدارنده‌ی زندگی‌های پیشین، هر چه هم قدرتمند باشد، جز نتایج ماجراها و حاصل دستاوردهای پوروشا چیزی نیست. انسان نادان، بی‌خبر از چنین اقتداری، بیهوده به سرنوشت خویش دشنام می‌دهد. او در واقع به تأثیرات **گریزناپذیری** که خود سازنده‌ی آنهاست، دشنام می‌دهد.

همه پوروشا را احساس کرده‌اند. چراکه زندگی بدون او ممکن نیست. زندگی تلاش، مبارزه و دستیابی است. خداوند انسان را آفرید تا شاید او اقتدار پوروشا را به کار گیرد و پیروز شود. هدف از آفرینش انسان، خلق موجودی مصرف کننده‌ی غذا، باری در دوش زمین و حیوانی اسیر حواس خویش نبوده است. هدف خداوند، آفریدن گروهی بیکاره و وقت‌گذران که سخت از کار می‌ترسند و بر چربی خود می‌افزایند تا ابعاد غول آسایی پیدا کنند، نیست. او انسان را نیافرید تا خالق خویش را از یاد ببرد و آتما را نادیده بگیرد و چون حیوانات سرگردان، هوش و قدرت تشخیص خود را بیهوده تلف کند و بدون ذره‌ای قدرشناسی نسبت به کسی که این همه هدایا به او بخشیده تا اسباب لذت او فراهم گردد، بی‌هدف به هر سوئی برود. پراکریتی نیز کسانی را که از او برای بزرگنمایی خویش بهره جسته و می‌گویند: «این مال من است، آن هم مال من است. آنچه متعلق به دیگران است نیز مال من است.» مجازات می‌کند. او قانون شکنان را به سختی سزا می‌دهد. به این دلیل کریشنا راه **اوپاسانا** یا تقرب را به طور کامل برای آرجونا شرح

می‌دهد، چون اوپاسانا، طریق به کارگیری پراکریتی برای رسیدن به خداوندی است که به آن تعالی می‌بخشد.

«آرجونا! برخی از مردم که خواستار پرستش پیوسته‌ی من هستند، به جنگل‌های انبوه می‌روند. این کاری ابلهانه است. لازم نیست جنگلی را بجویی، آنچنان که گویی من فقط آنجا هستم. جایی نیست که من نباشم. شکلی نیست که شکل من نباشد. من پنج عنصر: زمین، آب، آتش، هوا و اَثیر. کجا را می‌توان یافت که عاری از یک یا چند عنصر باشد؟ برای ادراک حضور و عظمت من، مکان ویژه‌ای وجود ندارد. چرا که من همه جا هستم. هر کجا و همه جا. طبیعت آتشین منم. من حیات همه‌ی موجودات زنده ام. من قدرتِ قدرتمندانم؛ قدرتی که از حرص و هوس آزاد است. طبیعتی که موجودات را به آرزوی انجام امور دارمایی بر می‌انگیزد، منم.»

«البته، هنگامی که از قدرت سخن می‌گویم، منظورم قدرت هوش است. (بودهی- بالام) چرا که در دنیا انواع گوناگونی از قدرت یافت می‌شود. دهانا-بالام که حاصل دارایی است، ویدیا-بالام که از حکمت ناشی می‌شود، جانا-بالام که از آگاهی بر این که هر فرد دارای سابقه‌ای طولانی است به دست می‌آید، مانو-بالام که برخاسته از تعین فرد است و دِها- بالام که تنها نیروی عضلانی است. تمامی اینها را باید از متعلقات من بدانی، چون من پارام-ایشوارا [قادر مطلق] هستم. تمامی انواع قدرت را باید از کاما و راگا- آرزو و وابستگی- پاک کرد. اگر کاما و راگا باقی بمانند، آن قدرت، قدرتی حیوانی خواهد بود نه الهی.»

«کاما یا آرزوی تصاحب، آنچنان قدرتمند است که حتی وقتی هیچ شانس برای تصاحب چیزی وجود ندارد نیز، مشتاق آن است. راگا احساسی است که می‌خواهد چیزها در تصرف شخص باقی بمانند. حتی اگر شخص بداند که چیزی که می‌خواهد ماندنی نیست، چون گذشته از عوامل دیگر، اصلاً ناپایدار است. ریشه‌ی کلمه‌ی راگا، رانجانا است که به توانایی کسب لذت اشاره دارد. هر شکلی از قدرت که به یکی از این دو عامل آلوده شود، نمی‌تواند مدعی متانت الهی باشد.»

بعضی از اشکال قدرت، بسته به روشی که به کار روند، متعالی یا پست می‌شوند. مثلاً، اگر ثروت به دست انسان ضعیفی بیفتد، خودخواهی، غرور، ظلم و تحقیر می‌آفریند و اگر نصیب انسانی نیکوکار شود در مسیر خیرخواهی و اعمال پسندیده به کار خواهد رفت. قدرت بدنی که انسانی فرومایه به دست می‌آورد صرف مجروح ساختن دیگران خواهد شد، در حالی که در مورد انسانی خوب، عامل حفاظت دیگران از آسیب خواهد بود.

در اینجا به نکته‌ی دیگری نیز باید توجه کرد. کریشنا گفت که حتی **کرودا** (خشم) و **لوبها** (حرص) نیز که اموری دارمایی به حساب نمی‌آیند، تجلیاتی الهی‌اند. به این دلیل است که هزاران بار تکرار می‌کنیم: همه‌ی احساسات، همه‌ی شکل‌ها، همه‌ی اشیاء و همه‌ی موجودات متعالی و پست - پارا و اپارا - جوهر الهی یکسانی دارند. اما شخص باید برای کسب احساسات و ادراکات متعالی، خویش را به دیدن او در احساسات، شکل‌ها و موجودات متعالی عادت دهد. با این حال، او نباید با این اندیشه که تنها سطوح متعالی الهی‌اند و سطوح فروتر چنین نیستند، دچار خطا شود. این امر صحت ندارد. جهان اشیاء با تمام امور **ساتوایی**، **تاماسی** و **راجاسی** خویش، با تمام واکنش‌ها و تکانه‌هایش تماماً از خداوند سرچشمه می‌گیرد. این عقیده باید در فرد پرورش یابد، با استدلال استحکام پیدا کند و حقیقت خویش را به اثبات برساند. خداوند خود به روشنی می‌گوید: «آرجونا! همه چیز از من ریشه می‌گیرد، همه چیز در من هست می‌شود، اما من به هیچ یک از آنها بستگی ندارم. به یاد داشته باش، من به هیچ چیز وابسته نیستم.» در اینجا دو دیدگاه وجود دارد. دیدگاه جیوی [فرد] و دیدگاه خداوند. جیوی دارای تجارب دوگانه‌ی خوب و بد است، اما خداوند هیچ گونه دوگانگی نمی‌بیند. وقتی همه چیز خداست، وقتی خداوند آتمای درون همه است، چگونه دوگانگی خوب و بد امکان وجود خواهد یافت؟

در اینجا شاید اشخاص معمولی دچار تردید شوند. خداوند می‌گوید که همه چیز، از خوب و بد، از او سرچشمه می‌گیرد و او علت اولیه‌ی همه‌ی امور است ولی در همان حال، اعلام می‌دارد که او هیچ ارتباطی با آفریده‌هایش ندارد یا از آنها هیچ گونه تأثیری نمی‌پذیرد. او می‌گوید که رابطه‌ی او با آنها ندارد و بر فراز و در فراسوی آنهاست، چون او **علت** است.

شاید نتیجه بگیرید که به این ترتیب، انسان نیز مسئولیتی در قبال خوب و بد خویش ندارد، چون این اعمال تنها به واسطه‌ی او توسط خداوندی صورت می‌گیرد که در فراسوی نیکی و بدی است. پس اعمال انسان، هر چه هم شیطانی باشند، در واقع توسط خود خداوند صورت پذیرفته‌اند، چون انسان کاره‌ای نیست که ادعای عملی داشته باشد. این امر حقیقت دارد، اما ایمان به این عقیده که **هیچ عملی به وسیله‌ی شما صورت نمی‌گیرد و هر کاری که انجام می‌دهید، اراده‌ی الهی است**، بایستی پایدار، صمیمانه، ژرف و خدشه‌ناپذیر باشد. در این عقیده نباید هیچ ردّ پایی از منیّت یافت گردد. در این صورت، چنین کسی بی تردید به متعالی‌ترین هدف حیات دست یافته است. او به حدّ اعلاّی سعادت رسیده است. این واقعیتی است که باید شناخته شود. معرفتی است که باید استحکام یابد. در واقع کسی که عقیده دارد همه چیز خداست و

او هیچ رابطه یا نسبتی با جهان ندارد و فراتر و بالاتر از آن است، ساتیا جیوی است، یعنی کسی که اقامت موقت او در دنیا ارزشمند است.

با این حال، کلمات باد هوا هستند. شما می‌توانید طوطی‌وار عباراتی را که به مدتی طولانی آموخته‌اید، تکرار کنید، مثلاً بگویید: همه چیز خداست من جز یک عروسک نیستم. او رشته را می‌کشد و من آنچنان که او می‌خواهد می‌رقصم. هیچ چیز به من تعلق ندارد. من تنها عامل اجرای اراده‌ی او هستم. اما معمولاً چه می‌کنید؟ هنگامی که عملی ستایش‌آمیز از شما سر می‌زند ادعا می‌کنید که متعلق به خودتان است. وقتی کار سرزنش‌آمیزی مرتکب می‌شوید، استدلال می‌کنید که این کار خداست! از پشت تریبون فریاد می‌کشید (تا حنجره تان خشک شود) که با تلاش خودتان موفق به کسب احترام، شهرت، موقعیت، قدرت و مقام، دارایی و ثروت، امکانات و برآوردن آرزوهایتان شده‌اید، اما وقتی نوبت به سهم شما در بدنامی و شکست، بدی و اشتباه می‌رسد معمولاً مسئولیت را به گردن خدا می‌اندازید. می‌گویید: من جز وسیله‌ای در دستان او نیستم. ارباب اوست و من ابزاری در دست اویم. این عادت انسان امروزی است. بله، این مُد امروز است. مردم میان من و او مثل آونگ ساعت در نوسانند. این حيله‌گری محض است. این نوع معنویت، توخالی و قلبی است.

ذهن، کلام و عمل هر سه باید سرشار از ایمان به این امر باشند که همه چیز، بازی اوست. این راه اصیل است. ضعف آدمی است که امور را به خوب و بد تقسیم می‌کند. نسبت دادن این ضعف به خداوند، توهین به مقدسات است. شاید گاهی به نظر بیاید که خداوند نیز دچار این ضعف است، اما این [توهم حاصل] مرحله‌ای گذراست. ابری است که شکوه او را پنهان ساخته، نه نقصی که در او یافت شود. با آنکه گوناها [تعینات، مشخصه‌ها] از خداوند سرچشمه می‌گیرند، او خود تحت تأثیر آنها قرار نمی‌گیرد. دود از آتش بر می‌خیزد اما آتش از آن تأثیر نمی‌پذیرد. ابرها در آسمان شکل می‌گیرند و در آن حرکت می‌کنند، اما آسمان از ابر متأثر نمی‌شود. همه چون مهره‌های تسبیح به او وابسته‌اند، اما او [چوه رشته تسبیح] آزاد و ناوابسته است. کیهان بر پایه اوست، اما او هیچ نیازی به کیهان ندارد.

مثال پارچه را در نظر بگیرید. پارچه بر نخ استوار است، به نخ وابسته است، اما نخ به پارچه بستگی ندارد. نخ از پارچه تأثیر نمی‌پذیرد و ناوابسته به آن است. کوزه وابسته به گل است، اما گل مستقل از کوزه است. اصلاً پارچه، همان نخ است. کوزه، همان گل است. گل، بر اهرام است. کوزه پراکریتی (دنیا) است. (دنیای نام و شکل، دنیای متنوع متکثر). اگر شکل خارجی را در نظر نگیرید، در غیاب نام و شکل، کوزه فقط گل است. اگر شکل و نام پارچه را در نظر نگیرید و بر پایه‌ای که باقی می‌ماند نظر کنید، خواهید دید



که پارچه جز نخ نیست. بدون گِل، کوزه‌ای نخواهد بود. بدون نخ پارچه‌ای نیست. همچنین، بدون براهمام، پراکریتی نخواهد بود. درست‌تر آن است که به جای آن که بگوییم؛ **براهمام در همه چیز است**، بگوییم؛ **همه چیز براهمام است**. بهتر آن است که براهمام به جای آن که ساروا- بهوتا- آنتاراتما یا واقعیت درونی همه‌ی موجودات ادراک شود، به شکل ساروا-آدهارا یا اساس همه چیز تصویر گردد. حقیقت همین است.

## فصل سیزدهم

این کیهان خود، روبنایی بیش نیست. اساس آن پارامآتما یا خداوند است. این صورت است و آن واقعیت. مردم زیربنا را نمی‌بینند و به جست و جوی روبنا بر می‌آیند. آنها نمی‌پرسند چگونه بنایی بدون پایه می‌تواند موجود باشد. این مثالی از خطای دید است. هنگامی که دریشتی دوشا اصلاح شود، سریشتی کارتا دیده خواهد شد. وقتی خطای دید برطرف شود، آفریننده‌ی کیهان شناخته خواهد شد.

آرجونا این موضوع را در پیشگاه کریشنا مطرح کرد. او پرسید: «خطای دید دقیقاً چیست؟ کریشنای عزیزم، لطفاً برایم شرح بده.» به علاوه او می‌خواست بداند خطا از کجا آغاز می‌شود و گسترش می‌یابد. اکنون دیگر آرجونا انسانی عادی نیست. او کسی نیست که برای هر چه به او گفته شود سر تکان دهد. او آنقدر جسور است که اگر تردیدی در ذهن خویش بیابد، کریشنا را در میان یک جمله متوقف می‌کند. او شجاعت و پایداری لازم را دارد و تا هنگامی که پاسخی منطبق با تجربه، بر پایه‌ی شاستراها [کتاب مقدس] دریافت نکند، پای خواهد فشرد. پس خداوند نیز بی‌درنگ و با تبسم به او پاسخ گفت.

کریشنا به پرسش او درباره‌ی خطای دید چنین پاسخ گفت: «گوش کن آرجونا. میان من و این کیهان، **توهمی** در حرکت است، که مایا نام دارد. در واقع برای انسان، دیدن آن سوی مایا دشوار است، چون مایا نیز متعلق به من است. از جنس من است. نمی‌توانی آن را جدا از من فرض کنی. او آفریده‌ی من و در اختیار من است. حتی قوی‌ترین انسان‌ها در یک لحظه از سر تا پا به من باز خواهند گشت. شاید تعجب کنی که چرا حذف مایا این همه دشوار است. البته این کار آسانی نیست. تنها آنان که از صمیم قلب به من متصل شوند، می‌توانند بر مایا پیروز گردند. آرجونا، مایا را چون چیزهای زشتی که از جای دیگری نازل

می‌شوند در نظر نگیر. بلکه مایا حالتی ذهنی است که تو را نسبت به پارامآتمای جاودان و حقیقت غافل می‌کند و در مقابل به آفرینش هر چه بیشتر کثرت نام و شکل متمایل می‌سازد. مسبب این پندار نادرست که بدن به جای حامل خویشتن ما، خود خویشتن ماست، مایا است. مایا چیزی نیست که بوده و ناپدید خواهد شد و نه چیزی که نبوده و پدیدار شده است. مایا هرگز نبوده، اکنون نیست و نخواهد بود.»

مایا نامی بر پدیده‌ای ناموجود است. اما این امر ناموجود به چشم می‌آید! او چون سرابی در صحراست. سطحی از آب که هرگز نبوده و اکنون نیست. آنکه حقیقت را می‌داند، او را نمی‌بیند. تنها آنان که از راه های صحرا بی‌خبرند به دام او می‌افتند. آنان به سوی او می‌دوند و رنج، خستگی و نومیدی بر ایشان چیره می‌گردد. مانند تاریکی که چون بر اتاقی فرود آید، اتاق را ناپیدا می‌کند؛ مانند خزه که چون بر آب می‌گسترده، آب را پنهان می‌سازد؛ مانند آب مروارید که چون در چشم می‌بالد، چشم را نابینا می‌کند، مایا نیز به کسی که به رشد او کمک کند می‌چسبند. او بر سه گونا و سه رب النوع غلبه می‌کند. این است که می‌گویند: همه‌ی کسانی که خویش را با محدودیت‌های نام، شکل و فردیت بشناسند، تحت تأثیر او قرار می‌گیرند. **جیوا بهاراتی** (شناسنده‌ی خویش به عنوان فرد جدا) این چنین است. **تاتوا بهاراتی** (شناسنده‌ی خویش به عنوان همه چیز) آن را بیرون می‌کند. مایا، تاتوا (روح مشترک همه چیز) را پنهان می‌کند. او بر آنان که یک بار تاتوا را شناخته باشند، تسلطی ندارد.»

«آرجونا! شاید بیرسی چگونه این مایا که چنین نافذ و مخرب است، بر من که زاینده‌ی اویم سایه‌ای نمی‌افکند. طبیعی است که چنین تردیدی سر بر آورد، اما این تردیدی بی اساس است. مایا علت همه‌ی این جاگات است، اما علت خدا نیست. من حاکم و اداره کننده‌ی مایا هستم. جنبش و رفتار این جاگات که محصول مایا است، معطوف به اراده‌ی من است. پس هر کس به من متصل شود و بر اساس اراده‌ی من عمل کند، از مایا در امان است. مایا حاکمیت چنین کسانی را بر خویش می‌پذیرد. تنها راه غلبه بر مایا، کسب جنانا و کشف دوباره‌ی سرشت کیهانی خود توست. چراکه تو خود محدودیت حیات را به امری فناپذیر نسبت داده‌ای و این مسبب مایا است. گرسنگی و تشنگی از مشخصه‌های حیاتند. شادی و اندوه، هیجان و تخیل، تولد و مرگ، همه از مشخصه‌های بدن هستند. آنها همه آناتما یا غیرآتمایی (غیر روحانی) به شمار می‌آیند. هیچ یک از آنها از مؤلفه‌های کیهانی و آتمایی نیست.»

«ایمان به این که کیهانی که تویی، محدود و در معرض تمامی این عوامل غیر آتمایی است، همان مایا است. اما به یاد داشته باش که مایا جرأت نزدیک شدن به کسی که به من پناه آورده را ندارد. برای آنان که توجه خود را بر مایا معطوف ساخته اند، او چون اقیانوس عظیمی از موانع عمل می‌کند، اما برای کسانی

که بر خداوند تمرکز یافته اند، مایا خود چونان ماده‌ها (خداوند) ظاهر می‌گردد. از سد مایا با افزایش آرزوی وحدت با خداوند بیکرانه و یا از طریق طلب تسلیم کامل به او می‌توان گذشت. **اولی جنائیوگا** (راه دانش) و **دومی بهاکتی یوگا** (راه عشق) نام دارد.»

«همه‌ی انسان‌ها دارای انگیزه‌ی درونی پیروزی بر مایا، از طریق تسلیم همه چیز به خداوند، نیستند. این امر به شایستگی و عدم شایستگی مربوط است که طی تولدهای بسیار کسب می‌گردد. مشتاقان لذات حسی زودگذر، به تمامی ناشایسته‌اند. آنان چون پرندگان و چهارپایان به خوردن و جست‌وخیز دلخوشند و اینها را هدف زندگی می‌دانند. هیچ‌یادی از خداوند را گرامی نمی‌شمارند، پرهیزکاران و نیکان را دوست نمی‌دارند. از درستکاری روی گردانند و به یاغیان قلمرو خداوند بدل می‌شوند.»

«از سوی دیگر، مشتاقان کسب شایستگی در جهت رشد پرهیزکاری، اعتلای اندیشه و ادراک حضور خداوند می‌کوشند و در طلب پروردگار خویشند. شاید جویندگانی این چنین از طریق رنج یا طلب یا تشنگی به دانش یا اشتیاق شدید به فرزانی که به خداوند وصل گردند. اما این واقعیت که رویکرد آنان به خداوند در جهت تسکین است، نشان می‌دهد که آنان از طریق تولدهای بسیار به راه‌های متعالی‌تر صعود کرده‌اند.»

**گیتا، ساکاما-کارما** یا عمل به قصد سود یا نتیجه را به عنوان انگیزه‌ی اولیه تأیید نمی‌کند. بلکه تنها **نیشکاما کارما** یا عمل بی‌توجه به سودی که می‌تواند در پی داشته باشد، شما را از توهم نجات می‌دهد. در اینجا ممکن است درباره‌ی وضعیت **آرتا-بهاکتا** یعنی کسی که برای تسکین دردش به خداوند روی می‌آورد تردید شود. می‌توان پرسید که چگونه چنین کسی را می‌توان **بهاکتا** (عاشق) به حساب آورد؟ ولی حتی یک نفر هم روی زمین پیدا نمی‌شود که از همه چیز و همه کس آزاد باشد. هر کس برای دستیابی به نیازهای خویش محتاج کسی یا چیزی است. چنین نیست؟ حالا که از نیاز گریزی نیست، طلب مراد از اشیاء که فی‌نفسه خطاست و عرضه‌ی نیاز به انسانی همانند خویش هم که خطای بزرگتری است. **آرتا-بهاکتا** نه به سوی انسان که به سوی خداوندی رو می‌کند که به او اطمینان دارد و نزد او محترم است. او برای خواست‌هایش تنها نزد خداوند خویش عجز و لابه می‌کند. هرچند آرزومندی خطاست، او از خطای بزرگتری که اطمینان به ابزارهای فرمایه است، احتراز می‌کند. پس او برتر است. چنین نیست؟ برتری رویکرد او هنگامی آشکار می‌گردد که بدانید مهم نیست چه می‌خواهید، بلکه مهم این است که از چه کسی می‌خواهید. هدف، خداوند است. بخشنده اوست. تنها فیض او قادر به استجاب است. وقتی چنین ایمانی استحکام یابد، به یقین خواهید پذیرفت که **آرتا-بهاکتا** واقعاً توانگر است.

سه نوع اول بهاکتا که در گیتا به آنها اشاره شده، یعنی آرتا، آرتا-آرتی و جیجناسو، همگی به طور غیر مستقیم به خداوند به عنوان پاروکشا عشق می‌ورزند. آنان خدا را چونان وسیله ای برای تحقق آرزوها یا اهدافشان می‌جویند. البته آنان همواره در عبادت و دعا هستند و در تمامی اوقات خداوند را به خاطر دارند. جنانی یا چهارمین نوع بهاکتا که در گیتا از آن نام برده شده، دارای **اِکا بهاکتی** است در حالی که انواع دیگر **آنکابهاکتی** دارند. انواع دیگر، وابسته به اشیاء یا احوالی هستند که آرزومند آند و به خاطر همان‌ها نیز به خداوند رو می‌کنند. آنان علاوه بر خداوند، جهان اشیاء را هم می‌پرستند. جنانی اما به روی چیزی جز خداوند، چشم نمی‌گشاید. حتی اگر کاری جز این کند، چشمانش در هر کجا جز خداوند چیزی نخواهد دید. به این دلیل است که خداوند اعلام می‌دارد که جنانی عزیزترین نزد اوست. البته نزد خداوند همه یکسانند اما در این میان برای آنان که حضور او را در می‌یابند و نزد او حاضرند، پریم (عشق) صریح، بی‌درنگ، بی‌واسطه و دست‌یافتنی است. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که جنانی نزدیکترین به خداوند است. پس عزیزترین هم اوست.

البته این طبیعت آتش است که وقتی از سرما می‌لرزی به تو گرمی ببخشد، اما او چگونه می‌تواند تو را گرم نگهدارد اگر نه تنها به او نزدیک نشوی، بلکه از او فاصله بگیری؟ به همین منوال آنان که مشتاق دفع سرمای بیماری‌های دنیایی‌اند، باید که آتش جنانا را که حاصل فیض الهی است بجویند و در کنار خداوند قرار یابند.

گاهی سالکان در میانه‌ی راه، بزرگواری خداوند را کمتر از آنچه هست تصور می‌کنند. آنها تصور می‌کنند که خداوند میان گناهکار و قدیس، خوب و بد، جنانی (خردمند) و اجنانی (بی‌خرد) تفاوتی قابل می‌شود. اینها نتیجه‌گیری‌های بی‌اساس است. خداوند اینچنین انسان‌ها را جدا نمی‌کند. اگر او واقعاً چنین می‌کرد، هیچ گناهکاری روی زمین، حتی برای یک دقیقه، از خشم او در امان نمی‌ماند. اما همه روی زمین زندگی می‌کنند، چون او چنین تمایزی قابل نمی‌شود. این حقیقت تنها بر جنانی آشکار است. مابقی از آن بی‌خبرند. آنان از این عقیده‌ی باطل که خداوند در دوردست‌ها مقیم است، رنج می‌برند.

جنانی از مایا آزاد است. او تحت تأثیر گوناها – یعنی راجاس (هیجان)، تاماس (رخوت) و یا حتی ساتوا (تقدس) – قرار نمی‌گیرد. با این حال، **جیجناسو** یا جوینده‌ی معرفت، متفاوت است. او تمام اوقات خویش را صرف تأمل بر خداوند، اعمال پرهیزکارانه و اندیشه‌های مقدس می‌کند و آن دو دیگر، یعنی آرتا-آرتی و آرتا در کار گردآوری تجارب متعالی و اندیشه بر واقعیت و مجاز و تبدیل خویش به **جیجناسو**، جوینده‌ی

معرفت، هستند. سرانجام آنان نیز جنانی شده، نجات می‌یابند. پس هدف، گام به گام حاصل می‌گردد. نمی‌توانید با یک جست به هدف برسید.

این موضوع با مثالی روشن تر می‌شود: **جنانی** سوار بر **قطار سریع‌السير** (بدون توقف) است. در این نوع قطار، لازم نیست مسافر برای رسیدن به مقصد در بین راه برای تعویض قطار پیاده و سوار شود. **جیناسو** سوار بر **واگن سریع‌السير** است. او نیز پیاده و سوار نمی‌شود ولی واگن او در بین راه از قطاری جدا و به قطار دیگری متصل می‌شود ولی او نیز سرانجام به مقصد خویش خواهد رسید. آرتا سوار بر **قطار عادی** است و از آنجا که نه قطار و نه واگن سریع‌السير نیستند، باید در ایستگاه‌های بین راهی متعددی پیاده شود و تا رسیدن قطار بعدی صبر کند، بنابراین او طی مراحل به هدف دست می‌یابد. این گونه سفر، طولانی و دشوار است اما با وجود این دشواری‌ها، اگر آرتا پایداری پیشه کند به مقصد خویش خواهد رسید. همه به مقصد می‌رسند. تنها مراحل و سرعت‌ها متفاوتند. آیا شگفت‌انگیز نیست که خداوند بارها تکرار می‌کند که هر چهار نوع بهاکتا (عاشق) **متعلق به من** هستند؟ چرا چنین است؟ زیرا همه‌ی آنها هدف متعالی و یکسانی دارند.

کریشنا گفت: «پس همواره آرزومند وسعت و بی‌کرانگی باش. آرزوهایت را به چیزی اندک محدود نکن. این آدم‌های خسیس‌اند که برای امور ناچیز می‌کوشند. آنان که آرزومند خداوندند، بخشنده و بزرگ‌دل‌اند.»

**ساجا-بهاکتی** یا **عشق بی‌واسطه** همان پرستش عاشقانه‌ی جنانی است. بهاکتی‌های دیگر را می‌توان **گونا بهاکتی** یا بهاکتی فرعی یا غیرمستقیم نامید. جنانی، خداوند را آتمای (روح) خویش می‌بیند. بهاکتی (عشق) او، **آنوراکتی** است یعنی وابسته یا تحت تأثیر خداست. به قول کریشنا: «شیفتگی به امر مقدس، بهاکتی است.» جنانی چنین کسی است و این نتیجه‌ی شایستگی‌هایی است که او طی زندگی‌های بسیار گرد آورده است. این مقامی نیست که در لحظه‌ای به دست آید و آن را در هیچ فروشگاهی نمی‌فروشند. این متاعی بازاری نیست. بلکه نقطه‌ی اوج تمامی تلاش‌های روحانی انسان طی زندگی‌های بسیار است. خوب است که برای خدمت به مردم، پزشکان مجرب‌ی تربیت شوند اما تنها سال‌ها تحصیل و تجربه می‌تواند چنین پزشکانی بسازد. اگر افرادی ناآزموده به عنوان پزشک به بیمارستان‌ها معرفی شوند و شروع به کار کنند، به جای شفا دادن مردم، آنها را خواهند کشت. به همین گونه، اگر امروز کسی جنانی می‌شود، می‌توانید برای او سال‌های سال تمرینات معنوی تا رسیدن به این قله تصور کنید. آن میراث اعمال معنوی از تولدهای پیشین است که به تلاش‌های امروز او یاری می‌رساند.

امروزه همه نوع از مردم خود را جنانی می‌نامند. شاید آنها نمی‌دانند که جنانی دارای مشخصه‌های غیر قابل تردیدی است. نشانه‌ی اثبات اصالت آن، این سخن فرد بر اساس مشاهده‌ی شخصی خود اوست مبنی بر این که: **واسودوا همه چیز است** (خداوند همه چیز است). حضور دائم این دیدگاه، علامت جنانی واقعی است. در اینجا **واسودوا** به معنی پسر **واسو** نیست. بلکه منظور کسی است که درون همه‌ی موجودات، **نیواسا** یا خانه‌ی اوست. تنها کسی که خداوند را در تمامی موجودات می‌بیند، باید جنانی نامیده شود. حالا اگر کسانی نام خود را جنانی بگذارند، تنها در نام چنین خواهند بود. چنین کسانی شهود اصیل جنانا را ندارند. آیا جنانا دقیقاً چیست؟ کسب معرفتی که شما را بر همه چیز آگاه می‌سازد و از همه‌ی دانش‌های دیگر بی‌نیاز می‌کند.

این قله‌ای است که جنانی بر آن دست می‌یابد. از سوی دیگر، هیچ کس با آموختن چند آیه و جست‌وجوی چند کتاب و بالا رفتن از ده پله و ساعت‌ها سخنرانی در غرور محض از فضایل و کمالات خویش، با قرقره کردن جملات سنگین (مانند جادوگر و توپ نخی‌اش) نمی‌تواند ادعای جنانی شدن کند. اکنون ما انبوهی از چنین جنانی‌های خودخوانده‌ای داریم. کسانی که خرقره‌ی اُخرایی پوشیده اند، اما قلبی موحد دارند. خوب، چگونه سنگ مانند جواهر خواهد درخشید؟ همه‌ی سنگ‌ها که قیمتی نیستند. کیست که بر سنگ، قیمت بگذارد؟ تنها ابلهان فریب می‌خورند. آنان که نه این و نه آن را نمی‌شناسند.

شری کریشنا در گیتا شاه‌اذکار را **واسودوا-ساروام** (در همه چیز اوست) اعلام می‌دارد تا چنین جنانی‌های کاذبی را که وجود آنها را پیش‌بینی می‌کند رسوا سازد. همین یک ذکر برای نجات نوع بشر کافی است. این هدیه‌ی غیر مستقیم اوست... آن را چنین ببینید و بر آن و معنای آن تمرکز یابید. این والاترین نیکویی است. این متعالی‌ترین هدف است. تنها همین شش حرف می‌تواند زندگی انسان را سرشار سازد. اشخاص بسیاری بدون حضور دائم این حروف در درون خویش، نام خود را **مهاتما**، **جاگادگورو**، **بهاگوان**، **پاراماهاسا**، **جنانی**، **تیاجی**، **آناندا** و غیره می‌نهند و کسانی که متأسفانه در عین جعلی بودن، به عنوان یک نمونه‌ی اصیل از مردم پول هم می‌گیرند. هیچ کس این عناوین را به آنها نداده است. این عناوین را آنها خود برگزیده و به خود اعطا کرده‌اند تا آنها را چون زینت بپوشند و چشم مردم را برابیند. این گونه اشخاص اصالتی ندارند و فریبندگی ایشان نیز با لباس‌هایشان آنها را ترک می‌گوید. اینان از بیرون سنیاسی (تارک دنیا) اما از درون **آنیاس** (سرشار از آرزو) هستند. شکل خارجی ایشان یوگا اما در درون به **روگا** (بیماری) مبتلایند. نام‌هایشان پر از **آناندا** (شادی) است اما در کوچه و خیابان سرگردانند.

کلماتشان شیرینی اما اعمالشان تلخی است. خدمتکاری که به انجام وظایف روزانه‌ی خویش مشغول است، بسی روحانی‌تر از این نوع اشخاص ملبس به تیاجا و یوگا است.

علت اصلی زوال فرهنگ هندوستان، طریق کهن زندگی و اخلاق مبتنی بر راستی‌اش، عمل شیطانی چنین مقلدانی است. به همین دلیل ایمان به خدا سستی گرفته است. این گونه افراد به تیاجا (اخلاق) توصیه و به بهوگا (نفرت) عمل می‌کنند. این اعمال، ریشه‌ی سنیاسی (ترک دنیا) را قطع می‌کند. آنان به سوی مکافات گریزناپذیر اعمال خود می‌دوند. آنجا که کلام و عمل با هم تناسبی ندارد، اثری از حقیقت نیست. خوب، خدمتکاران کار خود را کمابیش بر اساس حقیقت انجام می‌دهند. این گونه افراد از نفرت می‌پرهیزند، قلب پاک و دست‌نخورده‌ای دارند و پیرو اخلاق و تقوا هستند، اما می‌بینیم، تیاجاها و یوگی‌هایی که نمایشگرند، سرشار از انواع نفرت و آرزو هستند. آنان در چاهی می‌افتند که برایشان کنده‌اند. خودپرستی، حسادت، خودنمایی، ... اینها همه‌ی تلاش‌های سالکان را به باد می‌دهد. پس باید جویندگان و پیروان هشیار باشند. آنها باید پیوسته از چنین تمایلات نامطلوبی بپرهیزند و در تأمل بر شکوه خداوند و عمل به اخلاقیات از یکدیگر سبقت بگیرند و مشتاقانه بکوشند تا به سعادت واقعی دست پیدا کنند. سپس این سعادت شامل حال همه‌ی جهانیان خواهد گردید. این چنین، راه آرامش و موفقیت جهانی به روی همگان گشوده خواهد شد.

هنگامی که کریشنا می‌گفت؛ جهان در پرتو جنانی‌ها خواهد درخشید، به چنین جنانی‌هایی اشاره می‌کرد. انسان بدون معرفت (جنانا) چون خانه‌ای بی نور است.

## فصل چهاردهم

هیچ چیز مانند جنانا نیست. و جنانا چیست؟ چیزی که شما را از این دریای متلاطم، این سامسارا عبور می‌دهد. البته جنانا بر دو نوع است: نخست دانش اشیاء و **یشایا جنانا** و دوم دانش کمال یا **آبه‌داجنانا**. اولی، دانش دنیاست. دومی دانش شناخت براهام و آتمای فردی است، که **آبه‌دا** یا جنانای تقسیم‌ناپذیر یا یکپارچه نامیده می‌شود. این جنانا محصول هوش یا بودهی نیست. بلکه جنبه‌ای از امری فراسوی هوش است. امری که حتی فعالیت‌های هوش تحت نظارت اوست. امری که توهم این جریان پیوسته، این خطای شبه واقعی را می‌شکند. ترس را از دل انسان می‌برد و بر او براهام را آشکار می‌سازد که خود او و

همه چیزهای دیگر است. به این دلیل است که آن را **جانای درست** یا **سامیایک‌جانانا** یا نزدیک‌ترین **جانانا سامییا‌جانانا** نامیده اند.

برای انسان جهت‌تقرب به **آبه‌داجنانا** دو راه موجود است. راه درونی و راه بیرونی. ساده‌انای بیرونی همان نیشکاماکارما است، یعنی عمل بدون وابستگی به نتیجه آن و تقدیم آن به خداوند. ساده‌انای درونی، دهیانا [مراقبه] و **سامادهی** است که در اصطلاحات ودایی به آن **نیدی-دهیاسانا** می‌گویند. «بشنو و بر آنچه شنیده‌ای به مراقبه بپرداز.» این دو قدم، پایه‌های نیدی‌دهیاسانا یا تمرکز درونی اند. بدون آنها، دستیابی به دهیانا (مراقبه) ناممکن است.

این معنای چیزی است که **آتما-سامیاما** یا مهار حواس، قطع وابستگی از جهان حسی و رهایی ذهن از جهان خارجی نامیده می‌شود. این هدف تمامی زندگی است: شناخت پارامآتما و کسب آزادی. برای انسان هدف دومی وجود ندارد. به انسان زندگی بخشیده‌اند، نه برای این که خانه‌های بیلاقی بسازد، در جست‌وجوی املاک باشد، به جمع‌داری بپردازد، به تعداد فرزندانش بیفزاید و مشتاق کسب عناوین یا صعود به مراتب بالاتر زندگی اجتماعی باشد. بزرگی او به این چیزها نیست. برترین موفقیت در زندگی، کسب سعادت جاودان، گریز بی بازگشت از اندوه و پریشانی است.

«بشنوید، ای شمایان؛ ای فرزندان جاودانگی، ای همه جهانیان.» این دعوتی عام است. میراث جاودانگی باید کشف گردد و به عمل درآید. باید به اصل خویش باز گردد. زنجیره‌های نام و شکل باید گسسته شوند. این بندها تنها ساخته خیالند. متغیر و ناپایدارند و از مشخصات طبیعی انسان به شمار نمی‌آیند. خرد واقعی در تشخیص این نکته نهفته است که انسان سعادت ناب است. سعادت که در گذشته، حال و آینده ادامه می‌یابد. کریشنا گفت: «فرار از اندوه برای مدتی کوتاه و کسب خوشی‌های موقتی، نشان آزادی واقعی نیستند. اگر به دنبال سعادت پایدار و ناب و اصیل هستی، باید به من ببیوندی.»

«آرجونا، هر کس از طریق پیوند با من به منظور آزادی از پیری و سستی، به تمرینات معنوی بپردازد، همه چیز را درباره براهمام، کارما و آتما خواهد دانست. من **آدهی‌بهوتا** [تجلی مادی، ماده]، **آدهی‌دایوا** [تجلی معنوی، فرشته] و **آدهی‌یا‌جانا** [گیرنده قربانی] هستم. پس پرستنده من به آرامش و مهار کامل خیالات ذهن دست خواهد یافت. به علاوه چنین کسی در من اقامت خواهد گزید و هرگز فراموش نخواهد کرد. حتی در آخرین لحظات زندگی خویش. به همین دلیل او به من خواهد پیوست. به بیان دیگر، او در من محو خواهد شد.»



«آرجونا، همه کس در اندیشه پرهیز از مرگ و کهنسالی است. نگرانی، سرشت انسان است، اما نگرانی به تنهایی چه فایده ای دارد؟ برنامه و رفتار فرد باید در جهت هدف او باشد. اگر کسی اشتیاقی صادقانه و اعتمادی کامل به خداوند داشته باشد و خود را مومنانه به او تسلیم کند، مه اندوه در تابش انوار فیض او محو خواهد گردید. در مقابل، اگر کسی اعتماد خویش را متوجه موضوعات این جهان کند، هرگز اندوه پایان نمی‌پذیرد و جز به مدد خداوند به هیچ وسیله دیگری نمی‌توان بر آن غالب آمد. به جای خدمتگزاری به رویا، خدمتگزار سرور مایا باش که طراح تمامی این سرزمین رویاهاست. چگونه می‌توان وابسته به توهمی بود که حاصل آن جز نومیدی نیست؟ چگونه می‌توان از چنین چیزی کسب شادمانی کرد؟ اگر حتی شادمانی به دست نمی‌آید و از اندوه گریزی نمی‌ماند، پس چگونه می‌توان از چنین راهی آزادی را فراچنگ آورد؟»

آرجونا حرف کریشنا را قطع کرد و گفت: «کریشنا! چه کسانی به تو نخواهند رسید؟ تو می‌گویی پیش از آنکه کسی به تو دست یابد، باید بر اندوه چیره شود. خوب، علت اندوه چیست؟ چگونه باید آن را مهار کرد؟ چگونه سر بر می‌آورد؟ بدون آگاهی از ریشه آن، چگونه می‌توان برای غلبه بر آن کوشید؟ از سر لطف به من بگو چگونه اندوه در ذهن انسان جوانه می‌زند؟»

«گوش کن آرجونا.» کریشنا با مهربانی ادامه داد: «سرچشمه تمامی انواع اندوه، نادانی است. اِجانانا. حالا شاید بپرسی که منشأ نادانی چیست؟ به تو خواهم گفت. همسانی با بدن، این توهم که تو همین بدنی. این توهم تنها از طریق کسب دانش حقیقی برطرف می‌شود. برای رفتن تاریکی، نور لازم است. نمی‌توانی آن را بترسانی که برود یا با دعا یا التماس یا شکایت و ادار به تسلیمش کنی. هرچه بکوشی جز با نور، تاریکی از میان نمی‌رود. همین طور، نادانی با آرزوی خشک و خالی از بین نمی‌رود. هنگامی که طبیعت و شاخه‌های این ویژگی، یعنی نادانی را بفهمی، حقیقت آشکار می‌شود و اندوه از میان می‌رود.»

«با رفتن نادانی، اندوه هم می‌رود. پس خود را به من متصل کن و مشتاق نور دانش حقیقی باش و در طریق بی‌اندوه گام بگذار.»

آرجونا بی‌درنگ گفت: «کریشنا! تا حالا از روش‌های مطمئنی که از طریق آنها می‌توان به تو رسید سخن گفתי. اکنون اگر در آخر کار همه آنها را این چنین خراب کنی، چگونه می‌توانم حرف‌هایت را بفهمم؟ تو حتی به عنوان مقدمات کمی راهنمایی‌ام نمی‌کنی. از تو می‌خواهم این موضوع را برایم کاملاً تشریح کنی، تا شاید بتوانم بهتر از تو پیروی کنم و به تو دست یابم.»

کریشنا گفت: «برادر عزیزم، گوش کن. راز من وقتی دانسته می‌شود که معنای **براهمام**، **آدهی آتام** [ذات الهی]، **کارما**، **آدهی بهوتام** [حکمران مواد]، **آدهی دایوام** [حکمران فرشتگان] و **آدهی یاجنام** [حکمران قربانی، مجری هر عمل] برایت روشن شود. باید این را هم به تو بگویم که هر کس راز مرا بداند به من خواهد رسید.»

آرجونا فریاد کشید: «پس خداوندا، درباره نخستین اینان، درباره **براهمام** سخن بگو.»

«آرجونا! **براهمام** یعنی **آکشارایی** که **پارام** است. **آکشارا** یعنی بدون **کشارا** یا خرابی، یعنی تخریب‌ناپذیر. **براهمام** از ریشه واژه‌ای به معنی بزرگ، وسیع و مانند آن می‌آید. شاید بررسی چقدر وسیع؟ پاسخت این است: وسیع‌تر از هر چه تا به حال وسیع می‌نامیده‌ای. کلمه **آکشارا** معنای دیگری هم دارد: یعنی **همه جا حاضر**، نافذ در هر چیز. **براهمام**، تنها **آکشارام** آن طوری که تو می‌دانی نیست. او **پارام-آکشارام** است. معنای آن چیست؟ یعنی نوعی از **آکشارا** که در فراسوی زمان و فضا و شناسایی است. او برای همه ناشناختنی است. او هرگز کاهش یا پایان نمی‌پذیرد. او **پارام-آکشارام** است. متعالی‌ترین فناپذیر، توضیح‌ناپذیر.»

«هدف انسان دستیابی به آن **براهمام** است. **آکشارام** و **براهمام** هر دو هدف یکسانی را نشان می‌دهند. آنها نشانگر جنبه‌های **ساگونا** (ظاهر) و **نیرگونای** (باطن) یک حقیقت‌اند. **آکشارا** همچنین به معنی یک صوت یعنی **پراناو** است. همان اوم که نماد **براهمام** است. به این دلیل آن را **آکشاراپارابراهما-یوگا** می‌نامند.

**براهمام** دو صفت دارد: **پارام** و **آکشارام**. **آکشارا** نشان‌دهنده **پراناو** و **مایا** است. **مایا** نیز از طریق **پراناو** نظم می‌یابد. هر دوی آنها نشان دارند، دارای کیفیت هستند. با این حال، **براهمام** فاقد کیفیت، بی‌نشان، خالص و قائم به خویش است. آنکه این را بداند، به من دست می‌یابد.»

«حالا از جنبه‌ای دیگر: این **براهمام** است که در هر کس به شکل **من** مقیم است. در واقع هر کس درگیر با وجودی است که **من** نامیده می‌شود. هر بخش و اندامی در سازمان بدن مشغول به یک کار اصلی است. هر حس در مورد مجموعه خاصی از آثار جهان خارجی به کسب اطلاعات و ایجاد ارتباط می‌پردازد، اما با این حال یک **من** مرتبط با حواس وجود دارد که بر فراز و خارج از همه آنها در بدن می‌درخشد. اگر آن ارتباط بشکند همه چیز به ماده ساکن تبدیل می‌شود.»

«وقتی قدرت **من** از طریق حواس جریان می‌یابد، آنها قادر به انجام امور خویش می‌شوند. این قدرت **آدهیاتمام** [ذات الهی] است. آن را جز با تلاشی عظیم نمی‌توان دریافت. با تیزترین برش تنها اندکی او را

خواهی شناخت. براهمام، تات وجود و آدهیاتمام، تووام وجود است. برای روشن تر شدن موضوع، این دو را چون ظاهر و باطن، شکل و جوهر در نظر بگیر. براهمام، شکل است، آدهیاتمام، ذات.»

«بگذار در اینجا اندکی دیگر درنگ کنیم. ساستراها براهمام را به عنوان سات-چیت-آناندا [حقیقت، آگاهی و سُرور] تشریح می‌کنند. در واژگان ودایی، این راهی برای معرفی براهمام است. در همان جا از براهمام به عنوان آشتی-بهاتی-پریام نیز یاد شده است. آیا این دو یکسانند یا معانی متفاوت دارند؟ سات به معنی چیزی است که در گذشته، حال و آینده تداوم داشته باشد. همین معنا در واژه آشتی وجود دارد. چیت یعنی آنکه از همه چیز آگاه است. کلمه بهاتی معنای مشابهی دارد. آناندا یعنی منبع پایان‌ناپذیر سُرور. پریام هم به همین معنی است. این سه در هر انسانی یافت می‌شوند، یا حتی در هر جانور و پرندۀ ای.»

«اولین آنها را در نظر بگیر: سات... و موضوع روشن تر خواهد شد. بدن دیر یا زود در معرض نابودی است. همه از این امر آگاهند. هیچ کس نیست که از این واقعیت بدیهی بی‌اطلاع باشد. با این حال، هیچ کس به فکر مرگ نیست. هیچ کس به او خوشامد نمی‌گوید یا مشتاق ملاقات با او نیست. حتی تو هم او را دوست نداری یا می‌کوشی از او بگریزی. همه به دنیا آمدگان روزی می‌میرند. با این حال، کسی مرگ را نمی‌خواهد.»

«کلید این معما چیست؟ توجه کن: آن چیست که به مرگ خوشامد نمی‌گوید؟ آن چیست که با مرگ روبرو می‌شود؟ آن چیست که می‌رود و آن چیست که می‌ماند؟ پاسخ: بدن است که می‌میرد، اوست که سقوط می‌کند. آنچه نمی‌میرد، آتماست. تو با این فکر که آتما یا تو می‌میرد تنها خودت را فریب می‌دهی. آتما با مرگ و تولد کاری ندارد. مرگ برای بدن اتفاق می‌افتد. آتما که نی‌تیا، ساتیا و نیرمالا-ابدیت، حقیقت و پاکی- است، نمی‌میرد. تو آن آتمایی که دوست ندارد بمیرد. این است که گفته می‌شود: تو حقیقتی، طبیعت تو حقیقت است. آتما فرزند جاودانگی است، نه بدن یا دها. آتما حقیقت است نه بدن.»

«تو حقیقتی، آتمایی، وجودی که مرگ ندارد. این آتماست که در هر پوشش است. پس، هر موجود نیروی آن حقیقت را به شکل یک هستی تغییرناپذیر جاودان احساس می‌کند. این امر، واضح و خطاناپذیر است.»

«حالا به دومی توجه کن: چیت-نیرویی که محرک تو در دانستن همه چیز است. هر کس مشتاق شناخت هر چیزی است که در برابر آگاهی او ظاهر شود. او می‌پرسد: این چیست؟ چطور اتفاق افتاد؟ کسانی که واقعاً موفق به شناخت شوند بسیار اندکند. بقیه ممکن است تنها مشتاق باشند و آن هوشمندی

پایدار لازم برای پیگیری و موفقیت را نداشته باشند. با این حال، فرقی نمی‌کند. واقعیت ذاتی، تشنگی است، طلب است.»

«پسر بچه‌ای را در نظر بگیر که با تو به بازار یا نمایشگاهی آمده است. خواهی دید که او به قدم زدن و تماشای چیزهای متنوع اطرافش بسنده نمی‌کند. بلکه پیوسته با اشاره دستش از تو خواهد پرسید که این چیست؟ و آن چیست؟ پرسش او ممکن است درباره چیزی باشد که به آن نیازمند است یا چیزی که خارج از قدرت ادراک اوست. در هر حال، سیل پرسش متوقف نخواهد شد.»

«معنای درونی این گرسنگی به دانستن را دقیقاً در نظر بگیر. این **چیت-شاکتی** [نیروی آگاهی] است که خود را آشکار می‌سازد. سرشت او، بی تفاوتی نسبت به چیزی نیست. او تا نداند، نمی‌تواند آرام بگیرد. در نتیجه، این گرسنگی چون سیلی از پرسش‌ها ظاهر می‌شود. **چیت-شاکتی**، خود-افروز است. پس دارای نیرویی است که حتی چیزهای بی‌جان را روشن می‌سازد. این است که این کیفیات در انسان می‌درخشند و همه چیز را برای او واضح‌تر می‌سازند. همین کافی است تا آشکار سازد که انسان در خویش دارای پایه هوش یا **چیت-شاکتی** است.»

«حالا در مورد سومی: آناندا. حتی چهارپایان و پرندگان، بدون هیچ تحریک یا تشویق خارجی، در جست‌وجوی شادی‌اند. تمام تلاش آنها برای کسب شادی است. هیچ یک از آنها به دنبال اندوه یا درد نیست. هنگامی که درد و اندوه گریزناپذیر است آنها به هر تلاشی برای فرار از اندوه و پایان دادن به درد دست می‌زنند.»

«در مورد انسان توضیح بیشتری لازم نیست. او در همه اوقات و تمامی اعمال و فعالیت‌ها به دنبال خوشی بی‌پایان است. او هیچ گاه و در هیچ جا و در هیچ مرحله زندگی خواستار اندوه نیست. او برای خوشی و شادمانی خود و وابستگانش دعا می‌کند و تمامی مناجات او، تمام **باجان** [سرود مذهبی]‌هایی که در آنها شرکت می‌کند یا نذرها و مراسم مذهبی که به جا می‌آورد، یا زیارت‌هایی که می‌رود یا هدایایی که به دلایل معنوی تقدیم می‌دارد به این منظور است. چرا؟ حتی هنگامی که بدن بیمار می‌شود و پزشک برای درمان آن دارو تجویز می‌کند، انسان می‌خواهد که آن دارو هم شیرین، آرام‌بخش و خوش‌طعم باشد.»

«ریشه این خواست انسان چیست؟ انسان اساساً شادکام است. (سوکا سوابهاوا). سعادت، اساس شخصیت اوست. او طبیعت بدنی را که اشغال کرده، ندارد. او آتماست. شادمانی سرشت آتماست. این است دلیل آنکه چرا کسی از خوشحالی‌ت تعجب نمی‌کند. هیچ کس در مورد شادی کنجکاو نمی‌شود، چون این امری طبیعی برای توست. تعجب تنها هنگامی سر بر می‌آورد که چیزی ببینی که قبلاً نبوده است. چیزی

که هر روز می‌بینی کنجکاویت را تحریک نمی‌کند. کنجکاویت تنها وقتی برانگیخته می‌شود که چیزی غیر طبیعی اتفاق بیفتد یا مشاهده شود.»

«به این مثال توجه کن: کودکی در گاهواره است. او سرگرم بازی است و با هر جرینگ آویزه‌ها یا بازیچه‌هایش می‌خندد. گاهی هم بعضی دریافت‌های حسی‌اش آنقدر لذت بخشند که دهانش را به خنده می‌گشایند. هیچ کس هم اصلاً نگران یا متعجب نیست. هیچ کس از دیدن این صحنه، آرامش ذهنی‌اش را از دست نمی‌دهد. حالا فرض کن بچه‌ای که تا به حال به بازی و خنده مشغول بوده، شروع به جیغ زدن و گریه کند. هر کس این صدا را بشنود به سوی گاهواره می‌دود و ابتدا بستر بچه و لباس‌های او را برای کشف علت این هیاهو جست‌وجو می‌کند. این تجربه همه کسانی است که زمانی بچه‌داری کرده‌اند. هیچ کس به دنبال یافتن علت خوشی بچه نمی‌رود. بلکه همه در جست‌وجوی علت گریه او هستند. چرا؟ چون آناندا یا شادکامی طبیعت اوست. اندوه، غیرطبیعی است و بر خلاف ساختمان درونی او به شمار می‌رود.»

«این تمام موضوع نیست. چیزهای دیگری هم هست. بگذار مثال دیگری را از تجارب زندگی در نظر بگیریم. وقتی کسی از دوستان یا بستگان شاد و برخوردار است، هیچ کس به خودش زحمت نمی‌دهد از او بپرسد که چرا خوشحال است. اطرافیان، چنین کسی را نادیده می‌گیرند و او را با سوالات جورواجور آزار نمی‌دهند. اما هنگامی که اندوه به او حمله‌ور می‌شود و او ناخشنود است، درباره‌اش نگران می‌شوی. چرا؟ چون شادمانی طبیعی است. انتظار آن می‌رود و اصلاً عجیب نیست. چون این سرشت آتماست که همه از آن برخوردارند. این است که انسان به دنبال شادی بی‌پایان، آناندا، است.»

«سه گانه فوق یعنی سات، چیت و آناندا را چون هسته اصلی وجود، چون واقعیت درونی هر موجود در نظر بگیر. پس این خداوند است که جیوا یا فرد تصور می‌شود و در نقش خویش چنان به بازی می‌پردازد که گویی شخصی است.» معنای درونی چیزی که کریشنا شرح می‌داد این است. به این ترتیب آرجونا به رابطه درونی براهما و آدهیاتمام و ماهیت آنها پی برد.

سپس آرجونا خواست تا سومین موضوع یعنی کارما کاملاً به او تفهیم شود. کریشنا با تمام وجود آماده برآوردن این خواهش او بود. او چنین آغاز کرد: «آرجونا! محدودیتی که برای آفرینش، پرورش و نابودی موجودات ضروری است کارما نام دارد. این امر برای همه موجودات، چه متحرک و چه ساکن، یکسان است. چرا که نخستین عمل به قصد آفرینش، کارماست. منتهای آغاز که هم اکنون نیز همه چیز را در همه جا فعال می‌کند. تمامی جهان و حرکات و تلاطمات و فعالیت‌های درون آن پیامد مستقیم کارمای نخستین، یعنی قصد (سانکالپا) من است و تا هنگامی که قصد من ادامه دارد، سیل کارما جریان خواهد داشت. این

سیل تا آن هنگام که من نخواهم هرگز فرو خواهد نشست. همه کارهایی که می‌کنی غلتیدن تو در این سیل است. چرا که تو چیزی جز گردابی، خیزابی یا موجی در این سیل شتابناک نیستی. قصد من محرک هر کارمایی است. پس کارما در همراهی با قصد من صورت می‌پذیرد و به بخشی از من تبدیل می‌شود.»

## فصل پانزدهم

«کارما جزئی از سرشت من است. من خود را به شکل کارما آشکار می‌سازم.» کریشنا این سخن را در میان حیرت عظیم آرجونا بر زبان راند. او به وضوح بیان کرد که هر کارمایی الهی است و ذاتاً با او یکی است. «کافی است بدانی که براهمام، یعنی آتمای جهانی، فرد و کارما هر سه در من هستند. آگاهی از این حقیقت موجب رهایی است. لازم نیست نگران چیز دیگری باشی.» کریشنا چنین گفت تا از بحث بیشتر احتراز کند. ظاهراً کریشنا می‌خواست ارابه را به سوی صفوف دشمنان هدایت و نبرد را آغاز کند، چون زمان به سرعت می‌گذشت.

اما آرجونا یکدنده بود. او متفاوت بود. انسان معمولی، حتی با کریشنا، به چنین مباحثه طولانی ادامه نمی‌دهد. وقتی که کریشنا گفت: «درباره چیز دیگری نگران نباش.» او باید به نگرانی خاتمه می‌داد. اما آرجونا برای کریشنا جوینده‌ای واقعی و کریشنا برای آرجونا معلمی واقعی بود. آنها نارائنا [انسان-پرورنده انسان] بودند. چنین نیست؟ علت سودمندی، جذابیت و ارزش این مکالمه از همین جاست. آرجونا دوست نداشت موضوع را رها کند. او اطمینان بخشی کریشنا را نپذیرفت و التماس کرد: «خداوندا، درباره سه تایی باقیمانده بگو.» دعا کرد: «مرا از پیچ و تاب تردید رهایی بخش.» و پا فشرد: «تاریکی را نابود کن و واقعیت خویش را بر من آشکار ساز.» سرانجام کریشنا پذیرفت و با محبت به پشت آرجونا زد و گفت: «غصه نخور، تمامش را می‌گویم. آدهی بهوتام [حکمران مواد] که می‌خواهم درباره‌اش سخن بگویم موضوع دشوار و پیچیده‌ای نیست. بلکه کاملاً در دسترس همگان است. هر چه کاستی می‌پذیرد و می‌میرد، هر چه دارای روپا (شکل) و ناما (نام) است، به آدهی بهوتام می‌پیوندد.»

«برای بیان آن با کلماتی دیگر باید بگویم که **آدهی بهوتام** همان **آپارا-پاراگریتی** یعنی همه این چیزهای مجسم است. اینجا، آنجا و هر جا **آدهی بهوتام** است. با این حال، تمام این اشیاء هیچ تفاوتی با من ندارند.» در اینجا کریشنا مکث معناداری کرد. او به توضیحات خویش ادامه نداد.

راه‌های خداوند را تنها خود او می‌شناسد. هیچ کس دیگر نمی‌تواند معنا و هدف آنها را پیدا کند. کوشش برای نقاب افکندن از آنها کار بیهوده‌ای است.

«هیچ چیز با من تفاوتی ندارد!» با شنیدن این کلمات، آرجونا خشک شده از حیرت بر جای ماند. سرش از تردید سنگینی گرفت. اندیشه‌اش غبار آلود گشت و یقینش شکست. تردیدها در لحظه‌ای هولناک در مغزش تکثیر یافتند. چرا او به چنین آشوبی دچار گشت؟ دلیل این همه آشفتگی او چه بود؟

پس از آن بیان روشن که: «**من سات-چیت-آناندا هستم**.» من حقیقت، آگاهی و سُورم. و «**بر من مرگ، کاهش و نیستی بی‌اثر است**.» کریشنا به اعتراف مخرب‌ی دست زده بود که: او هم موقتی است، گذراست و دِه‌های (بدن) فناپذیر است. علت این همه سردرگمی آرجونا این بود. در برابر چنین جمله مبارزه جویانه‌ای، هیچ کس از تردید جان به در نمی‌برد. کریشنا لبخند می‌زد چون گرفتاری آرجونا را می‌دید.

در هر حال، از آنجا که او تأخیر را روا نمی‌داشت و علت اصلی مشکل آرجونا را می‌دانست، بی‌درنگ به رفع تردید او پرداخت: «**آرجونا!** چرا احساس شکست می‌کنی؟ تو از این که گفتم که **دِه‌های** کوتاه عمر نیز منم، پریشانی. چنین نیست؟ برای بیشتر مردم این سخن تکان دهنده است. واکنش آنها، عدم قبول آن است چون آشتی دادن دوگانگی آن دشوار است. اما این بدن (دِه‌ها) موقتی، گذرا و ناپایدار به من پیوسته است، چون من چشمه‌ای هستم که او از آن جاری است. بدون من، بدن یا **دِه‌ها** هرگز نمی‌تواند باشد.

بازشناسی منشاء بدن این امر را بر تو آشکار خواهد ساخت. حالا داستان ریشه‌های بدن را بشنو که این راز بر تو می‌گشاید. بدن پدیداری خویش را بیش از هر چیز دیگر **مدیون غذا** یی است که والدین خورده‌اند. چنین نیست؟ آن غذا از کجا آمده؟ از عنصر زمین: دانه‌ها و مواد دیگری که در زمین پرورش یافته‌اند. و زمین یا عنصر **پرتوی** از کجا آمده؟ آن هم از **جالاتات** وام یا عنصر آب بیرون آمده است. با پیگیری بیشتر، در می‌یابیم که آب از **آگنی** یا عنصر آتش، آتش از **وایو** یا باد، **وایو** از **آکاسا** یا ائیر از **مایای** خداوند می‌آیند. **مایا** هم چیزی جز روپوش من نیست.»

«روپوشی که من خود آن را اراده کرده‌ام و دور من پیچیده است و به **آکاسا** تبدیل شده، **آکاسا** به **وایو** تغییر یافته، **وایو** به **آگنی** بدل شده، **آگنی** به **جالا**، **جالا** زمین شده، زمین دانه‌های خوراکی را پرورده و

دانه‌ها در بدن پخش شده‌اند. پس روشن است که **دها** (بدن) نیز جز من نیست. روشن نیست؟ چرا در این مورد تردید می‌کنی؟»

«بنابراین من **آدهی بهوتام** نیز هستم. همان قدر که، چنان که قبلاً گفتم، **براهمام**، **آدهیاتمام** [ذات الهی] و **کارما** [کردار] هستم. علت با معلول یکسان است. من علت اولیه‌ام و همچنین من تمامی معلول‌ها هستم. من **پارام آتما** [روح کلی] هستم، بقیه همه **آدهی دایوا** [فرشته] به شمار می‌آیند. در هر حصار جسمانی یا بدن، شخصیتی الهی به نام **هیرانیا گاربها** [تخم زرین] مقیم است. درست همان طور که حواس در خدمت انسان هستند، **آدهی دایواها** [فرشتگان] در خدمت **هیرانیا گاربها** هستند.»

«شاید اکنون شگفت‌زده شوی که نقش **آدهی دایواها** چیست؟ آنان خدایانی در خدمت اهداف الهی هستند. این است که گفته شده، چشم از **سوریا نور** می‌گیرد، گوش از خدایان چهارگانه و **ایندرا** محرک دست‌هاست. اینان و دیگر خدایان اداره‌کننده، مانند حواس **هیرانیا گاربها** هستند. هر چه سالکی بزرگ مرتبه باشد و به هر مقامی که رسیده باشد تنها از طریق **هیرانیا گاربها** می‌تواند به آن برترین دست یابد. **هیرانیا گاربها** در حقیقت همان خداوند است. هیچ تفاوتی میان آن دو نیست. آیا روشن است، **آرجونا**؟ من به همان اندازه که **آدهی دایوام** [سرور فرشتگان] هستم، **آدهی بهوتام** [سرور مواد] هستم و همان قدر **براهمام** [فراتر از همه چیز]، **آدهیاتمام** [ذات الهی] و **کارما** هستم. اینها همه به تمامی الهی‌اند.»

«حالا در مورد موضوع بعدی یعنی **آدهیاجنام** [مجری هر عمل]. آن هم من است. او موجودی است که از شادی و اندوهی تغذیه می‌کند که حاصل کارهای گوناگون است. من ادراک‌کننده **سابدا**، **اسپارسا**، **روپا**، **راسا** و **گندها** [به ترتیب به معنی: صدا، مزه، شکل، لمس و بو] هستم، یعنی همان **آدهی یاجنا** که از طریق پنج حس در همه موجودات عمل می‌کند. نه تنها **کارتا**، که مسبب کارها است، منم، بلکه **بهوکتا** که نتایج کارها به او می‌رسد نیز، منم. من عمل‌کننده‌ام و من از حاصل عمل بهره می‌برم.»

البته کریشنا قادر بود تا چشمان **آرجونا** را بگشاید و این حقیقت را به وضوح به او نشان دهد. این واقعیت که هستی او همان **آدهی یاجنا** است. اما ممکن است عقول ظاهر بین قادر به فهم چنین حقایقی نباشند. درک چنین اموری اگر با مثال‌هایی از زندگی روزمره همراه شود، آسان‌تر خواهد گردید: وقتی باد بخواهید، پنکه را روشن می‌کنید. وقتی نور بخواهید، کلید لامپ را می‌زنید. برای پخت و پز اجاق روشن می‌کنید. برای سخنرانی میکروفن و بلندگو را به برق متصل می‌کنید. اگر به کار چاپی نیازمند شوید، دستگاه تکثیر را با یک کلید به کار می‌اندازید. این اعمال را چون اموری مستقل در نظر بگیرید و خواهید دید که کاملاً به هم نامربوط هستند. نور و باد، گرما و صدا بی‌ارتباطند. ظاهراً این امور به هیچ طریقی به



هم مربوط نمی‌شوند. اما برای همه آنها یک کار تا یا محرک هست، یعنی جریان برق. تجلیات و ظهورات ممکن است متفاوت باشند، اما اساس، نیروی محرکه، قدرت درونی و تکیه‌گاه آنان یکسان است. خداوند نیز، مانند جریان برق، از طریق همه وسایل در کار است و نتایج کار همه این وسایل را هم او می‌دهد. او مانند جریان برق، محرک درونی تمامی موجودات یا ساروا-بهوراتانترا-آتما است. از آنجا که مجری تمام کارها او است، آدهی یا جنام نامیده می‌شود.

هفتمین مورد، پراناوا است که اگر در لحظه مرگ ادا شود، موجب محو شخص در آکشارا-پارابراهام خواهد گردید. هنگامی که کریشنا چنین گفت، آرجونا بی‌درنگ از او خواست تا این نکته را با دقت بیشتری توضیح دهد تا شاید موفق به فهم آن گردد. کریشنا با خوشرویی پاسخ داد: **لحظه مرگ** به معنای **نقطه‌ای در آینده** نیست بلکه به معنی **هم‌اکنون** است. هر لحظه می‌تواند به **لحظه مرگ** تبدیل شود. پس هر لحظه **آخرین** لحظه است. همه لحظات باید از پراناوا سرشار شود. سرنوشت انسان پس از مرگ از اندیشه‌ای که در لحظه مرگ بر او غالب است، شکل می‌گیرد. این اندیشه، پایه‌ای است که تولد بعدی بر آن قرار می‌یابد.» کریشنا تصریح کرد: «هر کس در آن لحظه به یاد من باشد به درخشش من دست خواهد یافت و در واقع به من خواهد رسید.» پس هر کارمای انسان، هر کوشش او، هر تمرین معنوی باید معطوف به تطهیر آن لحظه سرنوشت‌ساز باشد. سال‌های زندگی باید صرف پرستش شود تا انضباطی به دست آید که بتواند در آن لحظه، اندیشه پاراما [فراتر، مطلق] یا پراناوا را شکوفا سازد.

«آنچه دور انداخته می‌شود **دها**، این جامه مادی است. آنچه به دست می‌آید **پارام آتما**، آن مطلق کیهانی است. **دها**، فقط حامل واقعیت یا **سواروپام** تو است. [واقعیت تو] باقی ماندنی، نابود ناشدنی، **ساتیام** و **نیتیم** فناپذیر است. واقعیت، ماهیتی به نام آتما، یا مشابه آن پارام آتما است. چونکه تو آنی، نمی‌توانی ترکش کنی. ترک بدن همانند رفتن از خانه‌ای است که چند سال در آن اقامت داشته‌ای و تولدت، ورود به خانه‌ای جدید است. آرجونا! هر دوی اینها اعمالی بدنی هستند و آتما از آنان تأثیر نمی‌پذیرد. آتما نمی‌آید و نمی‌رود. آنان که در خطای کسب هویت از بدن گرفتارند، از کشف آتما محرومند. تنها **دهاتاتوا** [جنبه جسمانی] در معرض کاهش و مرگ است. در هر حال، بیش از تمام شش موضوعی که قبلاً توضیح داده‌ام، باید **پراناوا** را ادراک کنی که ابزاری نیرومند برای کسب آزادی است. تمام سال‌های طولانی عمر به این دلیل هدیه شده‌اند. این که در هنگام دور افکندن بدن، ذهن بر **پراناوا** متمرکز باشد. دهانت در هر لحظه، بوی غذایی را می‌دهد که الان خورده‌ای و آخرین افکارت نشان می‌دهند که چه به ذهنت داده‌ای.»

«سادگاتی تو متناسب با ساده‌انایت است، پیشرفت تو متناسب با تمرین تو است. همواره به یاد داشته باش که هنگام دور افکندن بدن، ذهن باید بر اندیشه‌های مقدس تمرکز یافته باشد. این است که می‌گویند: هر لحظه خود را در اندیشه‌های مقدس غوطه‌ور سازید.»

آرجونا پرسید: «خداوند، آیا اگر کسی بخواهد که در آخرین لحظات عمر در اندیشه امور مقدس باشد، باید از هم اکنون برای آن بکوشد؟ نمی‌توانیم در همان لحظات آخر به آنها بپردازیم؟» خداوند تردید او را دریافت و گفت: «ظاهراً خیلی کند ذهن شده‌ای، چون در لزوم گسترش اندیشه‌های مقدس از حال حاضر، تردید می‌کنی. آرجونا، ذهن برای کسب مهارت باید از طریق آنچه آبهی‌پاسایوگا یا تمرین منظم پیوسته نامیده می‌شود، آموزش یابد. به او باید آموخت که از اندیشه‌های دیگر بپرهیزد و تنها بر خداوند تمرکز یابد. تنها پس از آن می‌توانی به پاراماپوروشا، روح کلّی، روح اعلی دست یابی. بدون آموزش و پرورش منظم ذهن، خداوند را در لحظه مرگ به یاد نخواهی آورد.»

«ممکن است دلیل آن را بررسی. خوب، خودت را در نظر بگیر. تو می‌توانی از این تسلیحات برای حمله و دفاع، در همین جنگی که قریب‌الوقوع است استفاده کنی، چون هنر استفاده از آنها را طی سالیان دراز آموخته‌ای. چنین نیست؟»

«به همین ترتیب، انسان با هر چه در طول زندگی روبرو نشود، قطعاً با مرگ روبرو خواهد شد. پس هر کس باید بیاموزد که سودمندترین افکار و حالات برای او در آن لحظه چیست؟ در غیر این صورت زندگی یک خطاست، بیهودگی است. هیچ کس برای شکست به میدان جنگ نمی‌آید. هیچ کس داوطلبانه سقوط را نمی‌پذیرد. هر کس تنها به دنبال پیشرفت است. پس آیا خردمندان نیست بکوشیم که در پایان به چیزی که بیش از همه دوست می‌داریم ملحق شویم؟ پس هر کس باید در آخرین لحظات حیات خویش مشتاقانه‌ترین گام‌های خود را در مسیر تمرکز اندیشه‌اش بر هفتمین موضوع، یعنی پراناوا بردارد. هر کس در چنین اندیشه‌ای بمیرد، به من واصل خواهد شد.» در اینجا سخن کریشنا به پایان رسید.

این تمامی جوهره گیتا است. زیرا هدف انسان دستیابی به قلّه پیشرفت است. چنین نیست؟ این انگیزه‌ای است که او را وادار به خواندن دعا، جاپام (ذکر)، دهیانام (مراقبه)، آرچانا [عبادت] و تاپاس (ریاضت) می‌کند. همه کسانی که به این اعمال ایمان دارند باید هدف از اجرای آنها را به یاد داشته باشند.

کریشنا گفت که در لحظه مرگ باید اوم یا پراناوا به یاد آورده شود. در این مورد نکاتی هست که نیازمند توضیح بیشتری است. چرا که بعضی‌ها چنین استدلال می‌کنند که چون عده کمی قادر به تکرار

پرانوا هستند، دیگران در این مورد هیچ حقی ندارند. این خطاست. این نتیجه‌گیری نادرست کار کسانی است که از حقیقت بی‌خبرند. سرچشمه این خطا، باوری نادرست است.

گیتا اشاره‌ای به این یا آن گروه نمی‌کند. کریشنا به صراحت می‌گوید: «هرکس...» بدون آن که آن را با هیچ کلمه دیگری به یک طبقه یا جنس محدود کند. او حتی نگفته است: «آنان که شایسته‌اند یا آنان که ناشایسته‌اند.» «آنان که مجازند و یا آنان که مجاز نیستند.» او فقط گفته است که برای مراقبه بر اساس **پرانوا (لفظ اوم)** تنها به خاطر آوردن کافی نیست، بلکه باید پیش از آن بعضی نظم‌های مقدماتی مانند مهار حواس، تمرکز ذهن و غیره به وجود آید.

زیرا وقتی که ذهن از یک خیال به خیال دیگر می‌پرد، چگونه مؤد صدای اوم خواهد بود؟ آیا ادای اوم از اندام‌های صوتی فایده‌ای دارد؟ صدا کمکی به کسب آزادی نمی‌کند. بلکه حواس باید مهار شوند، افکار باید بر یک نقطه تمرکز یابند، درخشش [حجاب نورانی خداوند] باید دیده شود. به این دلیل است که خداوند از انسان می‌خواهد که از تولد تا مرگ در جست‌وجوی حقیقت باشد. در مقابل، اگر تمرینات معنوی را تا آخرین لحظه به تأخیر اندازید، مانند آن دانش‌آموزی خواهید بود که درست پیش از ورود به سالن امتحانات شروع به ورق زدن کتاب‌هایش می‌کند. اگر آن دانش‌آموز فکر کند که یک سال فرصت دارد و آموختن از معلم و جزوات و کتاب‌هایش را جدی نگیرد، چگونه هنگامی که صبح امتحان کتاب‌هایش را می‌گشاید چیزی فرا خواهد گرفت؟ در آن لحظه این کار تنها به ناامیدی او خواهد افزود. او فقط می‌تواند اعلام کند که در بیهودگی تخصص یافته است.

هیچ درختی در همان لحظه‌ای که بذر آن را در حیات خانه‌ات می‌کاری، میوه نخواهد داد. برای رسیدن به آن مرحله، باید بذر را به مدتی طولانی با دقت پیروری. چنین نیست؟ به همین ترتیب، به دنبال هر کاری که باشی برای کسب نتیجه باید بی‌وقفه از روش‌هایی منظم پیروی کنی. هیچ کس بدون مراقبت و پایداری نمی‌تواند میوه‌ای بچیند.

سالکان باید همواره از این امر آگاه باشند. اشتیاق به چگونه متولد شدن باید به اشتیاق به چگونه مردن تغییر جهت یابد. زیرا کیفیت تولد، به چگونه مردن مربوط است. در ابتدا مرگ فرا می‌رسد و تولد پس از آن اتفاق می‌افتد. مردم فکر می‌کنند که انسان به دنیا می‌آید تا بمیرد و می‌میرند با این آرزو که شاید به دنیا بیایند. این خطاست. شما به دنیا می‌آیید تا شاید بار دیگر به دنیا نیایید، می‌میرید تا شاید دوباره نمیرید. این است که می‌گویند؛ انسانی که می‌میرد باید چنان بمیرد که دیگر به دنیا نیاید. وقتی که می‌میرید نباید دوباره

متولد شوید تا بار دیگر با مرگ روبرو شوید. اگر به دنیا آمده‌اید، مرگ گریزناپذیر است. پس، از تولد احتراز کنید تا از مرگ در امان باشید.

پس سالکان نباید خواستار تولدی خوب باشند. بلکه باید مرگی خوب را بجویند. ممکن است تولد خوبی داشته باشید، در خانواده‌ای خوب یا در شرایط محیطی دلخواه، اما کارمای بعد از آن مرگی خوب را سبب نشود. پس اگر هدف مرگی خوب باشد، می‌توان از رنج تولد و رویارویی دوباره با مرگ احتراز کرد. هر کس به دنیا آمده، باید همیشه پایان را در نظر داشته باشد. عادت به اندیشه و عمل نیک را در خود بپرورید تا آن پایان حقیقتاً متبرک شود. دستیابی به چنین پایانی، نشانه خطاناپذیر پیروزی و تأیید الهی است.

## فصل شانزدهم

«عموم مردم نمی‌توانند در لحظه مرگ به سادگی ذهن خود را بر خداوند ثابت نگاه دارند. چنین کاری محتاج آموزشی طولانی برای دستیابی به فضایی خاص است که پورا-سامسکارا نامیده می‌شود. [به این منظور] ذهن باید دوره مسلمی از نظم را طی کند؛ باید یوگا-یوکتا شده باشد، یعنی بر یوگا تسلط یافته باشد. ولی حتی این نیز کافی نیست. ذهن باید تمامی اندیشه‌های دیگر را ناچیز و پست و حتی ناپاک شمرده، آنها را دور بیندازد. این بیزاری از همهی چیزهای دیگر باید پرورش یابد تا نیرومند شود. هنگامی که هر دو شرط تحقق یابد، بی‌تردید خداوند در اندیشه پدیدار خواهد گردید و تا آخرین لحظات، پایدار خواهد ماند.»

«پس، ذهنت چیز مهمی است. اگر ذهن فاسد شود، همه چیز تباهی می‌گیرد. انسان پیش می‌رود با سرعتی که ذهن او می‌تواند و در جهتی که ذهن او تعیین می‌کند. برای رام و اهلی ساختن ذهن، باید به

دنبال عادات نیک و انضباط باشی». بنابراین، کریشنا به توضیح این امر پرداخت که چگونه باید خداوند را طی مراحل ساده‌ها در ذهن تصویر کرد، و با چه احساسات و هیجاناتی این تصویر در ذهن تثبیت می‌گردد.

«آرجونا، مردم مرا به سه طریق مختلف توصیف می‌کنند: ۱- به عنوان نیرگونانیراکارا [فاقد صفت و عمل] ۲- به عنوان ساگونانیراکارا [واجد تمامی صفات و فاقد عمل] و ۳- چون ساگوناساکارا [واجد تمامی صفات و اعمال]. من باید در مورد دومی یعنی ساگونانیراکارا و چگونگی تصور خداوند از این جنبه با تو صحبت کنم. گوش کن: او با صفاتی چون کاوی [شاعر]، پورانام [قدیم]، آنوساسیتا [آزمون‌ناپذیر]، لطیف‌تر از لطیف، حافظ و تکیه‌گاه همه، دارای شکل تصویرناپذیر، با چهره‌ای چون درخشش خورشید و آن سوی همه آثار نادانی و تاریکی توصیف شده است.»

در این لحظه، آرجونا سخن کریشنا را قطع کرد و پرسید: «خداوند، تو گفتی که او کاوی (شاعر) است. شاعران در میان انسان‌های فناپذیر هم یافت می‌شوند. پس چگونه می‌توانی خداوند را هم شاعر بنامی و از او سلب اعتبار کنی؟ یا شاید هم وقتی کاوی در مورد او به کار می‌رود، معنای خاصی دارد؟ این نکته را برآیم اندکی روشن‌تر کن.» کریشنا پاسخ داد: «شاعر تنها به معنی شعرگوینده نیست. بلکه یعنی کسی که از گذشته، حال و آینده آگاه است و این از صفات خداوند است. او دانای کل است. همه را می‌بیند. پس منشاء کاوی عبارت است از: ساروجنا-کرانتا-داریسی یعنی او که گام بعدی را می‌بیند. این خداوند است که در هر قلب سیر می‌کند و گام به گام دگرگون می‌سازد. او محرک همه موجودات است. او تکیه‌گاه نخستین است. او شاعر است. شعر او، همه این چیزهاست.» آرجونا باز پرسید: «خدایا، دومین چیزی که گفتی پورانا بود. گفتی که او پورانا یا قدیم است. اهمیت این کلمه در چیست؟» کریشنا پاسخ داد: «البته که خداوند قدیم است، اما او همان قدر که قدیم است، امروزی است. او سانانانا است یعنی کهن، پیش از آغاز. با این حال، او نوتانا نیز هست یعنی هر لحظه تازه. پورانا یعنی پورا-ناوامیتی یا همیشه دارای شکلی نو، تازه در هر دقیقه از گذشته و حال.»

«کلمه‌ی آنوساسیتا یعنی چه؟»

«ناوابسته، آزمون‌ناپذیر، استاد. او هدایتگر همه است. پنج عنصر از فرامین او اطاعت می‌کنند. آنها نمی‌توانند گامی از حدودش فراتر روند. همچنین، قوانین او جهان درون همه موجودات را اداره می‌کند، آنچنان که هیچ قانون انسانی نمی‌تواند. او در قلمروهای ذهن عمل می‌کند.»

«چهارمین سخنی که بر زبان راندی این بود که او آنورانیان یا لطیف‌تر از لطیف است.»

«لطیف...؟ شاید فکر کنی که لطیف نشان دهنده‌ی یک موجود بسیار ریز ذره‌بینی است. نه، نه. عبارت **لطیف‌تر از لطیف** یعنی تعین‌ناپذیر، عاری از کیفیات، چیزی که با چشم و گوش و سایر حواس قابل درک نباشد. هر چیز با کاهش تعیناتش لطیف‌تر می‌شود، و اگر آنها افزایش یابند، لطافت کاهش می‌یابد.»

«**سابدا** (صدا)، **اسپارسا** (مزه)، **روپا** (شکل)، **راسا** (لمس) و **گندها** (بو) خواص پنج عنصر یعنی **آکاسا**، **وایو**، **آگنی**، **جالا** و **پرتوی** [به ترتیب: آتیر، باد، آتش، آب و خاک] هستند. خاک دارای هر پنج خاصیت است. آب چهار خاصیت، آتش سه خاصیت یعنی **روپا**، **اسپارسا** و **سابدا**، باد فقط **اسپارسا** و **سابدا** و آتیر تنها یکی یعنی **سابدا** دارد. به این دلیل گفته می‌شود که هر یک از اینها لطیف‌تر از بقیه و آتیر لطیف‌تر از همه است.»

«بدیهی است که خاک همیشه ساکن است. آب، لطیف‌تر از اوست و جریان می‌یابد. آتش لطیف‌تر از آب است و صعود می‌کند. هوا که باز هم لطیف‌تر است می‌تواند به همه جا برود. آتیر تنها یک مشخصه دارد: **سابدا** لمس‌ناپذیر است و شکل، مزه یا بو ندارد. خداوند که در فراسوی این پنج عنصر است، هیچ یک از این تعینات را ندارد. او لطیف‌تر از لطیف است. او فراگیرنده است و در همه جا حضور دارد. این تعین است که چیزی را سنگین می‌کند. خداوند وزنی ندارد. پس او لطیف‌تر از هر چیزی است.»

«در مورد پنجمین صفت یعنی **ساروا-آدهارا** یا تکیه‌گاه همه. در اینجا دو گروه وجود دارد: **آدهارا** [زیربنا] و **آدهیا** [روبنا]. هر چه با چشم دیده و با گوش شنیده شود (همه آفرینش) **آدهیا** یا **روبنا** است. اینها همه ترکیبی از پنج عنصرند. خوب، پنج عنصر همگی **آدهیا** هستند چون بر **زیربنا** یعنی **براهمام** بنا شده‌اند. **براهمام**، تنها **زیربنا** است. او بر پایه‌ی دیگری استوار نیست چون دومی وجود ندارد. پس او **ساروا-آدهارا** است؛ یعنی پایه همه.

«ششمین موضوع را نیز برای تو روشن خواهم ساخت: **آچین‌تیا-روپام** یا شکل تصویرناپذیر. شکلی که نامتعین و تصورناشدنی است. چرا که او خارج از دسترس ذهن است و این ذهن است که تصویر می‌سازد، تعین می‌بخشد یا تصور می‌کند. پس **روپام** یا شکل او، **آچین‌تیا** یا غیر قابل تصور است. شاید در پذیرش این سخن تردید کنی. اما ذهن، ماده است. بی‌جان است. ناپایدار است. اما **براهمام** یا **پارام‌آتما**، **آگاهی ناب** است. ابدی است. جاودانی است. نابودناشدنی است. او و ذهن در دو قطب متضادند. ثابت و متغیر. آنها کاملاً متفاوتند. ذهن می‌میرد، او می‌ماند. ساکن و فعال ربطی به هم ندارند.»

«شاید از خودت بپرسی؛ پس سالک چه باید بکند؟ شگفتا، که او از امید بی‌بهره نیست. بگذار که او پارامآتما را چون تصویر ناپذیر، تصویر کند و همین کافی است. در اندیشه‌ای این چنین باش و حاصل به تو بخشیده خواهد شد. سالک باید نخست راه‌هایی را بیاموزد که اندیشه‌هایش باید بپیمایند.»

در اینجا آرجونا به کریشنا التماس کرد: «خدایا، بگذار پیش رویم. زمان بی‌وقفه می‌گذرد. ما نمی‌توانیم در این میدان جنگ بی‌حرکت بمانیم، بی آن که مسئولیتی داشته باشیم یا تصمیمی بگیریم. جنگ با آرواره‌های گشوده در برابر ما ایستاده و آماده فرو دادن و در هم شکستن ماست. من آماده‌ی اجرای فرامین توام که از سر لطف به من عطا می‌کنی. فقط تأخیر نکن و بی‌درنگ مرا از هفتمین صفت ساگوننا- نیراکارا آگاه ساز.»

«آری، هفتمین صفت این است: آدی‌تیا-وارنام یعنی او که چهره‌اش چون خورشید می‌درخشد. معنای آن این است: «او چون خورشید خودافروز است. ناوابسته است. او سرچشمه نور خویش است.»

او درخشش خورشید است. او خورشید را تابان می‌سازد. پس، آدی‌تیا نام دارد. حالا بی مقدمه به هشتمین صفت می‌پردازیم: تاماسه پاراستات یعنی آن سوی تاریکی. او ناظر تاریکی یا آجانا است. چرا که پارا یعنی ناظر، آن که تأثیر نمی‌پذیرد و هیچ تاریکی چون تاریکی آجانا نیست. او ژرفای بی‌پایان است بنابراین تاماسه پاراستات یعنی آن سوی مایا نام دارد.»

«آرجونا، فقط یک لحظه چشمانت را ببند. چه می‌بینی؟ تاریکی محض. چنین نیست؟ چگونه می‌فهمی که این تاریکی است؟ تو که نمی‌توانی تاریکی را ببینی. پس چطور می‌گویی تاریک است؟ چون در آنجا دو چیز هست: تاریکی و کسی که تاریکی را می‌بیند. چنین نیست؟ اگر تو خودت تاریکی هستی، چگونه می‌توانی تاریکی را ببینی؟ نه. تو بیننده‌ای بنابراین تاریکی نیستی. تاریکی چیزی است که دیده می‌شود. تو بیننده‌ای. ناظری.»

«حالا موضوع دیگری را در نظر بگیر: انسان اغلب خود را به عنوان نادان محکوم می‌کند، اما اگر او واقعاً نادان یا ابله است، چگونه می‌تواند نادانی خویش را تشخیص دهد؟ از کجا این دانایی را کسب کرده است؟ چه وقت این دانایی به دست آمده و چگونه؟»

«نادانی چیزی است که دیده می‌شود. دانایی، بیننده است. تو کسی هستی که تاریکی نادانی را می‌بیند. به همین طریق باید بر هر هشت صفتی که توضیح دادم عمیقاً تأمل کنی. این روش مراقبه صحیح بر خداوند است.»

آرجونا پرسید: «کریشنا، آیا تنها چنین مراقبه‌ای کافی است، یا باید مکملی هم داشته باشد؟»

«البته هنگام مراقبه، باید دقت کرد که ذهن تنها بر این امر تمرکز یافته باشد. ذهن نباید در تعقیب موضوعات گوناگون باشد. بلکه باید خویش را با عشق و پرستش (پریمای و بهاکتی) به آن یگانه برتر مرتبط سازد. معمولاً عشق انسان به امور ناپایدار و کمبها معطوف می‌گردد و او را در شکست و اندوه گرفتار می‌سازد. پس باید که عشق از چنین اموری برگرفت و آن را بر خداوند افکند.»

«گوش کن. اکنون در یک کلام به تو خواهم گفت بهاکتی چیست؛ بهاکتی یعنی همسانی کامل فعالیت‌های ذهنی شخص، با آرمان‌هایی که بر آنها تمرکز یافته است.»

در اینجا آرجونا سخن کریشنا را قطع کرد و پرسید: «خداوند، آیا این امر اصولاً ممکن است؟» کریشنا پاسخ داد: «بله، ممکن است، آرجونا. حواس را در اختیار بگیر. بگذار ذهنت تا آنجا که ممکن است پاک شود و صبر کن تا قلب خلوص یابد. اجازه بده هوا تا رفیع‌ترین نواحی سیرشا [ستون مهره ها، مسیر اصلی انرژی معنوی در کُندالینی‌یوگا] صعود کند، و فرد در حقیقت آتما قرار یابد. بگذار تا پراناوا (صدای اوم) در آخرین نفس، تنها کانون توجه باشد. چنین کسی به من می‌پیوندد. ذهن او با من یکی می‌گردد.»

در اینجا خواننده باید به آنچه خداوند به آرجونا می‌گوید دقت کند. خداوند از مهار حواس سخن می‌گوید نه تخریب آنها. مهار کردن یعنی تحت امر و مطیع فرمان داشتن. تخریب یعنی قطع فعالیت؛ فقدان عمل کامل. همچنین او می‌گوید: مهار همه حواس نه یکی دو تا. انسان باید تمامی حواسش را تحت امر خویش داشته باشد و آنها را تنها وقتی به کار گیرد که هدفی که برایش ساخته شده‌اند، وجود دارد. آنها نباید به حال خود رها باشند، فقط به این دلیل که متعلق به کسی هستند. به آنها وظایفی محول کنید که برایش طراحی شده‌اند ولی نگذارید ارباب‌تان شوند و نابودتان کنند. مراقب باشید که آنها دقیقاً در مسیر تعیین‌شده کار کنند. منظور خداوند این بود.

مطلب دیگری هم هست. تو خود باید بیندیشی و کشف کنی که چه چیز واقعاً قلبت را می‌گشاید و چه چیز آن را آشفته می‌سازد. سپس بی‌درنگ اولی را حفظ و دومی را رها سازی وگرنه چون میمونی دیوانه، سرگردان و آشفته در راه‌های انحرافی پیچ و تاب خواهی خورد. امروزه چه چیز اسباب این همه آشفستگی و ناخشنودی جمع‌کنیری از مردم است؟ استفاده نادرست از حواس، علت اصلی مشکلات آنهاست.

اگر بخواهی اشخاص متفاوت، هر یک از دری بخصوص که مناسب حال آنهاست به خانه‌ات وارد شوند، باید بر هر یک از آنها به دقت نظارت کنی و در هر مورد تصمیم بگیری. کسانی که باید از در خاصی وارد شوند، نباید از درهای دیگر استفاده کنند. اگر چنین شود صاحبخانه دچار ناراحتی، پریشانی و



بی‌نظمی خواهد گردید. راه عاقلانه این است که پیش از ورود اشخاص، تدابیری محتاطانه برای پیشگیری از بی‌نظمی اندیشیده شود، نه آن که پس از ورود اشخاص با کسانی که از درهای نادرست وارد شده‌اند درگیر شوی. در عمل، احتمال بروز خطا برای بار اول وجود دارد، اما قطعاً باید آنقدر در نظارت خویش دقت کنی که دیگر تکرار نشود. این روش بهتری است، هر چند که بهترین نیست.

بار دیگر، تردید در آرجونا سر بر آورد: اگر حواس بند و زنجیراند، پس چگونه اوم می‌تواند بر زبان جاری شود؟ کریشنا تردید آرجونا را دریافت و خود، موضوع را مطرح ساخت: «آرجونا، اوم در ذهن گفته می‌شود و نه از طریق زبان به عنوان یک اندام حسی.» سپس آرجونا پرسش دیگری پی افکند تا خویش را از تردید دیگری برهاند: «تو گفتی آنکه به جاپام (ذکر) می‌پردازد، از گناه پاک می‌شود، اما اگر جاپام فقط پاک‌کننده گناه است، پس برای آزادی (موکشا) چه باید کرد؟ به این ترتیب، جاپام از انجام آن ناتوان است یعنی جاپام نمی‌تواند کسی را به خداوند برساند.»

خداوند از ابراز تردید آرجونا شادمان بود: پارتا [از القاب آرجونا]، پرسش تو مهم است. اما باید بگویم، نیازی نیست موکشا به طور جداگانه و مستقل از امور دیگر جست‌وجو شود. اگر اوم تکرار شود و مقصود از آن یعنی خداوند، در نظر آید، او را به دست آورده‌ای. به عبارت دیگر آزاد شده‌ای.» آرجونا بر سخن خویش پای فشرد. او پرسید: «خداوندا، آیا جاپام می‌تواند ما را به هر دو نتیجه برساند؟ البته برای تو گفتن آن آسان است، اما وقتی که به جاپام یا دهیانام [ذکر و مراقبه] می‌پردازیم، آشفتگی آغاز می‌شود.» کریشنا پاسخ داد: «درست به همین دلیل از همان آغاز بر آبهی یاسایوگا یعنی اهمیت تمرین تأکید کردم. تمرین، تمرین مداوم تو را مطمئن خواهد ساخت که به هر دو هدف دست یافته‌ای: رهایی از گناه و آزادی. شاید هنوز اهمیت تمرین را نمی‌دانی. ای آرجونای نادان؛ آیا نمی‌بینی در همین جا چگونه تمرین، حیوانی را قادر به انجام چه امور دشواری کرده است؟ به این اسب‌هایی که به ارباب‌ات بسته‌اند و این فیل‌هایی که در میدان صف کشیده‌اند نگاه کن. آنان در جنگ چنان دستیارانی هستند که حتی انسان با ابزار برتری چون عقل نمی‌تواند باشد. دقت کن چگونه چنین چیزی ممکن گشته است. کجا فیل‌هایی که در جنگل زندگی می‌کنند، فنون نبرد را دیده‌اند؟ یا فکر می‌کنی نبرد در میدان جنگ طبیعت آنهاست؟ نه، مهارت امروز آنها، اثبات ارزش تمرین است.»

«همین گونه، در مورد فراخوانی ذهن از حواس، پیوسته به تمرین پرداز. سپس ذهن مهارت لازم را برای آزادی تو از اسارت خواهد آموخت. باید بگویم؛ آنان که با آخرین نفس خویش، اوم مقدس را تکرار کنند به من خواهند پیوست.» کریشنا این عبارت را با تأکید به پایان رساند.

آرجونا با تمامی شجاعت خویش پرسید: «خداوندا، این خوب است که اگر کسانی اوم را با آخرین نفس خویش ادا کنند به خداوند خواهند پیوست، اما آنهایی که چنین نمی‌کنند چه؟ تعداد آنها مسلماً خیلی بیشتر است. آیا آنها هیچ شانس برای رهایی ندارند؟ آیا در بارگاه خداوند تنها بعضی اجازه حضور می‌یابند؟ آیا تیره‌بخت و بیچاره هیچ جایگاهی ندارند؟ به من بگو آنها به کجا می‌روند؟ کجا آنها را می‌پذیرند؟»

«آرجونا، آگاه باش که در خطای بزرگی افتاده‌ای. خداوند میان ضعیف و قوی یا بالا و پایین تفاوتی قائل نمی‌شود. چنین چیزهایی هرگز به دیدگاه او راه ندارد. همه حق دارند به فیض او دست یابند. همه برای ورود به بارگاهش آزادند. دروازه‌های بارگاه الهی همواره بازند. در آنجا درباری نیست تا مانع ورود کسی شود. از ورود هیچ کس جلوگیری نمی‌شود و کسی هم به طور خصوصی دعوت نشده است. هنگام ورود، به همه خوشامد می‌گویند. اما چه می‌توان کرد اگر کسانی به دروازه نزدیک نشوند؟ کسانی که طالب گرما باشند، می‌روند کنار آتش می‌نشینند. آنها که دور ایستاده‌اند، از آتش تنها نور آن را درک می‌کنند. به کسی که دور ایستاده و اصرار دارد که آتش گرمی ندارد چه می‌گویی؟ بی تردید او نادان است.»

«همه‌ی کسانی که طالب حضورند، همه آنها که آرزومند ورود به بارگاه الهی‌اند و آنها که پیوسته در ذهن خویش برای دستیابی به این هدف می‌کوشند، به آنجا وارد می‌شوند و در آن قرار می‌یابند. ولی همه نمی‌توانند خداوند را در آخرین لحظه بخوانند. به این دلیل است که گفته شده، ذکر دائم خداوند آنچنان نیرومند است که او خود نزول می‌کند تا بار **یوگا-کشما** ی شما را به منزل برساند، یعنی شما را در همین جا و برای همیشه قرین سعادت سازد. البته این امر نیز، نیازمند تمرین طولانی است. تمرین معنوی یعنی همه چیز. تمرین پیوسته و قدرتمند.»

## فصل هفدهم

«هر کس به هیچ اندیشه‌ای جز **من** نپردازد، هر کس همواره به یاد **من** باشد، بی تردید آخرین **نَفَس** خویش را از مرکز سر رها خواهد ساخت و به **من** خواهد پیوست. **من** همان قدر به او نزدیکم که او به **من**. آرجونای عزیزم، چگونه می‌توانم کسی را فراموش کنم که هرگز فراموشم نکرده است؟ فراموشی، خطایی انسانی است، نه صفتی خداوندی. باید بگویم که هیچ نیازی به **یوگا** یا **تاپاس** [ریاضت] یا حتی **جنانا** [دانش الهی] نیست. اگر به دلیل شدت ضعف خویش یا احساس عدم نیاز به کوشش به دلیل توانایی خویش، همه آنها را رها کنید، اهمیتی ندارد. **من** به دنبال **یوگا** یا **تاپاس** نیستم. **من** تنها می‌خواهم ذهن شما بر **من** قرار یابد. ذهن خود را وقف **من** سازید. آن را به **من** تقدیم کنید. این تمام چیزی است که می‌خواهم.»

«در شگفتم که اگر سالکی نمی‌تواند لافل ذهن خویش را به خداوند تقدیم کند، پس سلوک او به چه کار می‌آید. اگر ادعا می‌کنید که ضعف ذهنی دارید، می‌پرسم: برای وقف خویش به آرمان‌های تو خالی، هوس‌های بیهوده خانوادگی، موفقیت و شهرت از کجا قدرت ذهنی می‌آورید؟ آیا نمی‌توانید این قدرت را به آن برترین تقدیم دارید؟ انسان به سادگی خود را به لذت‌های مهلک ظاهری تسلیم می‌کند، اما اگر از او بخواهند که افکار، احساسات و اعمال خویش را به آن قادر مطلق بسپارد، چنان به خود می‌پیچد و ناله می‌کند که گویی کوهی بر او فرو افتاده است. رستگاری در چشم او چنان ناچیز و کسب آن چنان آسان است که خرید سبزی از بازار سبزی فروشان. او برای رهایی از اسارت در جست و جوی راهی به همان سادگی است. او چندان مشتاق نیست، اما می‌خواهد بیشترین چیزها را از عرصه معنویت به چنگ آورد. او پیوسته در **تاماس** [هوس] فرو می‌رود، اما می‌خواهد که تنها از ثمرات **تاپاس** [کف نفس] بهره‌مند شود.»

«آنان که حقیقتاً مشتاق کسب نتیجه‌اند، باید بر همه موانع و وسوسه‌ها، تردیدها و ناامیدی‌ها چیره شوند و در اندیشه بر خداوند، پایداری کنند. سپس، خداوند از آنان جدا نخواهد ماند. او، سرانجام چنین سالکی را به مقام همانندی با خویش (من تو هستم، تو منی، ما یکی هستیم) نائل می‌سازد و سالک در این اتحاد دائمی باقی خواهد ماند. از این مقام با عنوان **آناتیاهاوا** [پرستش بی‌فاصله] یاد شده است.»

آرجونا پرسید: «تو می‌گویی که این **آناپا-بهاکتی** بسیار آسان است و نیازی به ابتلائات بزرگ ندارد. به علاوه، خاطر نشان می‌کنی که برای آنان که تو را بجویند، تو دست‌یافتنی هستی. خوب، واقعاً فایده دستیابی به تو چیست؟»

کریشنا لبخندی زد و گفت: «آرجونا، در اینجا چه کاری مفیدتر از این هست؟ این پیروزی مقدس از انسان فناپذیر، یک **ماهاتما** [روح بزرگ] می‌سازد. حالا شاید بررسی: ماهاتما شدن چه فایده‌ای دارد؟ پس گوش کن: ماهاتما بسیار فراتر از انسان معمولی است. این دوّمی، در بدن و جیوا [فردیت] جای دارد. او خود را با نفس و بدن یکسان می‌پندارد. با جزء، با **موج** پس دستخوش شادی و اندوه است. او با هر رویدادی بالا و پایین می‌رود و در میان لحظه‌های آرامش و توفان چون حبابی سرگردان است.»

«ماهاتما از هر دوگانگی آزاد است. او فراتر و پیشتر است. او خود را از همسانی با جزء رهانیده و در کل، در تغییرناپذیر، براهما-بهاوا [روح کلّی] نه جیوا-بهاوا [روح فردی] جای دارد. او می‌داند که آتما [روح] موجودیتی محدود نیست. حس می‌کند که روح در فراسوی همه حدود، گسترش می‌یابد. او نه در رخت است و نه آرزوها تحریکش می‌کنند. او آگاهی ناب را کسب کرده، که از وابستگی یا نفرت تأثیر نمی‌پذیرد. امروزه آنان که خود را چنین می‌نامند، قلب خالصی ندارند و آگاهیشان غبار گرفته از ناپاکی است. اما، پاک‌دلان تولد و مرگ دیگری ندارند. آنها مجبور به ظهور دوباره بر زمین نیستند. بدون دستیابی به آن خلوص، هر چه اعمال شایسته باشند، در هر مقام روحانی متعالی که باشی، هر چه بهشت باشکوهت ایمن باشد، نمی‌توانی از چرخه تولد و مرگ بگریزی. تنها آنان که همیشه در آن کلّ مقیم‌اند، به این **من** بی زمان دست می‌یابند و با **محو در من**، از زنجیر می‌رهند.»

در اینجا آرجونا بار دیگر تردیدی را بیان داشت که نگرانش ساخته بود. او پرسید: «اگر چنین است، چرا اوپانیشاد می‌گوید که آنها که به بهشت، یا **براهمالوکا** می‌رسند، نیازمند تولد دوباره نیستند؟ خواهش می‌کنم بگو دقیقاً چه کسانی از چرخه تولد و مرگ می‌رهند؟»

«آرجونا! در اوپانیشاد دو گونه آزادی مطرح شده است. **سادیوموکتی** [رهایی کامل، رهایی پیروزمندانه] و **کراماموکتی** [رهایی به کردار]. از سادیوموکتی با نام **کایوالیا موکتی** [رهایی به یگانگی، رهایی از طریق وحدت] هم یاد شده است. برای آن، نیازی نیست کسی هوس هیچ بهشتی داشته باشد. آن را در یک لحظه می‌دهند نه طی مراحل گام به گام. پس **آزادی ایمن**، تصرفی همیشگی است. انواع دیگر دستخوش دگرگونی‌اند. هنگامی که اثر پاداش اعمال به پایان رسد، بهشت پس گرفته می‌شود و زندگی

روی زمین بار دیگر آغاز می‌گردد. چنین ارواحی، محو شدن را نمی‌شناسند. تنها آنان که به کایوالیا [آزادی ایمن از طریق وحدت] دست می‌یابند، در ابدیت محو شده، با جهان یگانه می‌گردند.»

آرجونا حرف کریشنا را قطع کرد: «گفتی ارواحی که به کایوالیا می‌رسند نابود می‌شوند؟ درست است؟ یا تفاوتی میان محو شدن و نابود شدن - لایا و ناسام - هست؟»

«نه، پارتا. لایام همان ناسام نیست. محو شدن، نابود شدن نیست. محو شدن یعنی وقتی چیزی نادیدنی شود.»

«ولی وقتی چیزی نابود می‌شود هم نادیدنی می‌شود و دیگر اصلاً نمی‌توانیم آن را ببینیم.»

«اما اگر چیزی تنها به چشم نیاید، می‌توانی بگویی نابود شده است؟ نه. یک توده شکر یا نمک که در آب بیفتد نادیدنی می‌شود. دیگر آن را نمی‌بینی، اما آیا می‌توانی بگویی نابود شده است؟ یا می‌گویی حل شده؟ آن نمک یا شکر وجود دارد. طعم آب این را نشان می‌دهد. شکلش را از دست داده، اما در کیفیت خویش - درگونای خویش - حاضر است. جیوا [فرد] نیز به همین ترتیب در براهما [کل] محو می‌شود. او هرگز نیستی نمی‌پذیرد. هنگامی که فرد در کل محو نمی‌شود، در بهترین حالت میان زمین و آسمان (بهشت) سرگردان می‌ماند. او برای مدتی که شایسته آنست در بهشت می‌ماند و پس از آن دوباره بر زمین فرود می‌آید تا بار دیگر برای رستگاری بکوشد.»

آرجونا هنوز از تردید در رنج بود. او پرسید: «کریشنا، تو می‌گویی که هیچ بهشتی، حتی والاترین براهمالوکا نمی‌تواند انسان را از دور تولد و مرگ برهاند. پس آن راه متعالی رستگاری چیست؟ آیا می‌خواهی بگویی این مردمی که برای این بهشت‌ها می‌کوشند، فقط خود را سرگرم می‌کنند، نه بیشتر؟»

کریشنا پاسخ داد: «پارتا، فراتر از تمامی این بهشت‌ها، مقامی هست که هیچ بازگشتی نمی‌شناسد. راه‌های بسیاری به آن مقام منتهی می‌شوند. انسان، غافل از این راه‌ها و شادی و سرور آن مقام، در جست‌وجوی چیزهایی است که یا قلبی هستند و یا موقتی. او نمی‌داند چگونه میان راه درست و غلط تمایز قائل شود.»

«می‌خواهم بدانی که اکنون انسان در چهار طریق در حرکت است: ۱- کارما-آیتیا یا آن سوی کارما، بی‌تأثیر از کارما. ۲- نیشکاما کارما یا عمل بی‌هیچ آرزویی برای کسب ثمره حاصل از آن، کارما بدون هیچ گونه اشتیاقی به آنچه از آن به دست آید. ۳- ساکاما کارما یا راه عمل با آرزوی کسب نتیجه و برخورداری از آن و ۴- کارما-بهراشتا یا عملی که هیچ‌گونه قانون یا مهارتی نمی‌شناسد.»

«کارما- آتینا (نوع اول) همان **جیوان-موکتا** [زنده آزاد] است. همه اعمال چنین کسانی در آتش جنانا [دانش الهی] می‌سوزند. انگیزه‌های ایشان برای عمل، در خردی که از آن برخوردارند پاک می‌شود. آنان دیگر به امر و نهی نیازی ندارند. به تمرینات معنوی چون **دانا** (نیکوکاری)، **دهارما** (تقوی)، و **تاپاس** (ریاضت) محتاج نیستند. هر عمل، احساس یا اندیشه‌شان، الهی، مقدس، خردمندانه و سودمند به حال انسان‌ها است. بر هر زمینی که پا نهند، تقدس می‌یابد و هر کلامی که بگویند، کلام خداوند است. هنگام مرگ، جانشان بی‌نیاز از قلمروهای بهشتی است. آنان، هنگام دور افکندن جامه مادی، بی‌لحظه‌ای درنگ، در براهما محو می‌گردند. جیوی [فرد]‌هایی این چنین که هم اکنون شرح دادم، در حال حاضر در مقام کایوالیا- موکتی، **براهما-پراپتی** [مقام بی‌نشانی] یا **سادیو-موکتی** [رهای کامل] مقیم‌اند.»

«گروه دوم در نیشکاماکارما زبردستند. اینان، هوشیاران طریق آزادی‌اند که قصد کرده‌اند آن را به چنگ آورند. چون هر عمل را گامی در طریق وصول به خداوند می‌دانند، هرگز نمی‌توانند بدکار باشند. برای نتیجه به آینده چشم ندوخته‌اند. دادن یا ندادن نتیجه را به خداوند واگذار می‌کنند. آرزوهای دنیایی یا حتی آرزوی کسب لذات بهشتی تهییج‌شان نمی‌کند. هدفشان تنها این است: آزادی از بند جهان ظاهر. این گروه، بسته به میزان پایداری که در ایمان و عملشان دارند، به فیوضات الهی دست می‌یابند.»

«سومین گروه که به ساکاماکارما باور دارند، به هر عمل با آرزوی نتیجه آن دست می‌زنند. از آنجا که به ثمره موفقیت‌آمیز اعمال خویش چشم دارند، تنها به اعمالی می‌پردازند که شاستراها (کتب مقدس) تأیید کرده باشند. هیچ‌گاه از آنها گناه یا عمل ممنوعی سر نمی‌زند. آنان هر عمل را با پاداشی که به دنبال خواهد داشت، با سعادت‌ی که تضمین خواهد کرد، با بهشتی که ارزانی می‌دارد می‌سنجند. چنین کسانی هنگام ترک این جهان به **لوکا**‌هایی (جهان‌های فرا- خاکی) که می‌جُسته‌اند و برایش کار کرده‌اند وارد می‌شوند و برای مدتی که شایسته آنند در آنها به سر می‌برند. سپس به زمین باز می‌گردند.»

«چهارمین گروه را هیچ قانونی هدایت نمی‌کند. آنان هیچ‌هنجاری ندارند. هیچ تفاوتی میان پرهیزکاری و گناه، درست و نادرست و مناسب و نامناسب نمی‌شناسند. از جهنم نمی‌ترسند و از بهشت تصویری ندارند. ترسی از شیطان ندارند و احترامی برای خداوند قائل نیستند. به شاستراها بی‌اعتنائند و **دهارما** [تقوی] را نمی‌فهمند. بهترین تصویر از آنان، چهارپایانی در شکل انسانی است. اکثر انسان‌ها به این گروه تیره‌بخت تعلق دارند. آنان برای لذت‌های آنی، شادکامی‌های کوتاه، خوشی‌های موقت و راحتی‌های ناپایدار می‌کوشند. اشتباه بزرگی است اگر آنها را میمون‌های انسان‌نما بنامیم، چون میمون تنها از شاخه‌ای به شاخه‌ای یا از درختی به درختی می‌پرد. میمون پیش از آن که روی شاخه‌ای فرود آید، شاخه قبلی را رها

می‌کند. انسان بیشتر شبیه به هزارپایی است که از برگی به برگی می‌خزد و قبل از آن که بخش انتهایی‌اش برگی را رها کند، بخش ابتدایی‌اش را روی برگ جدیدی مستقر می‌سازد.»

«می‌گویند که انسان در طول یک زندگی با اعمال خویش، حتی پیش از ترک این جهان، تصمیم می‌گیرد که بار دیگر در کجا و چگونه متولد شود. مکان تازه برای او آماده است. بخش ابتدایی او قبلاً آنجاست. تنها پس از استقرار در آنجاست که او از نگه داشتن این دنیا دست می‌کشد. انسانی از این گروه در چرخه تولد و مرگ می‌گردد. برای تولد و مرگ باید لحظات متبرکی یافت که حیاتی خردمندانه و پایانی ارزشمند را تضمین کنند. این است که مردم می‌گویند: مرگ، شاهدهی بر خوبی است. حتی برای مرگ، باید لحظه مبارکی برگزید.»

آرجونا پرسید: «کریشنا، به من بگو چه هنگام باید بدن را به مرگ سپرد تا بتوان از چرخه تولد و مرگ گریخت؟ و چه هنگام باید از آن پرهیز کرد؟» کریشنا گفت: «پارتا، پرسش تو بسیار به‌موقع و به‌جاست. تو گاهی مرا از هوش خود شگفت‌زده و شادمان می‌کنی. در سایر اوقات از نادانی‌ات به خنده می‌افتم. خودپرستی و وابستگی‌ات علت این دگرگونی‌هاست. بگذریم. به پرسشت بپردازیم.»

یوگی‌هایی که به نیشکاماکارما می‌پردازند، در طول روز، در هنگام روشنایی، در نیمه روشن هر ماه و در شش ماهه اوتارایانا می‌میرند. آنان در نخستین مقام خویش، یعنی مقام آگنی یا آتش جای دارند. بنابراین راه آنان با عنوان دویانا - یا چون در وداها به آگنی، آرچی هم گفته شده - آرچی رادی مارگا، شناخته می‌شود. چنین یوگی‌هایی از پراکاسا (درخشش) بر می‌خیزند، در پراکاسا سفر می‌کنند و در پراکاسا محو می‌شوند. آنان به براهما می‌رسند و دوباره به دنیا نمی‌آیند.»

یوگی‌هایی که به ساکاماکارما می‌پردازند در دِهومای یعنی در شب، در نیمه تاریک هر ماه، و در شش ماهه داکشی‌نایانا می‌میرند. آنان از تاریکی دِهومادی - مارگا می‌گذرند و به سوارگا یا بهشت دست می‌یابند و در آنجا از لذاتی که مشتاق آن بوده‌اند و برایش کار کرده‌اند برخوردار می‌شوند. هنگامی که ذخیره شایستگی آنها به پایان رسد، دوباره تولد خواهند یافت.»

«هر دو گروه، یوگی‌نامیده می‌شوند. این دو گروه تا هنگامی که سالکی و رهروی در سیر معنوی

جهان هست، خواهند بود.»

«در اینجا طبیعتاً این سوال مطرح می‌شود: چرا نیمه روشن هر ماه متبرک است و نیمه تاریک آن نیست؟ دیگر این که، برای آنان که نه در تاریکی و نه در روشنایی، نه در روز و نه در شب می‌میرند چه اتفاقی می‌افتد؟ این پرسشی به حق است و هر کس حق دارد پاسخ آن را بداند.»

«اکنون، نخست باید بدانی که معنی سوکلا پاکشا یا چهارده شب روشن چیست؟ [این عبارت] یعنی نیمی از هر ماه که در آن نور ماه روز به روز در فزونی است. اما چه ارتباطی میان نور ماه و مرگ انسان هست؟ ماه، نماد ذهن انسان است. **ذهن (Mind=) (Manas=)** از **ماه (Moon=)** **تولد یافت**.» بنابراین، نیمه روشن هر ماه، نشان‌دهنده پیشرفت معنوی ذهن در طریق الهی است. ماه کامل، نشانگر وصول به هدف است. پس نیمه روشن، دوره‌ایست که در آن پیشرفت معنوی تحقق می‌یابد. ماه ظاهری، فرمانده بدن و خدای ماه به عنوان یک نماد، فرمانده ذهن است. شکوه روز افزون ذهن هنگام ادراک الوهیت درونی فرد، معنایی است که به وسیله عبارت **سوکلا پاکشا** [چهارده شب روشن] بیان می‌شود.»

«و اوتارایانا چیست؟ در این باره هم از تردید رها شو. عبادتی که با درک معنای هر یک از آداب مذهبی [به درگاه خداوند] تقدیم شود و ساده‌انایی که با عمل به مفاهیم هر گام، انجام پذیرد، موثرتر از هر چیز دیگر، قلب را پاکی می‌بخشد و زنجیرهای تردید را سست می‌کنند.»

«اوتارایانا، مدت زمانی از سال است که در آن هیچ لکه ابر یا وزش غباری، گنبد عظیم آسمان را نیالوده و خورشید در آن با تمامی شکوهش می‌درخشد. این معنای ظاهری آنست، اما برای این کلمه، معنای لطیفی هم هست. قلب، آسمان درون است. در آنجا خورشیدی می‌درخشد که بوده‌ی یا هوش است. وقتی ابرهای نادانی، غبار خودپرستی و دود وابستگی در این آسمان شناورند، خورشید هوش پنهان است و همه چیز تیره و تاریک به نظر می‌آید و خطا روی می‌دهد. اوتارایانا ی قلب، هنگامی است که آسمان درون، پاک از همه این چیزهاست و خورشید به تمامی می‌درخشد. باید عبارت **جنانا-بهاسکارا** یعنی **خورشید خرد** را شنیده باشی. خورشید، همواره با دانایی و هوش همراه است. وقتی کسی در حال درخشش خورشید دانایی در قلب پاکش می‌میرد، مسلماً می‌تواند از تولدی دوباره بگریزد. او راه آگنی را در پیش می‌گیرد، راه **آرچی-رادی** را و در براهما محو می‌شود.»

«آنان که در نیمه دیگر سال می‌میرند، یعنی در داکشی-نایانا، سرنوشت معکوسی دارند، چون قلب، پر از دود و غبار و ابر است. خورشید پنهان است و درخشش آن شکوهی ندارد و در نیمه تاریک ماه، ماه در نقصان است که نماد کاهش روز افزون اندیشه‌های الهی است. شب ماه نو در تاریکی کامل آغاز می‌شود، یعنی همه انگیزه‌های معنوی دچار شکست‌اند و دود ضخیم نادانی، تمامی ذهن را می‌پوشاند. این، معنی **کریشنا-پاکشا** است. کسانی که در چنین زمان نامتبرکی می‌میرند، به نتایج نامبارکی می‌رسند.»



## فصل هجدهم

«از آنجا که اوتارایانا-مارگا از درخشش قدسی جنانا روشن است، با عنوان سوکلا-مارگا یا راه سپید حرمت یافته است. **داکشی-نایانا مارگا**، ظلمتی لبریز از تاماس و آجانانا است و به همین دلیل راه تاریک یا **کریشنا مارگا** نام دارد. آنان که بدن را به دور می‌افکنند و در مسیر اوتارایانا سفر می‌کنند، در راه سپید گام می‌زنند و به مقام رهایی یا موکشا می‌رسند. مقامی که توهم را در آن راهی نیست، که جایگاه و سرچشمه بر اماندا است، که دیگر از آن به این دنیای نام و شکل، به این عرصه موجودات **جسم‌یافته** بازگشتی نیست. کسانی که بدن را در زمان **داکشی-نایانا** ترک می‌گویند و در امتداد راه تاریک پیش می‌روند، باید بار دیگر این قفس جسمانی را که دها نام دارد تحمل کنند و در معرض زاده شدن و مردن باشند.»

«اوتارایانا فقط دوره‌ای زمانی نیست. بلکه وضعیتی ذهنی است. آنان که بدن را در درخشش خودشناسی به دور می‌افکنند، در امتداد اوتارایانا-مارگا حرکت می‌کنند و کسانی که در جهل نسبت به واقعیت آتمایی خویش می‌میرند، در جاده **پیتریانا** یا **داکشی-نایانا** یا راه تاریک سفر می‌کنند.»

«در میان گوناها، ساتواگونا خالص و درخشنده و تاموگونا تاریک است، بنابراین آنها را با رنگ‌های متضاد سفید و سیاه مشخص می‌کنند. از طرف دیگر، دو **نادی** یا شبکه لطیف عصبی به نام‌های **ایدا** و **پینگالا** وجود دارد: **ایدا** به سمت چپ و **پینگالا** به سمت راست **سوشومنا** [ستون مهره ها] مرتبط است. **ایدا-نادی** مارگا طریق ماه و **پینگالا نادی** مارگا طریق خورشید است. یوگی‌ها رهرو طریق خورشیدند و دیگران مسافر طریق ماه به حساب می‌آیند. این جنبه دیگری از اسرار نادیدنی است.»

«پایان کار هر چه زاده شده، مرگ است. **سامیوگا** به **وی یوگا** منتهی می‌شود: ساختن باید به تخریب بینجامد. مقامی که آمدن و رفتنی نمی‌شناسد، مقام دیدار بر اهامام کیهانی است. زیرا، از آنجا که بر اهامام همه جا هست، کجاست مکان دیگری که آمدن از آن صورت پذیرد و رفتن به آن روی دهد؟»

«نیازی به تردید نیست که این مقام در دسترس همگان قرار دارد و همه می‌توانند به این پیروزی دست یابند. به این منظور هیچ تلاش غیرمعمول، هیچ خوش‌اقبالی عجیب و غریب یا مهارت ویژه‌ای لازم نیست. کافیست ذهن همواره بر پارامآتما متمرکز باشد. اگر خداوند بی‌وقفه در نظر باشد، ذهن پاک خواهد شد و پرده پندار خواهد گسیخت. این امر فی‌نفسه همان موکشا است. آخر مگر موکشا چیزی به جز **موها-کشایا**

یا سقوط توهم است؟ آن که به موها-کشایا دست می‌یابد به **براهمتوا** یا مقام براهمام می‌رسد و چنین کسی چگونه می‌تواند بمیرد؟ نام او اکنون جنانی است.»

در اینجا آرجونا پرسید: «کریشنا! من معنی چیزی را که تو جنانا می‌نامی درست نمی‌فهمم. آیا این همان دانشی است که از طریق گوش از معلم فرا می‌گیریم؟ یا دانش گرد آمده در شاستراهاست؟ یا دانش کسانی است که در عمل آموخته‌اند؟ کدام یک از اینها انسان را از اسارت می‌رهانند؟»

کریشنا پاسخ داد: «انواعی از دانش که اکنون برشمردی همگی در بعضی مراحل یا پیشرفت‌های معنوی شخص مفیدند، اما با هیچ یک از آنها نمی‌توانی از چرخه تولد و مرگ بگریزی. آنچه تو را می‌رهاند با عنوان **آنوبهاوا-جنانا** یا دانشی که تو خود از موده باشی شناخته می‌شود و تنها این دانش، یاور تو در کسب آزادی است. معلم می‌تواند طی این فرآیند کمک‌هایی به تو بکند، اما نمی‌تواند خود واقعی‌ات را به تو نشان دهد. تو باید خودت آن را ببینی. به علاوه، باید از گناهانی چون حسد رها شوی. تنها آنگاه می‌توانی تو را **پورناجنانی**، یعنی کسی که به جنانای کامل دست یافته نامید. تنها آن که از طریق این جنانا ایمان یافته، که برای کسب آن دعا می‌کند و با تمام وجود خواستار آن است موفق به ادراک من خواهد گردید.»

«او باید عاری از حسادت و دارای اشتیاق بی‌اندازه - یا **سِرادها**- باشد.» اشتیاق، حتی در انجام کوچک‌ترین اعمال انسان ضروری است. نه تنها انسان که پرنده و جانور، کرم و ویروس نیز باید مشتاق کامیابی باشند. وقتی نسبت به کاری اشتیاق یا سرادها نداری، نمی‌توانی در آن به نتیجه برسی.

«آرجونا! من ناظرم. از طریق من این توده پنج عنصر که **پراپانچا** نام دارد، تمامی این موجودات ثابت و متحرک شکل می‌گیرند. به علت من، پراپانچا به طرق گوناگون رفتار می‌کند. ابلهانی که نمی‌توانند مرا اساس متعالی و سرور تمامی عناصر - که همه تسلیم اراده من هستند- ببینند، مرا فقط یک انسان می‌شناسند. بعضی انسان‌های والا با احترام با من به عنوان براهمام در مراقبه‌اند، دیگران مرا در نام‌ها و اشکال گوناگون می‌پرستند و گروهی دیگر از طریق **جنانا-یجنا** [ایثار دانش] و **آتما-یجنا** [ایثار جان] به عبادتم مشغولند.»

«با هر نام، به هر شکل، مقصد هر پرستش منم. چرا که من هدف همه‌ام. من یگانه‌ام، دیگری نیست. من، خود، خویشتن را در نام‌ها و شکل‌های بی‌شمار خویش می‌پرستم. نه تنها چنین است، که من حاصل تمامی اعمالم، بخشنده میوه‌ام. پایه‌ام، محرکم، محرک همه چیز. چرا بازشماری و تکرار؟ من نیروی پشت سر تولد، وجود و مرگ هر چیز و تمامی حیاتم. من علت بی‌تولد و بی‌مرگم.»

«مرا بشناس، علّت اولیه را. این واقعیتِ موکشا است. آن که به این موکشا دست یابد، جیوان-موکتا [زنده آزاد] است. پس آرجونا، اگر کسی مشتاق جیوان-موکتا شدن و رسیدن به موکشا است، باید به چند نظم ساده تن بسپارد. او باید وابستگی به بدن را از بیخ و بُن ریشه‌کن کند.»

آرجونا با شنیدن این کلمات حرف کریشنا را قطع کرد و گفت: «کریشنا! آیا تو از ساده‌انای قطع کامل وابستگی چون نظمی ساده یاد می‌کنی؟ آیا می‌گویی عمل به آن ساده است؟ حتی مرتاضان بزرگ نیز این عمل را دشوار می‌یابند و تو آن را به راحتی برای آدم‌هایی مثل من تجویز می‌کنی؟ تو چنان از این کار سخن می‌گویی که انگار کار ساده‌ای است، اما این مجاهدتی عظیم است. چنین می‌اندیشم که با چنین پیشنهاداتی قصد آزمودن مرا داری. آیا من هرگز می‌توانم به چنین مقامی دست یابم؟ آیا می‌توانم رهایی را به چنگ آورم و به موکشا نائل شوم؟ خودم که امیدی ندارم.»

کریشنا می‌دید چگونه آرجونا پیوسته شجاعت خویش را از کف می‌دهد. او به آرجونا نزدیک شد و دستش را با اطمینان بر شانه آرجونا نهاد و گفت: «نباید چنین افکاری پریشان و ناامیدت کند. هیچ کس به محض شنیدن، ایمان نخواهد یافت. او باید شنیده‌ها را به یاری عقل بکاود. سپس خواهد دید که این نظم آنقدرها هم که تصور می‌کند دشوار نیست. برای قطع کامل وابستگی لزومی ندارد که موهایت را بلند کنی، ردای آخراپی بپوشی و بدنت را به پوست و استخوان بدل سازی. تنها کافیست هر عمل را چون هدیه‌ای به خداوند انجام دهی. بدون هیچ آرزویی. این راز رهایی است.»

«پرداختن به همه امور به این روش کار دشواری نیست. تنها وجود ایمان و اشتیاقی پایدار کافیست. البته، این کیفیات در انجام هر فعالیتی ضروری‌اند، بنابراین تصدیق می‌کنی که آنها در امور معنوی نیز، از ضروریات محسوب می‌شوند.»

«در میان سرسپردگان هر کس تمامی اعمالش را بدون هیچ اندیشه دیگری به من تقدیم کند، هر کس با من به مراقبه بپردازد، به من خدمت کند، مرا بپرستد، به یاد من باشد، بداند که همیشه با اویم. در این دنیا و در دنیای دیگر همواره در تدارک نیاز او هستم. من بار یوگا-کِشمای او را به دوش می‌کشم. آیا صدایم را می‌شنوی؟» کریشنا این سخنان را بر زبان آورد، در حالی که بار دیگر با دستی که بر شانه آرجونا می‌فشرده به قلب ناامید او شجاعت می‌بخشید.

این جمله که در آن خداوند حمل یوگاکشمای سرسپرده خویش را ضمانت می‌کند، محل سوء تفاهات بسیاری بوده است. حتی پاندیت‌ها، اگر از دیگران هم سخنی نگوئیم، در کشف اهمیت واقعی آن موفق نبوده‌اند. مفسران گیتا به این سخن به طرق گوناگون پرداخته‌اند.

این جمله، مقدس‌ترین جمله در گیتا و چون ناف در پیکر آن است. ناف ویشنو محلی بود که براهما از آن زاده شد و این آیه نیز، برای آنان که تشنه براهماجانا هستند، تجلی‌گاه اوست. اگر به دنبال این آیه عمل بیاید، تمامی گیتا ادارک خواهد گردید.

در مورد این آیه داستان‌های جالب و گوناگونی هست. یکی از آنها چنین است: روزی روزگاری پاندیتی فرهیخته در حضور **مهارجه** ای عالی‌مقام به یک دوره سخنرانی درباره گیتا مشغول بود. روزی نوبت به این آیه رسید: ... یوگاکشما...

پاندیت مذکور با اشتیاق بعضی از وجوه معنایی این آیه را شرح داد ولی مهارجه سرش را خاراند و گفت: «این معنی آن جمله نیست.» او بر سر درستی هر یک از توضیحات پاندیت با او به مباحثه پرداخت. پاندیت بیچاره احترام بسیاری در میان درباریان مهارجه کسب کرده بود و از طرف آنها به عناوین باشکوهی مفتخر شده بود. حالا هنگامی که مهارجه در حضور تمام درباریان خویش، توضیحات او را درباره این آیه با کلمه **نادرست** رد می‌کرد، پاندیت حس می‌کرد که خنجری در قلبش فرو می‌رود. او از درد این بی‌حرمتی به خود می‌پیچید. اما سرانجام بار دیگر شجاعت خویش را بازیافت و به کارش سر و سامانی داد و با استفاده از تمامی دانش خویش به سخنرانی فصیحی درباره معانی گوناگون کلمات **یوگا** و **کشما** پرداخت. ولی حتی این سخنرانی نیز مهارجه را قانع نکرد و او فرمان داد: «معنای این آیه را پیدا کن و آن را خوب بفهم و فردا دوباره نزد من بیا.» مهارجه پس از گفتن این کلمات از جای برخاست و به اندرونی رفت.

پاندیت حتی همان اندک شجاعت خویش را هم از کف داد و اضطراب بر جانش سایه افکند. این رفتار توهین‌آمیز متزلزلش ساخته بود. وقتی به خانه رسید کتاب گیتا را به کناری افکند و در رختخواب افتاد. زن او شگفت‌زده پرسید: «چرا امروز چنین اندوهگین از قصر بازآمده‌ای؟ چه اتفاقی افتاده است؟» سپس بارانی از پرسش‌ها را از سر نگرانی، یکی پس از دیگری، بر او فرو ریخت تا سرانجام پاندیت مجبور شد تمام ماجرا را شرح دهد. توهین‌هایی که به او شده بود، فرمانی که با آن مهارجه او را به خانه فرستاده بود و غیرو. زنش خاموش ماند و تمامی موضوع را به دقت شنید و پس از اندیشه‌ای عمیق گفت: «همین‌طور است. آنچه مهارجه گفته حقیقت دارد. هیچ یک از توضیحاتی که تو در مورد آن آیه داده‌ای درست نیست. چگونه مهارجه می‌توانسته آن را تأیید کند؟ خطا از توست.» در این لحظه پاندیت چون ماری که پا بر دمش بگذارند از جا پرید و غرید: «تو زن احمق چه می‌دانی؟ آیا عقل من از تو کمتر است؟»

آیا تو که همیشه به کار آشپزخانه، پخت‌وپز و پذیرایی مشغولی ادعا می‌کنی که بیش از من می‌دانی؟ دهانت را ببند و از پیش چشم دور شو.»

اما زنش کنار او ایستاد و گفت: «سرورم! چرا از شنیدن حقیقت این همه خشمگین می‌شوی؟ یک بار دیگر این آیه را مرور کن و به معنای آن بیندیش، سرانجام به پاسخ درست دست خواهی یافت.» ذهن شوهر با شنیدن کلمات نرم زن آرام گرفت.

پاندیت آغاز به تحلیل معنای هر کلمه آیه کرد. او به آرامی و به صدای بلند به تکرار معنای گوناگون کلمات پرداخت. زن مداخله کرد و گفت: «آموختن و تفسیر معنای کلمات چه فایده‌ای دارد؟ به من بگو وقتی نزد این مهاراجه بودی نیت تو چه بود؟ هدف تو چه بود؟» در این لحظه پاندیت دوباره خشمگین شد: «آیا نباید از این خانه و خانواده فرار کنم؟ چگونه باید خرج غذا و پوشاک و ملزومات دیگر تو و بقیه را تأمین کنم؟ البته به خاطر اینهاست که نزد او می‌روم. جز این، من با او چه کار دارم؟»

سپس زن گفت: «اگر درست فهمیده بودی که سرور ما کریشنا در این آیه چه گفته است، اشتیاقی به رفتن نزد این مهاراجه در تو به وجود نمی‌آمد. اگر خداوند را بی اندیشه دیگری می‌پرستیدی، اگر همه چیز را به او تسلیم می‌کردی، اگر ذهن تو در تمامی اوقات بر او تمرکز داشت، همان گونه که خداوند در این آیه تصریح کرده است او خود همه چیز را برای سرسپرده خویش فراهم می‌ساخت. تو این سه کار را نکردی. تو نزد مهاراجه رفتی با این عقیده که او همه چیز را فراهم می‌کند! این جایی است که بر خلاف معنای این آیه رفتار کرده‌ای. به این دلیل مهاراجه تفسیر تو را نمی‌پذیرد.»

آن حکیم بلندآوازه با شنیدن این سخنان مدتی خاموش نشست و به مرور کلمات زنش پرداخت. او به اشتباه خویش پی برد. روز بعد او به قصر نرفت. به جای آن خود را در خانه در پرستش کریشنا غرقه ساخت. وقتی شاه پرسید که چرا پاندیت نیامده، درباریان گفتند که او در خانه مانده و بیرون نمی‌آید. شاه، پیک فرستاد ولی پاندیت از بیرون رفتن احتراز کرد. او گفت: «نیازی نیست پیش کسی بروم. کریشنای من همه چیز را برایم فراهم می‌کند. او خود بار یوگا-کشمای مرا به دوش می‌گیرد. من ناسزا شنیدم چون مدتی از این امر غافل شدم. اشتیاق به کشف معنای گوناگون کلمات، کورم کرده بود. اگر من با حالت تسلیم، پیوسته به پرستش او پردازم، او خود تمامی نیازهایم را برآورده خواهد ساخت.»

وقتی پیک این پیام را به قصر برد، مهاراجه پای پیاده به اقامتگاه پاندیت شتافت. او به پای پاندیت افتاد و گفت: «از تو ممنونم که امروز، بدون ریا و در عمل معنای آیه‌ای را که دیروز شرح داده بودی، روشن

ساختی.» به این ترتیب، شاه به پاندیت آموخت که هر نوع تبلیغاتِ امور معنوی که از بوتهٔ عمل گذر نکرده باشد، تنها خودنمایی و جلوه‌گری است.

حتی امروزه، دانشوران بسیاری دربارهٔ گیتا سخن می‌گویند که اصول آن را در عمل منظور نمی‌دارند. ایشان فقط در انتشار پوستهٔ بی‌ارزش آن به دنیا مشارکت دارند. در معنای متن، حس کلمات و نه هیچ چیز دیگر. تلاش برای انتشار گیتا بدون عمل به آن، با تخریب هدف آن و توهین به کتابی مقدس یکسان است. اینان با عمل به گیتا در هر نفس خویش، به عنوان تاج تمامی کتب مقدس و کلمات جاری شده از لب‌های خداوند است که آن را ارج می‌نهند.

آنها آنقدر برای این کتاب احترام قائلند که اشاره به آن چشمانشان را پر اشک می‌سازد. کتاب را روی سر می‌گذارند، بر چشم می‌فشارند، در معابد جای می‌دهند و همراه با انفجاری عظیم از پرستش نمایشگرانه به آن پوجا تقدیم می‌دارند. تمامی این احترامات، همه این پرستش‌ها تنها برای کاغذ، برای کتاب است.

اگر ایشان واقعاً برای کلمات خداوند احترامی قائل بودند، باید می‌کوشیدند تا به محتویات کتاب عمل کنند. آیا چنین نیست؟ نه، آنها نمی‌کوشند. در آنها ذره‌ای عمل نیست. اگر عمل‌کننده بودند، هیچ یک از ایشان بابت انتشار آن تجربه پول طلب نمی‌کردند. بلکه تنها مشتاق فیض الهی می‌بودند.

امروزه حتی یک نفر در میان یک میلیون مفسر گیتا، کسانی که از مأموریت خویش در انتشار گیتا سخن می‌گویند، مشتاق فیض الهی نیست. نه، اگر آن شوق را می‌داشتند در اندیشه درآمد یا پول نبودند.

## فصل نوزدهم

امروزه تعداد سخنوران بی‌صلاحیتی که به انتشار گیتا می‌پردازند، فزونی یافته که پیامد آن، پیدایش انواعی از تفاسیر است که اکثراً از اصل بسیار دورند و بر اهمیت حقیقی گیتا سایه می‌افکنند. تفسیرها بیانگر سرشت و خلق و خوی نویسنده‌اند. وقتی عقیده‌ای در ایشان شکل می‌گیرد، می‌کوشند تا با استدلال‌های متناسب برجسته‌اش سازند و خطاهای دیگری را نیز، با آن اثبات نمایند. سپس همان‌ها در هر مجلسی طوطی‌وار تکرار می‌شود. هیچ کوششی در جهت عمل به گیتا و تبدیل آن به بخشی از زندگی واقعی صورت نمی‌گیرد. چنین افرادی خود را مفسر بزرگ گیتا می‌دانند و زیر بار سنگین القاب و عناوین گام بر می‌دارند. آنان با این فریب، خود را تباه و ایمان به گیتا را از درون تهی می‌سازند.

هر یک از کلمات خداوند برای عمل در زندگی واقعی بیان شده‌اند، نه برای این که به منظور کسب شهرت به گوش آدم‌ها فرو شوند. کسانی که به تفاسیر این گیتاشناسان گوش می‌سپارند نیز به تردیدی جدی دچار می‌شوند: آنها به سخن کسانی که گیتا را به عرش می‌برند، اما خود شیرینی آموزه‌هایش را نچشیده‌اند عمل نمی‌کنند. کلمات و اعمال بسی دور از یکدیگرند. ایشان دیگران را نصیحت می‌کنند اما نصیحت‌شدگان می‌بینند که معلمان، خود از آن درس پیروی نمی‌کنند. نه، نه حتی یک نفر در میلیون.

اشخاص بسیاری ادعا می‌کنند که تمامی گیتا را روی نوک زبانشان دارند، که می‌توانند هر آیه از گیتا را که بخواهید، فقط با تعیین شماره فصل و ردیف آن برایتان از بر بخوانند، یا می‌توانند شماره فصل و ردیف هر آیه‌ای را که بخوانید تعیین کنند. وقتی چنین حکیمانی به نمایش می‌پردازند خنده‌ام می‌گیرد. بیچاره زبان که باید این همه بار را روی نوک خود تحمل کند بدون این که هیچ یک از آنها در زندگی واقعی جذب شده باشند. یک صفحه گرامافون به همان خوبی تکرار می‌کند و به همان اندازه هم برای خودش مفید است. بی‌تردید عمل به یک جمله سودمندتر از آموختن تمام جملات از روی عادت و سپردن آنها به حافظه است. آرجونا درستی هر کلام کریشنا را با عمل خویش اثبات کرد. بی‌ریایی او، فیض کریشنا را نصیب او ساخت.

متأسفانه امروزه حتی پاندیت‌های بسیار دانشمند نیز، از شادی ناشی از عمل به حتی یک کلمه از گیتا غافلند. پس درباره نامآموختگان نادان چه می‌توان گفت؟ خلاصه این که، حتی مفسرین نام‌آور گیتا در آموزش آن خطا می‌کنند و عملشان بر خلاف پیام گیتا است. هر یک از ایشان نُتی موهوم به آواز خداوند

می‌افزایند تا مهارت فنی یا تمایلات دلخواه خویش را نمایش دهند. بیاید به یک نمونه از این نوع بپردازیم. در دهمین آیه از فصل ششم گیتا به صراحت آمده که **پاری‌گراها** گناهی بزرگ است.

پس، کسانی که گیتا را به عنوان قانون پذیرفته‌اند باید بر اساس آن از پاری‌گراها بپرهیزند. آیا چنین نیست؟ **پاری‌گراها** یعنی [برای دعوت به خداوند] **چیزی گرفتن**. حتی اگر برای رفع نیازهای اولیه یا حفظ دهارما باشد. با این حال، این مفسران، ۹۹ درصد از هدایا را می‌پذیرند. ممنوعیت پاری‌گراها، همه اشکال آن را در بر می‌گیرد و هیچ‌گونه شرایط خاص و استثنایی هم وجود ندارد. با این همه، برای **گیتا-یجنا** [قربانی برای گیتا] اعانه و اشیاء درخواست می‌شود. **طی هاراتی** [گل ریزان] تحت عنوان **هدیه**، به عنوان هزینه‌های **گیتا پراچاراکا** [تفسیر گیتا]، به نام نذر یا **کانوکا** برای گورو پول دریافت می‌شود. مثل مراکز سرگرمی (تئاتر و سینما) برای سخنرانی بلیط فروخته می‌شود. کسانی که چنین کارهایی می‌کنند، به کلمات کریشنا ایمان ندارند، چون اگر ایمان داشتند در جهت خلاف آن رفتار نمی‌کردند. اگر می‌فهمیدند که این کار خطاست، برای انجامش دچار وسوسه نمی‌شدند. ایشان آیه را تفسیر می‌کنند و می‌پندارند که وظیفه آنها پایان یافته است. آنها نیازی به پیروی از توصیه‌های آن آیه نمی‌بینند. این روح زمانه است. چرا که اکنون عصر ریاکاری است. مردمی که چنین **گیتا-پراچار** [مفسرین گیتا]هایی را می‌بینند، نخست ایمان خویش را به **پراچاراک** [تفسیر] و سپس به خود گیتا از کف می‌دهند. چنین تبلیغاتی در میان تظاهر و غرور محض ناپدید می‌شود.

آموزه‌های گیتا نمی‌گویند که به کتاب احترام بگذارید. هزاران نفر هنگام دیدن کتاب‌های مقدس مانند گیتا، **رامایانا**، **بهاگواتا**، **بهاراتا** و غیره سر خم می‌کنند، آنها را بر چشم خویش می‌نهند، به گردن می‌آویزند، در محلی خاص در معبد می‌گذارند و از سر احترام گل‌های بسیار بر آن می‌ریزند. اینان چشم‌بسته می‌نشینند و همراه با اشک‌های غلطان بر گونه، آن قدر در برابر کتاب به خاک می‌افتند و بر می‌خیزند تا از خویش احساس رضایت کنند. همه این احترامات برای یک مشت کاغذ است نه برای محتویات کتاب‌ها، یعنی اموری که با آنها درگیرند.

آنچه باید بر سر نهاد وزن کاغذ نیست، بلکه پیام درج شده در آنست. ارزش در خود کتاب نیست، بلکه در موضوع آنست. مجلّات محترم نیستند، بلکه مفاهیم ثبت شده در آنها محترمند. آنها را در محراب نباید نهاد، بلکه در قلب باید جای داد. چرا که تنها در این صورت مولف گیتا تا ابد محترم خواهد ماند. ذهن با هیچ یک از این احترامات خارجی چون: حفظ کردن به عادت، پرستش در معابد، گذاشتن روی سر، نهادن



بر چشم و مانند آنها از خودپرستی یا بدخواهی پاک نخواهد شد. بگذارید تا پیام به قلبتان راه یابد، آن را به عمل در آورید و طعم شادی ناشی از آن را بچشید. این راه بزرگداشت گیتا است.

اگر لذیذترین غذا را روی سر بگذارید یا بر چشم نهدید یا به آن تعظیم کنید، هرگز گرسنگی شما را فرو نمی‌نماید. گیتا نیز این چنین است. گیتا غذایی لذیذ، سرشار از دانه های شیرین بهاکتی، جنانا، کارما (عمل) و وایراگیا است. آن را بچشید، از آن بیاشامید. یک جرعه کافیهست. انسان گرسنه به همه محصول مزرعه نیاز ندارد. یک مشت برنج کفایت می‌کند. آدم تشنه نیازمند به نوشیدن [رودخانه] **گوداوا**ری نیست. یک لیوان آب کافیهست.

برای آن که گرسنه خداست، نیازی به جذب تمامی گیتا نیست. می‌توان تنها با عمل به یک آیه آن، گرسنگی را برطرف ساخت. در یک قوطی کبریت، چوب کبریت‌های زیادی هست. اگر بخواهید آتش روشن کنید فقط یکی کافیهست. می‌توانید، با مراقبت و پشتکار، همان شعله کوچک را به آتشی بزرگ مبدل سازید. لازم نیست تمام چوب کبریت‌ها را آتش بزنید. در گیتا هفتصد چوب کبریت هست. با هر یک از آنها می‌توان شعله جنانا را برافروخت. یکی را به سنگ عمل بکشید. همین کافیهست.

پس گیتا باید در مسیر خودشناسی به کار رود. این هدف مقدسی است که گیتا برای آن طرح شده است. هر استفاده دیگری از آن، اشتباه بزرگی است. هر تلاشی برای به کار گرفتن گیتا در جهت کسب شهرت و موقعیت، عنوان و خودنمایی، به جز نشانه خودپرستی نیست. چنین کارهایی توهین به مقدسات است. باید از این **گرانتهای [گل]**، **گاندهای [عطر]** آن استخراج شود. این آزمون حکمت است. این عطر، عصاره کتاب است. از طرف دیگر، نباید **ماستاکا** را به **پوستاکا**، مغز را به پوست تبدیل کنید.

خدا را در سنگ ببینید. خدا را به سنگ بدل نکنید. این دیدگاه، برترین آرزوست. سنگ را باید الهی و سرشار از خدا دید. واقعیت نیز همین است. این دیدگاه، هدیه‌ای است گرانبها که خداوند به مردم این سرزمین هدیه کرده است. مروارید روی امواج اقیانوس شناور نمی‌ماند. پس اگر مشتاق مروارید هستید به ژرفای خاموش دره‌های کف اقیانوس فرو روید. مردم این سرزمین قرن‌ها خداوند را به این طریق، **جُسته‌اند**.

عمل به دهارما، بدن است. ادراک خداوند، قلب آنست. این حقیقتی است که مردم این سرزمین را برانگیخته تا بکوشند و خود را نجات دهند. آنان برده زرق و برق ظاهری، آراستگی خارجی یا آسایش مادی نیستند. بلکه به دنبال کشف آتما یا اساس، با چشم درون و گسترش عدم وابستگی‌اند. با این حال،

امروزه مردم بهارات با چنین طبیعت باشکوهی، مجذوب پیشرفت مادی و امور ظاهری شده‌اند. این مصیبتی بس تأسفبار است.

کسانی که با هدف کسب پول در کار تفسیر گیتا هستند، از خداوند دور می‌شوند. شاید آنها برای کار خود دلایل بسیاری بیاورند، اما بی‌تردید، کسی که واقعاً به گیتا ایمان دارد یا واقعاً به آموزه‌های آن وفادار است، نمی‌تواند توجیحات آنان را بپذیرد. گیتا به منظور تقویت دهارما سخن می‌گوید نه دهانام. او در خدمت تشویق خوبی است نه گرد آوردن کالا. جمع‌آوری پول به نام معبد کریشنا یا راما یا مندییر [معبد] برای گیتا، نشانه دیگری از کاهش ایمان به خداست. خانه ساختن برای خدایی که همه جا حاضر و نافذ است، امر بیهوده‌ای است. قلب، خانه شایسته‌ایست که کریشنا یا گیتا باید ساکن آن باشند. سرهمبندی ساختمانی مصنوعی که بی‌تردید در طول زمان نابود می‌شود، برای آن جاویدان مطلق، خداوند فناپذیر، چه بی‌تناسب است. البته شاید این امور تا مرحله‌ای لازم باشند، اما در این حالت نیز خردمندانه‌تر آنست که از معابد کهن که موجودند نهایت استفاده صورت پذیرد. در ساختن معابد تازه و تخریب کهنه‌ها همان حماقتی هست که در کشتن گاو و بخشیدن کفش‌های ساخته شده از پوست او وجود دارد. آسایش جهان در بازسازی معابد کهن، نه خلق معابد تازه نهفته است. در ادوار کهن ستایش خداوند بر اساس آیین‌های سختگیرانه شاستری صورت می‌گرفت، بنابراین معابد کهنه مقدس‌ترند. نیروی تابناک آنها هنوز بر این سرزمین نثار می‌شود. هر چند اکنون گروه اندکی از آن بهره می‌گیرند.

ریشی‌های گذشته با تحمل سختی‌ها، وابستگی خود را از جهان قطع می‌کردند و حتی در راه جست‌وجوی اسرار رستگاری فردی و ارتقاء جامعه، بدن‌های خویش را خرد می‌ساختند. آنها اصول و قوانینی را هنما برای زندگی به جا گذاشتند که عملی و ساده هستند. اکنون حتی این قوانین نیز نادیده گرفته شده یا بد فهمیده می‌شوند. اصول و قوانین تازه‌ای تحمیل شده که این اصول گرانبها را پنهان ساخته‌اند. وقتی که کهنسالان، گوروها و پاندیت‌ها این روش‌های تازه رفتار را پذیرفته‌اند و آن را محترم می‌شمارند، دیگر چگونه بهارات می‌تواند دهارما کشترا [کشتزار درستی]، یوگا کشترا [کشتزار طریقت] و تیاجا کشترا [کشتزار نور] باقی بماند؟ سقوط آرمان‌ها توضیح می‌دهد که چرا این سرزمین که واقعاً آناپورنا بوده است، که همه کودکان خویش را تغذیه می‌کرده، امروزه برای غذا ناله می‌کند. در گذشته، تجربه رویداد مقدس شیوا هام، من شیوا هستم... در هر کوه و دره، هر غار، هر معبد و ساحل هر رود، بازتاب می‌یافت اما اکنون فریاد همه، ساوو هام، ساوو هام، من مرده‌ام- شده است.

این سرزمین، شادی کهن خویش را از کف داده و در تهاجم ناآرامی است. اینجا خانه خودبزرگبینی و دنباله‌رو خودنمایی‌های توخالی گردیده است. برای مقابله با این گرایش‌ها، گسترش معرفت معنوی توسط اشخاصی که واقعاً شادی حاصل از ساده‌انان را چشیده باشند، بسیار ضروری است. همه کس، از فرد ساده بی‌سواد تا پاراماها‌مسا، باید این نیاز را تشخیص دهند. همه باید ایمان به گیتا را بپرورند و آن را سخن معتبر خداوند بدانند.

خداوند اطمینان داده است: «من بار آسایش شما را در اینجا و پس از آن به دوش خواهم کشید.» او داوطلبانه این کار را پذیرفته است. اما انسان‌ها و جویندگانی که می‌خواهند از این [پیمان الهی] بهره بگیرند باید طبق فرمان [خداوند] زندگی کنند. آنان باید به راه‌های گفته شده وفادار بمانند و اگر حس کردند به آنها کمکی نمی‌شود، تنها باید زندگی خویش را بکاوند تا کشف کنند که از کدام فرامین او در مورد نحوه زندگی دور گشته‌اند. آنها به این آزمون نمی‌پردازند. گذشته و آینده را فراموش می‌کنند و فقط از اندوه لحظه‌ای خویش شکایت دارند، غافل از این که علت در بی‌توجهی گذشته و جهل به آینده است. ریشه رنج آنان در اینجاست.

در حالی که این ضمانت وجود دارد، شرایط مقدم بر آن نیز در همان آیه آمده که باید به خاطر سپرده شود. یوگاکشما... تاج این شرایط و میوه نهایی آنست. ضمانت، چون سر است اما هیچ سری بدون سایر اندام‌ها کار نمی‌کند. چسبیدن به سر، جدا از گردن و شانه‌ها و اندام‌های دیگر، مانند اطمینان به کلید است وقتی گاوصندوق را دزدیده‌اند. پس از آن که گنج به سرقت رفت، کلید چه فایده‌ای دارد؟ شرایط تحقق آن ضمانت، اینهاست: **آنانیا-چینتا** و **اوپاسانا**. مراقبه بر خداوند بدون دخالت اندیشه‌های دیگر و پرستش مُدام. در غیاب مراقبه پیوسته، وقتی که پرستش با تسلیم بی قید و شرط وجود ندارد، چه توجیهی برای شکایت از خداوندی که باری را بر دوش نمی‌گیرد هست؟

شما به دیگران تسلیم شده‌اید. شما از دیگران طلب می‌کنید و ایشان را می‌ستایید. شما در افکار دیگر غرقه‌اید. پس او چگونه می‌تواند بار شما را به دوش بگیرد؟ شما به دیگران خدمت می‌کنید و از خداوند پاداش می‌طلبید. چگونه این آنانیا-چینتا، یا وفاداری خدشه‌ناپذیر است؟ اگر کسی خدمتکار شاهی است، باید با تمام وجود به او خدمت کند. اگر او به شاه خدمت کند ولی عاشق خانواده شاه باشد، به رفتار او نمی‌شود وفاداری خدشه‌ناپذیر گفت. به کسی خدمت کنید که عاشقش هستید. به کسی عشق بورزید که به او خدمت می‌کنید. این راز **ساراناگاتی** یا تسلیم است. **ویاسا** تاج گلی زیبا می‌سازد، و این آیه، در رأس آنست. این آیه، گوهری [بی نظیر] در مرکز سنگ‌هایی گرانبها است.

کلمات **یوگا** و **کشما** که در اینجا توسط خداوند به کار رفته‌اند، به این معنی‌اند: **یوگا** یعنی کسب چیزی دلخواه و **کشما** یعنی حفظ آن چیز. نظمی که حافظ آن امر خواستنی است، **آنایاچینتا** یا مراقبه انحصاری بر خداوند نام دارد. این عمل، ذهن را پاک ساخته، از شما بهاکتا می‌سازد. بهاکتا به این نشانه‌ها شناخته می‌شود: او از خداوند سخن می‌گوید، درباره خداوند آواز می‌خواند، تنها خداوند را می‌بیند، با خداوند کار می‌کند و با خداوند اوقات فراغت خویش را می‌گذراند.

چنین کسانی نیاز به انجام یجنا یا یوگا ندارند. در مورد آنها، پرداختن به امور شایسته و نیکوکاری لازم نیست. ایشان نیازی به رفتن از مکانی مقدس به مکان مقدس دیگری ندارند. چرا باید غمگین باشند اگر چیزی از کف بدهند یا شکایت کنند از این که خداوند فرصت یا وسیله انجام کاری را به آنها نداده است. چنین کسی بر چیزی پافشاری نمی‌کند یا برای چیزی خود را به آب و آتش نمی‌زند. هر چه از ذهن برآید را با سادها‌نا پاک کن و به خداوند تقدیم دار: خداوند همه چیز را شادمانه می‌پذیرد. شاید خود را در اعمالی درگیر سازید که **خوبی** نام دارند، اما اگر ذهن شما پاک نباشد، اگر کشتی را با اندیشه خدا آب‌بندی نکرده باشید، همه آنها آلوده و مسموم خواهند شد.

ببینید چگونه مشتی برنج پخته که **کوچلا** با ذهنی پاک به خداوند هدیه کرد، خداوند را خشنود ساخت. تجارب **ویدورا** و **دروپادی** را در اشعار حماسی و **پورانا** ها بخوانید. آنها چه چیزی به خداوند هدیه کردند؟ ویدورا فنجانی فرنی و دروپادی فقط یک تکه برگ کوچک برای پیشکش داشتند. اینها ظاهراً چنان بی‌ارزشند که حتی نیم سکه هم نمی‌ارزند. اما ببینید خداوند چه بهایی در برابر آنها پرداخت. او **قیمت** اشیاء را نمی‌سنجد. او احساسی را می‌سنجد که محرک عمل است. پس **احساس** خود را پاک سازید تا شایسته فیض او باشید.

## فصل بیستم

گیتا به روشنی اعلام می‌دارد که تنها هرودای- پوشپا (قلبی نیلوفرین)، یعنی قلبی به دور از ناپاکی‌ها، که در ماناسا- ساروار یا آب‌های ذهنی زلال می‌روید، سزاوار تقدیم به خداست. این است که کریشنا به آرجونا می‌گوید: «برادر خوانده‌ی عزیزم، هر کاری می‌کنی، هر هدیه‌ای می‌بخشی، هر غذایی می‌خوری آنچنان کن که گویی آن را به من هدیه می‌کنی. همه کار را با روح پیشکش به خداوند و چون پرستش او انجام بده. چرا که تنها چنین اعمالی به من می‌رسند. من برای هیچ نامی [از نام‌های خویش] برتری قائل نمی‌شوم. همه‌ی نام‌ها، نام من هستند. من دوست و دشمنی نمی‌شناسم. من ناظر تأثیر ناپذیرم. من با تمامی کسانی که به من خدمت کنند و از آن خدمت شادمان شوند، همراهم.»

این سخنان در ذهن آرجونا تردیدهایی به وجود آورد. او پرسید: «کریشنا! تو می‌گویی که هیچ تفاوتی قائل نمی‌شوی، که نه دوستی داری و نه دشمنی. پس چرا گروهی شادند و گروهی ناشاد. بعضی ذهن و بدنی قدرتمند دارند و بعضی دیگر ضعیف و مریض‌احوالند. بعضی فقیر و بعضی ثروتمنداند؟ علت پشت تمام اینها چیست؟ اگر تو بر فراز هر تفاوتی از هر نوع قرار داری، چرا نمی‌توانی همه را در وضعیت یکسانی قرار دهی؟ اگر واقعیت‌ها را همان‌طور که هستند ببینی، باور کردنش دشوار است که تو از بالا و بدون هیچ تبعیضی به همه نگاه می‌کنی.»

کریشنا به این تردید که ذهن آرجونا را به خود مشغول ساخته بود خندید و گفت: «من فقط حقیقت را می‌گویم. من سخنانم را در جهت موافقت یا مخالفت تو تنظیم نمی‌کنم. من از موافقت تو سربلند و از مخالفت اندوهگین نمی‌شوم. اما همه با من یکسان نیستند. دیده‌ای که در فصل سرما دهقانان شب‌ها دور آتش می‌نشینند، اما تنها کسانی که نزدیک آتشند از گرما بهره می‌برند. آنان که دور از آتش نشسته‌اند در معرض تاریکی‌اند. اگر اشخاصی دور از آتش بنشینند و از عدم دریافت گرما و رنج تاریکی شکایت کنند، می‌توانی آن را به تبعیض‌گذاری آتش نسبت دهی؟ این استدلال که آتش با افراد متفاوت رفتار یکسانی ندارد بی‌معنی است.»

«انوار تصویر الهی نیز چنین است. اگر جوینده‌ی آن باشی به آن نزدیک می‌شوی و همان‌جا می‌مانی. همه به یکسان حق دارند چنین کنند و آتش را شعله‌ورتر سازند. بنابراین، چه بسا بر روشنی و گرمای آتش بیفزایند. آتش، بی‌طرف است. تفاوت در بهره جستن از او و بزرگتر ساختن توانایی او جای دارد. من آن

تابشم. در من هیچ گونه تبعیضی نیست. در دسترسی به من و کسب فیض از من همه شانس، فرصت و حقی برابر دارند. تمایزها و تفاوت‌ها نتیجه‌ی خطای سالکان است. آنها عیوب من نیستند.»

آیا به کلمات عاشقانه‌ی کریشنا، به باران فیض او توجه کردید؟ کلمات او چه حقیقی‌اند. واقعاً مردم خطاهای خویش را نمی‌بینند. آنان در جست‌وجوی خطای دیگرانند. اگر خداوند خطاکار می‌بود، چگونه دنیا پدید می‌آمد و باقی می‌ماند؟ خداوند همه را برابر می‌بیند. قلب او همه را عاشقانه می‌پذیرد. به این علت است که جهان از آرامش و کامیابی برخوردار است. شاید پزشک برای دلگرمی بیمار بگوید که او تب ندارد اما درجه‌ی حرارت سنج که نمی‌تواند دروغ بگوید. خداوند، احساس درونی را می‌داند و به آن واکنش نشان می‌دهد نه به تظاهرات خارجی. او هرگز اشتباه نمی‌کند و فریب نمی‌خورد. دنیا فقط تظاهرات خارجی را می‌بیند. تنها راهنمای او همین است. در آب قدم بگذار، تنها آنگاه عمق آب را خواهی دانست. بچش، اگر می‌خواهی مزه را بفهمی. وقتی مردم بدون به آب زدن و چشیدن داوری می‌کنند، چگونه می‌توان سخنان ایشان را حقیقت دانست؟ اگر خداوند تبعیضی قائل می‌شد، چگونه می‌توانست سعادت **سایوگیا** را به دختران گاو بان **برینداوان** عطا کند؟ آیا **ساباری** را در بخشی از میوه‌ها سهیم می‌ساخت؟ آیا **جاناکا** برهما جنانی می‌شد؟ آیا **ناندانا** می‌توانست به مشاهده‌ی تصویر الهی توفیق یابد؟ آیا پراهلادا و **ویبیشانا** می‌توانستند به خداوند نزدیک شوند؟ آیا **هانومان** به عنوان پیک راما پذیرفته می‌شد؟ آیا **المیکی** قادر بود حماسه‌ی عظیم رامایانا را بنگارد؟ آیا در هیچ یک از اینها تبعیضی در رفتار خداوند مشاهده می‌شود؟ یا بالعکس، ثابت می‌کنند که در او چنین گرایشاتی نیست؟ اینها نمونه‌هایی از پریمای الهی یا محبت یکسان او به همگان هستند.

**مانامانا- بهاوا- مدبهاکتو- مدیاجی- مام- ناماسکورو**. این فرمان خداوند دقیقاً به این معنی است: «ذهن خود را بر من استوار گردان، مرا از صمیم قلب پرستش کن، به من سجد کن، تمام اندیشه‌ها، کلمات و اعمال را به من هدیه کن. پیوسته به من عشق بورز.» این فرمان اوست. پس او اعلام کرده است آنچه بیش از هر چیز دیگر از شما می‌خواهد، **ذهنی پاک و عشقی نیالوده** است.

کسی که در **مانا واتوا** (بشر بودن) غرقه است، نمی‌تواند به **مادهواتوا** (خدا بودن) برسد. برای مادهوا شدن باید به مادهوا- تاتوا برسید. برای دیدن تاریکی، باید در تاریکی باشید. برای دیدن نور باید چراغی بیفروزید. برای ادراک عقل، باید صاحب عقل باشید. اگر پیوسته به امور بشری بپردازید، چگونه درخشش الوهیت را ادراک خواهید کرد؟ برای خدا شدن باید همیشه به یاد خدا باشید. خدایی عمل کنید، خدایی رفتار کنید. سلیقه، محیط و احساس همگی باید در خدمت آن هدف یگانه باشند. تنها آنگاه، اصل به چنگ می‌آید.

بر پایه‌ی این حقیقت است که کریشنا اینچنین ادامه می‌دهد: «آرجونا! جنانی‌ها حتی از خدایانی که بر انسان برتری دارند، والاترند. اما این جنانی‌ها نیز نمی‌توانند خداوند را به طور کامل ببینند. پس چگونه انسانی معمولی مثل تو قادر به ادراک او خواهد بود؟» آرجونا با شنیدن این کنایه، با شرم سر فرود آورد و گفت: «بله، می‌دانم کریشنا، تو خارج از دسترس همه‌ای. هر چند دانشمند باشنند. تو تجلی بی‌پایانی. من متقاعد شده‌ام که تو مطلق کیهانی هستی. می‌دانم.»

«ایمان دارم که تمامی کیهان را تو آفریده‌ای و تو آن را نگاه می‌داری و تو هدایتگر تکامل و تحرک دنیاها هستی. ایمان دارم که سرور سریشتی (آفرینش)، استیتی (ماندگاری) و لایا (نابودی) تویی. اینها را تو خود به من آموختی. من همواره سپاسگزار و شادمانم که مرا شایسته‌ی آن دانستی.»

«اما تو چگونه، به چه اشکالی، در جهان حاضری؟ چگونه پا به عرصه‌ی وجود می‌نهی؟ مشتاق شنیدن آنم تا زندگی شایسته‌تری پیشه کنم.» سپس آرجونا تمنا کرد: «و بگو در میان این اشکال گونه‌گون باید بر کدام یک مراقبه کنم؟ بگو تا بتوانم آن گونه مراقبه کنم و خود را نجات بخشم.»

کریشنا با تبسم گفت: «چه پرسش کوچک بی‌اهمیتی! شاید چنین اندیشیده‌ای که پاسخ را به محض شنیدن خواهی فهمید. خوب. حالا که پرسیده‌ای مجبورم پس از تغییرات اندکی در موضوع، به تو پاسخ دهم. به دقت گوش کن: من آتمای درون قلب نیلوفرین تمامی موجوداتم. پس اگر ایمان بیابوری که آتمای درونی همه‌ی موجودات، همان پارام آتمای من است، و زندگی را بر این اساس بنیاد کنی، همین دهیانا [مراقبه] برایت کافیهست. باید مراقب باشی که این ایمان خدشه نپذیرد و آسیب نبیند. آن را محکم نگهدار. آن را به عمل بدل کن. در کردار، گفتار و اندیشه‌ات به کارش بپر. آنگاه احساس یکتایی، حالت تو بودن من و من بودن تو، شدنی است.»

«پنج عنصر زمین، آب، آتش، باد و آسمان نیز، شکل‌های من هستند. من فعالیت خورشید، ماه و ستارگانم. هنگام فرا رسیدن زمان نابودی بزرگ، من نیروی نابودگرم و من نیرویی هستم که از نو می‌سازد. من همه چیزم: از ریزترین تا عظیم‌ترین. من گذشته، حال و آینده‌ام. من سه فلک و سه گونایی هستم که انسان و طبیعت را می‌سازد. چیزی نیست که من نباشد. نامی نیست که نام من نباشد. خونی که از هر بخش بدن می‌گذرد همان خونی است که از بخش‌های دیگر می‌گذرد. همین گونه، خداوند در همه جا به یکسان هست.»

آرجونا کف دستش را به هم چسباند و آنها را بالا گرفت و خواهش کرد: «کریشنا! تمامی آفرینش شکل توست. چنین نیست؟ دانش، ثروت، قدرت، نیرو، انرژی، شکوه — تمام اینها تجلیات تو هستند. نیستند؟

اکنون آیا به من این فرصت مقدس را برای برآوردن آرزوی زندگیم خواهی داد، که تو را چونان تمامی آفرینش، به عنوان **ویشوا روپا**، به شکل خود آفرینش ادراک کنم؟ به تو التماس می‌کنم. به پایت می‌افتم. کریشنا با آگاهی از اندوه قلبی آرجونا گفت: «آرجونا! بی‌شک تو را راضی خواهم ساخت، اما چشمان مادّی تو قادر به تماشای آن جلال نیستند. ویشوا روپا با دیدگاه محدود چشم، که تنها طبیعت را به چنگ می‌افکند، ادراک‌ناپذیر است. پس باید به تو چشمی فوق طبیعی عطا کنم. اکنون، ببین!» او چنین گفت و خویش را در برابر او چون آفرینش و فراتر از آن متجلی ساخت. چه بخشایش عظیمی. چه تجربه‌ی با شکوهی!

در اینجا نکته‌ی لطفی هست که جویندگان باید به آن توجه کنند. وداها، شاستراها و پورانها همراه با بسیاری از حکیمان و قدّيسان و دیگر کسانی که حق سخن گفتن درباره‌ی چنین اموری دارند، همگی خداوند را به عنوان **ساروا-ویاپی و ساروا-بهوتا-آنتاراتما** توصیف کرده‌اند که به معنای **همه جا حاضر و واقعیت درونی هر موجود** است. بر این اساس، بعضی از مردم می‌گویند: «اگر او این چنین در همه جا حاضر است، چرا همه او را نمی‌بینند؟» برای چنین کسانی، پاسخ اینست: «چگونه چشم جسمانی که ترکیبی از پنج عنصر است، قادر به دیدن آن سوی این عناصر خواهد بود؟»

هیچ چیز نمی‌تواند شیء را روشن سازد که نور را باز نمی‌تاباند. اما آتش، روشنگر خویش است و به همه جا نور می‌افشاند. خداوند به خود روشن است. او بر همه نور می‌افشاند. او فراتر از طبیعت است که خود جز تجلی او چیزی نیست. پس او را تنها به چشم خرد می‌توان دید. چشمی که تنها فیض او به کسی می‌بخشاید. پس، او را تنها به چشم خرد می‌توان دید. چشمی که تنها فیض او به کسی می‌بخشاید. پس، پرستش خداوند بخشی ضروری از سادها‌نا است. آنکه از دیدن خویش ناتوان است هرگز موفق به دیدن دیگران یا دیدن هر چیزی خارج از خودش نخواهد شد. خود را در سادها‌نا شریک سازید که تضمین کننده‌ی فیض الهی است. از طریق آن فیض، **جانا نثرا** یا چشم خرد به دست آمدنی است. او در طریق پرستش عاشقانه [بهاکتی یوگا] به سادگی دست یافتنی است. آرجونا در حالی که تصویر خداوند در کیهان و خداوند چون کیهان را نظاره می‌کرد، اشک شوق می‌افشاند. او با شگفتی فریاد کشید: «آه، ای خداوند قادر مطلق! ای همه‌ی خدایان، ای براهمای آفریننده، ای تمامی حکیمان و قدّيسان، ای هر چه هستی و پدیداری از ساکن و جنبان. آه، هر یک را می‌بینم... از ورای چهره‌ی هولناک تو شعله‌های شکوه برمی‌خیزد و تا دورترین مسافتات می‌گسترند. ای کاش می‌توانستم معنا و مفهوم این هیبت هولناک را بدانم.»



«آیا دیدی آرجونا؟ آیا به این طریق دانستی که من آفریننده، نگه دارنده و نابودکننده‌ی تمامی اعمال و همه‌ی موجودات و اشیاءم؟ آیا دانستی که تو حتی نمی‌توانی جان یک نفر را در این میدان جنگ نجات دهی و یا حتی یک نفر را بکشی؟ تو نه قدرت کشتن داری و نه آنان قدرت مردن به اختیار خویش دارند. زندگی و مرگ، هر دو به اراده‌ی من صورت می‌گیرد. من بار زمین را به دوش می‌کشم. من بار را می‌آفرینم. من آن را رها می‌سازم.» کریشنا چنین گفت، در حالی که عاشقانه دست بر پشت آرجونا نهاده بود و برای کاهش هیجان ناشی از جذبه‌ی او، به نرمی سخن می‌گفت.

این رویداد، نمونه‌ای عالی است که نشان می‌دهد خداوند چگونه اسیر بی‌ریایی سرسپرده‌ی خویش است و چگونه به سرسپرده‌ی خویش، شجاعت و قوت قلب می‌بخشد. فقط تصور کنید! آرجونایی که پیش از آن مشاهده‌ی شخصی چون انسانی معمولی آنچنان مضطرب و آشفته بود، چگونه توانست با قهرمانانی نیرومند و استادانی همه فن حریف چون بهیشما، درونا و کارنا روبرو شود و بر ایشان پیروز گردد؟ [در واقع] آنان در برابر اراده‌ی الهی شکست خوردند.

از چشمان آرجونا قطره‌های اشک فرو می‌ریخت. او دستانش را به حالت دعا بالا گرفت و التماس کرد: «آه، خداوندا. من ویشواروپا را می‌بینم که پیش از این هرگز ندیده بودم یا درباره‌ی او سخنی نشنیده بودم و یا حتی او را تصور هم نمی‌کردم. من دانستم که او حقیقتی انکارناپذیر است. شعله‌های مهیب جلال تو مرا می‌سوزانند، بدنم در پیشگاه عظمتت در حال نابودی است. بار دیگر خود را در برابر من با همان تبسم شیرین ظاهر ساز. من بیش از این تاب تحمل این صحنه را ندارم. پدر! شکل خود را بازیاب. من دیگر نمی‌توانم به تو بنگرم.»

بار دیگر لطف خداوند شامل حال آرجونا شد. او گفت: «آرجونا! تنها تو شکل کیهانی مرا دیده‌ای. تصویری که هیچ حکیم و دایی بلندمرتبه‌ای ندیده یا هیچ شور آیینی یا ریاضتی منجر به آن نشده است. این لطفی است که تنها شامل حال بهاکتایی می‌شود که مرا با آنانیا- بهاکتی می‌پرستد. پرستش عاشقانه‌ای که در آن کمترین پراکندگی راه ندارد. تنها چنین بهاکتاهایی خداوند را می‌بینند. اینان هر عمل را چون پرستش خداوند به جا می‌آورند. پیش چشم ایشان هیچ شکل دیگری نیست. هیچ اندیشه‌ی دیگری در ذهن ندارند و هیچ کار دیگری برای خویش، نمی‌شناسند. در تمام اوقات و همه جا شکل مرا می‌بینند، تنها نام مرا می‌خوانند، تنها درباره‌ی من می‌اندیشند، تنها برای من یا درباره‌ی من چیزی را حس می‌کنند. اینان تنها به خاطر من عمل می‌کنند. ایشان، آرجونا، کسانی هستند که به این تصویر دست می‌یابند. من تنها همین را می‌خواهم: آنانیا- بهاکتی را.»

آرجونا با تبسمی بر لب های لرزان خویش پرسید: «خداوندا! دانستم که تو از پرستش عاشقانه، ناپراکنده و یک سویه خشنود می شوی. اما آیا شکلی خاص بیشتر اسباب خشنودیت را فراهم می سازد، یا پرستش بی شکل تو؟ آیا ساکارا- اوپاسانا را دوست تر می داری یا نیراکارا- اوپاسانا را؟ کدام یک تو را نرم تر می سازد و بیشتر به جلب نظرت می انجامد؟ کدام یک برای سالکان آسان تر است و بیشتر خوشایند توست؟ از سر لطف به من پاسخ بده.»

کریشنا از طرح این پرسش شادمان بود. او گفت: «آرجونا! من هیچ تفاوتی میان این دو قائل نیستم. من به هر طریقی که با ذهنی لبریز از خدا و ایمانی استوار در هر عمل، سخن و اندیشه پرستیده شوم، خشنود خواهم بود.» آرجونا با این پرسش مداخله کرد: «آیا فقط خلوص قلب و ایمان استوار کافیهست؟ آیا جنسیت یا مقام تعیین شده توسط کاست (طبقه‌ی اجتماعی) یا سن و سال موانعی بر سر راه پیشرفت نیستند؟» کریشنا با لحنی سرزنش آلود گفت: «از تو در شکفتم که پس از این همه تجارب معنوی چنین چیزی می پرسی. آیا ندانسته‌ای برای آنان که ذهنشان بر خداوند ثابت است، آنان که در سایه‌ی ایمان به من که تصویر حقیقت، جاودانه و پاکم غنوده‌اند، ذره‌ای کسب هویت از بدن (دها بهرانتی) جایی ندارد... اگر ایشان هنوز هم از جنسیت یا طبقه‌ی اجتماعی یا سن و سال خویش، همراه با متعلقات آن مثل غرور، فروتنی و... آگاه باشند که اصلاً ذهن خویش را به خداوند تسلیم نکرده‌اند. برای آنان که خود را از وابستگی به بدن رهانیده‌اند اختلافات طبقاتی، موقعیتی و مانند آن وجود ندارد.»

«اما آشراما دهارما و وارنا- دهارما (شیوه‌های رفتار اخلاقی تعیین شده برای کاست‌ها و برای چهار مرحله‌ی زندگی شامل: دانش‌آموزی، خانه‌داری، تنهایی و رهبانیت) به هیچ وجه مانع تمرکز ذهن بر خداوند یا پاکسازی ذهن از بدی یا پرستش خداوند از طریق تمامی اعمال، گفتار و افکار شخصی نیست. تفاوت‌های جنسی، طبقات اجتماعی یا موقعیت و مرحله‌ی زندگی تنها بر کسانی موثر است که بدن را واقعی می‌پندارند و چنان رفتار می‌کنند که گویی دنیا مطلق و جاویدان است.»

در این لحظه آرجونا گفت: «کریشنا! تأمل بر نیرگونا- نیراکارای نامشخص و بی شکل بسیار دشوار است. آیا برای کسانی که دها بهرانتی‌اند، یعنی هویت خویش را از بدن می‌گیرند، چنین نیست؟ آیا [برای آنها] پرستش جنبه‌ی متشخص خداوند که در دسترس انسان معمولی است، می‌تواند سبب پاک‌ی ذهن، خلوص ابزارهای درونی آگاهی شود؟ لطفاً مرا آگاه ساز.»

## فصل بیست و یکم

خداوند فرمود: «آرجونا! مردم می‌اندیشند که پرستش خداوندی متشکل و مشخص از هر نظر کافیهست. اما این روش کارایی محدودی دارد: تنها برای مدتی کوتاه هدایت‌گر است. چرا که خداوند فقط به این دلیل، رهایی را ارزانی نمی‌دارد. کسی که هدفش رهایی است، نخست باید وابستگی به بدن را کنار بگذارد. بدون آن، مرحله‌ی آتمایی به دست نمی‌آید. کسب هویت از بدن بیانگر نادانی است. آتما باید چون امری مستقل از پراکرتی تمیز داده شود.»

«تلاش برای کسب لذات مادی که بر پایه‌ی ارزش‌های غیر واقعی وابسته به پراکرتی قرار دارند، باید به واسطه‌ی دهیانام و تاپاس [مراقبه و ریاضت] متوقف شود. وقتی که این تلاش متوقف شود، فرد چون هسته‌ی خشک درون پوسته‌ی نارگیل لق می‌شود و چسبندگی خویش را به پوسته و رشته‌ها از دست می‌دهد. او دیگر سبز نمی‌شود و جوانه نمی‌زند. او برای همیشه به یکسان می‌ماند و دیگر نمی‌پوسد. دیگر زاده نمی‌شود و در نتیجه، دیگر نمی‌میرد. در این حال می‌توان گفته که او رها شده است. رها شدن مانند هسته‌ی خشک درون پوسته‌ی نارگیل، مرحله‌ی جیوان-موکتی یا آزاد در حال زندگی نام دارد.»

«تأمل بر خداوند، چون بالاتر و فراتر از هر نشان برای جیوان موکتی شدن ضروری است. اگر این کاری دشوار و خارج از توانایی توست، می‌توانی کار دیگری بکنی. تمام عبادات خویش، تمام عاشقی‌هایت، همه‌ی مراسم ودایی و دیگر نظورات خود را با تمام نتایجی که ممکن است به بار آورند، به من تقدیم دار. مرا هدف نهایی بدان. هدفی نهایی که تمامی اعمال را به عبادت بدل می‌سازد. ذهن خود را بر من متمرکز کن. با من مراقبه کن. سپس من فیض خویش را بر تو خواهم بارید و تو را از اقیانوس تغییرات، از سامسارا عبور خواهم داد. من تو را در جهت هدفی که می‌جویی، یاری خواهم نمود. آرجونا! تثبیت ذهن بر من کار ساده‌ای نیست. هر کسی موفق به انجام آن نمی‌شود. هر چه هم تمرین کنی، حفظ تمرکز ذهن بر من بدون انحراف آن به سوی امور دیگر، دشوار است.»

شاید بپرسی: «راه دیگری نیست؟» پاسخ این است: «البته که هست. حتی آنان که مشتاق مشارکت در اعمالی‌اند که سبب خشنودی من است می‌توانند در آگاهی آتمایی حضور یابند و رهایی را فراچنگ آورند. با دعا، ذکر، عشق به شکوه و جلال خداوند، پرستش او و غیرو گناهان گذشته پاک می‌شوند، آگاهی درونی از محرک‌ها و انگیزش‌ها رها می‌شود و سپس آفتاب خرد طلوع می‌کند و شخص را از تاریکی به آزادی رهنمون می‌گردد.»

در اینجا خواننده باید به این نکته دقیقاً توجه کند، چون از طریق سنجش معایب و محاسن یک امر است که نتیجه‌گیری با ارزشی به دست می‌آید. مثلاً به تفاوت میان بهاکتی آنچنان که در زبان عموم مردم به کار می‌رود و بهاکتی آنچنان که خداوند به زبان می‌آورد توجه کنید. عموماً بهاکتی را پرستش خالصانه‌ی خداوند در نظر می‌گیرند، اما بهاکتی بسیار بیش از اینهاست.

پرستش خداوند تنها شیوه‌ای منظم برای رسیدن به هدفی است. جوینده نباید پس از رسیدن به مرحله‌ی پرستش متوقف شود. او باید به جای آن که احساس پرستش یا عشقی که به خداوند یافته را مهم بداند، به عشق و فیضی که خداوند به او ابراز می‌دارد اهمیت بدهد. او باید همواره مشتاق دانستن این امر باشد که کدام رفتار او، چه عملش بیشترین خشنودی خداوند را تأمین می‌کند و او را سرشار سرور می‌سازد. باید آن را بجوید، دوستدار آن باشد و به اموری بپردازد که آن هدف را تضمین کند. این بهاکتی واقعی است. اما مردم معمولاً این بهاکتی آرمانی را دنبال نمی‌کنند و به مصادیق آن نیز، نمی‌اندیشند. آنان تنها به عشقی که سرسپرده به خداوند دارد، توجه می‌کنند و در عمل، توجه زیادی به دهارما و کارمایی که خداوند می‌پسندد یا تشویق می‌کند ندارند! به این دلیل کریشنا می‌گوید: «کارمایی که خداوند را خشنود می‌سازد، برتر از کارمایی است که اشتیاق سرسپرده به خداوند را برمی‌آورد.» هر چه سرسپرده بکند یا بیندیشد یا بخواهد یا ببیند باید سبب نزول فیض الهی شود. این امور نباید در جهت اراده‌ی خود شخص باشند. بلکه باید در امتداد اراده‌ی خداوند قرار گیرند. سرسپرده باید هر اندیشه و احساس خود را بر محک فرمان‌های روشن خداوند بیازماید.»

گیتا تصریح دارد که اگرچه شاید شخصی پرستشی ژرف نسبت به خداوند ابراز کند، اما اگر او احترامی برای فرامین خداوند قائل نباشد، که همان دهارما [تقوی، درستی]ی بنیان نهاده شده در شاستراها و حامل فرامین او به قدیسان و پیامبران است، نمی‌تواند بهاکتا نامیده شود. هنگامی که کریشنا در گیتا می‌گوید: **بهاکتی‌مان- یا- سا- مه- پریا**. کلمه‌ی **بهاکتی‌مان** را با چنین حسی به کار می‌برد.

از طرف دیگر، هر کاری که بهاکتا می‌کند نباید حس کند که آن **ماماکارما** یا **کارمای من** است. کریشنا می‌گوید که هر عمل باید **کارمایی برای خداوند** دانسته شود. معمولاً مردم احساس می‌کنند که بعضی اعمال **متعلق به آنهاست** و مابقی **متعلق به خداوند** است. این نشانه‌ی بهاکتای حقیقی نیست. اگر همه‌ی اعمال را **متعلق به خداوند** بدانیم، با خودپرستی منحرف نمی‌شود یا **مال من** به حساب نمی‌آید.

بهاکتی یعنی نظمی که با آن خودپرستی و محدودیت‌های **من** و **مال من** برطرف می‌گردد. به این دلیل به کسانی که خود را با خدا یکی می‌دانند، یا با خداوند **اوی- بهاکتا** هستند یعنی از خدا **جدایی ناپذیرند**، بهاکتا

گفته می‌شود. اعمال چنین شخصی در تمامی اوقات و تحت هر شرایط باید **خدا- مدار** باشند. به جای آن اگر هنگامی که لبریز از بدبختی، نگرانی و زیان هستید، دعا کنید: «ای خدا، نجاتم ده. مرا از اینها رهایی بخش.» و وقتی که این امور گذشتند، بار دیگر در موضوعات مادی شیرجه بروید و اسیر اهداف دنیوی شوید، سزاوار سرزنش خواهید بود.

گیتا چنین می‌آموزد: **نباید خداوند را چون اقدامی اضطراری عبادت کنید.** مردم وقتی زبانشان بی‌حس شود و طعم غذا را در نیابند به فلفل تند روی می‌آورند. به طور مشابه، وقتی مردم به رنج و اندوه دچار می‌شوند خدا را می‌جویند. امروزه، شاید به دلیل نفوذ ریاکاری این عصر [عصر آهن یا تاریکی]، این نوع پرستش شایع است. هدف پرستش توخالی نمایش شدت وابستگی شخص به خداست که متأسفانه حتی در میان سالکان بزرگ و اشخاصی که همه چیز (لااقل اموری که ایشان همه چیز می‌دانند) را برای خاطر خدا ترک گفته‌اند، به وفور یافت می‌شود. برای بسیاری بهاکتی جز **بورکها** یا نقابی که هنگام زیارت یا ملاقات با بزرگان یا رفتن به معبد به صورت می‌نهند، نیست. وقتی به خانه برگشتند، نقاب و همراه با آن تمام اندیشه‌ها و احساسات احترام‌آمیز نسبت به خداوند را کنار می‌گذارند.

اینان جز نمایشگرانی کوچک نیستند. در هر حال، بهاکتی باید پایدار و سرشار باشد: بهاکتی استقرار ذهن در تمامی شرایط و همه‌ی اوقات بر خداست. بعضی‌ها ادعا می‌کنند که همه‌ی اعمالشان تقدیم به **دِوا** (خدا) است، اما رفتارشان نشان می‌دهد که فقط خود را به **دِها** (بدن) تقدیم کرده‌اند. ایشان به جای تقدیم خود به خدا، خود را به خود تقدیم کرده‌اند. اینان ادعا می‌کنند: «این را به کریشنا هدیه می‌کنم» اما در واقع آن هدیه‌ای به **پوترا ی** (پسر) خودشان است. می‌گویند: «این هدیه به راما است.» اما اشتیاقشان آشکار می‌سازد که آن هم هدیه‌ای به **راگا ی** (حس وابستگی، هوس) ایشان است. چگونه چنین اعمالی با کلمات **تقدیم و پیشکش مقام و منزلت می‌یابند؟**

پیشکش [چیزی] باید با بدن، ذهن و سخن انجام گردد. اگر آنچه را می‌گوی، ذهن تایید نکند یا آنچه را ذهن حس کرده به تمامی در عمل ظاهر نگردد ریاکاری است. مطمئن باشید که فاعل، فعل و مفعول هر سه او هستند. به جای ثروتمندان، زنتان و کودکانان او را بپرستید.

ذهن شما به هر کجا وابسته باشد، بهاکتی شما نیز همان جاست. بهاکتی چون آب‌های **گنگ** [رودی مقدس در هند] پاک است. کارما چون آب **یامونا** [رودی مقدس که به گنگ می‌ریزد] است و جنانا چون **ساراسواتی** [نام خدای دانش و رودی اسطوره‌ای که پس از آمیختگی با **یامونا** به **گنگ** می‌ریزد]، رازآلود و شگفت‌انگیز، زیر زمین جریان دارد و با محو شدن در آن دو، خویش را تقدس می‌بخشد. آمیختگی این

سه [یعنی آمیزش عمل، دانش و عشق]، **ترای وئی** [محلّی زیارتی نزدیک شهر الله‌آباد هند] نام دارد و معنای آن محو ذهن و یکی شدن سه گونا است، که به نابودی خودپرستی منجر می‌گردد. با این حال، بسیاری از این حقایق اساسی بی‌خبرند. آنها دو بار در روز غسل می‌کنند و صبح و ظهر و شب به تشریفات مذهبی می‌پردازند، خداوندان نگهدارنده‌ی خانه را می‌پرستند، خط خاکستر و گل صندل روی ابرو، بازو و سینه می‌کشند، خال‌های زعفران روی صورت می‌گذارند و خرمهره و تسبیح‌های بلند به گردن می‌افکنند و از معبدی به معبد دیگر یا از معلمی به معلم دیگر سرگردانند. اینان معابد مقدس را طواف می‌کنند و به سخنرانی‌های بسیار، از پورانا تا متون مقدس گوش می‌سپارند. بهترین توصیفی که از چنین اشخاصی می‌توان کرد اینست که ایشان در اعمال نیکویی مشارکت جُسته‌اند. نمی‌توان گفت که آنها بهاکتا هستند.

بهاکتا بودن هیچ ربطی به نحوه‌ی لباس پوشیدن و سخن گفتن ندارد. تنها بر پایه‌ی لباس و تعصب مذهبی، نمی‌توان کسی را **سرسپردۀی خداوند** دانست. بهاکتی موضوعی مربوط به احساس به جای اعمال و رفتار خارجی است. از دیدن دود، می‌فهمید که آتشی هست، اما بعضی آتش‌ها دودی ندارند. اگرچه، دودی نیست که از آتشی منشاء نگرفته باشد. می‌شود عملی بدون احساس انجام شود، اما نمی‌توان گفت که هر احساسی حتماً دارای تظاهرات خارجی است. بدون تظاهر و نمایش خارجی نیز، وجود احساسی بی‌ریا امکان‌پذیر است. اگر کسی فقط مشتاق پیشرفت باشد، احساس ناب برای پیشرفت او زیانبار است.

آنچه آرجونا پرسید به این پاسخ می‌انجامد: البته، دو نوع بهاکتا وجود دارد: **ساگونا بهاکتا** و **نیرگونا بهاکتا** یا دوستدار خدای متشکل و دوستدار خدای بی‌شکل. در میان سرسپردگان، آرتا (اندوه‌گین)، آرتارتی (نادار) و جیجاسو (جوینده) هر سه خواستار جنبه‌های صاحب نام و شکل خداوند هستند. همچنان که در آغاز هر کاری برای تبرک نخست پای راست را بر می‌دارند، پای راست **نیرگونا بهاکتی** باید در جهت رهایی برداشته شود. این متبرک‌ترین گام است. به بیان دیگر، ساده‌انای خدای بی‌شکل خود به تنهایی روشنی‌بخش است. البته هر دو جنبه، گریزناپذیر و ارزشمندند. هر چه هم پای کسی دراز باشد، آیا می‌تواند با یک گام از دری خارج شود؟ حتی اگر چنین کاری ممکن باشد، چه فایده‌ای دارد؟ پس باید **ساگونا بهاکتی** را به عنوان ساده‌انای و **نیرگونا بهاکتی** را چون هدف این تمرین معنوی دانست.

«تو می‌توانی تمامی جهان را خدا ببینی (تمام **ویشوا** را **ویشوارا** ببینی) یا **ویشوا** و **ویشوارا** را جدا از هم و منفصل ببینی، اما فرقی نمی‌کند. می‌توانی پارچه را نخ ببینی یا پارچه و نخ را هستی‌هایی مستقل فرض کنی. اما آن را هر چه بدانی یا ندانی، نخ پارچه است. پارچه همان نخ است.»

دیدن جداگانه‌ی پارچه و نخ، ساگونا اوپاسانا یا پرستش خداوند با نشان است. دیدن نخ به عنوان هستی پارچه و پارچه چون مجموعه‌ی نخ‌ها و همسان پنداشتن هر دو، پرستش جنبه‌ی نیرگونا [بی‌شکل] است. این نوع بهاکتی امری نیست که بتوان از جایی وارد کرد یا چیزی نیست که کسی آن را تأمین کند. از زمین نمی‌روید یا از آسمان نمی‌افتد. از خود شخص فوران می‌کند. این وابستگی بی‌خویشتن به خداوند است. وابستگی و عشقی که ذاتی آدمی است نباید بی‌هدف به مسیرهای انحرافی کشیده شود. بلکه باید بی‌وقفه در جهت خداوند جریان یابد. فقط در این صورت است که بهاکتی خواهد بود. این عشق در هر موجود زنده، هر پرنده و چهارپا، هر حشره و کرم... هست. همه به نحوی که مناسب آنهاست از عشق بهره برده‌اند و عشق، الهام‌بخش و سرشارکننده‌ی آنهاست. خلاصه‌ی کلام این که؛ زندگی عشق است. عشق زندگی است.

در هر یک از موجودات زنده وجوه گوناگونی از عشق به فرزند، به والدین، به آسایش، به دفاع، به خوراک و نوشیدنی، به شادی و بازی یافت می‌شود. هر یک از این گونه‌های عشق یا وابستگی دارای نامی جداگانه، متناسب با موضوع خویشند. عشق به فرزندان عاطفه نام دارد. وقتی نسبت به کسانی که کمتر از خوشبختی بهره‌جسته‌اند ابراز شود، ترحم خواهد بود. هنگامی که میان افرادی برابر جریان دارد، رفاقت است. اگر به اشیاء و مکان‌ها مربوط شود، وابستگی است. در بعضی حالات به جذب و در حالاتی دیگر به دوستی مبدل می‌شود. اگر نسبت به بزرگترها و معلمین و والدین ابراز گردد، احترام و سپاسگزاری است و غیره.

اما بهاکتی واژه‌ایست که تنها در مورد عشق به خداوند به کار می‌رود. اگر جریان این عشق به چندین شاخه در جهات گوناگون و به مقاصد مختلف تقسیم شود، فقط اندوه می‌آفریند. چرا که بر امور فانی و گذرا تمرکز یافته است.

به جای آن، بگذارید که عشق در مسیری یگانه به سوی اقیانوس فیض الهی جریان یابد؛ این ساده‌انان بهاکتی نام دارد. چرا زندگی را در شورزار سامسارا تلف کنیم؟ به جای آن بکشیم آن را به اقیانوس فیض الهی متصل سازیم. این گونه به خودشناسی توفیق می‌یابید. به سات- چیت- آناندا می‌رسید. عظمت در آن انحلال است. و ه که چه سعادت سرشاری است!

گوپی‌ها [دختران گاویان] به این ساده‌انان پرداختند و موفق شدند. در هر لحظه و در هر شرایطی تمامی اندیشه، کلام و عمل گوپی‌ها به پای نیلوفرین شری کریشنا تقدیم می‌گردید. به این دلیل، گوپی‌ها یوگی

نامیده شدند. وقتی که کریشنا، خود، گویی‌ها را یوگی می‌خواند، می‌توانید به اوج ساده‌انمایی که ایشان به آن دست یافتند پی ببرید.

## فصل بیست و دوم

آرجونا بر اساس سخنان کریشنا پرسید: «تو مشخصات طرفداران جنبه‌ی ساگونای خداوند را شرح دادی. تو گفتی که افرادی با این مشخصات، یوگی هستند. در واقع من بسیار شادمانم که این همه را دانستم. اما آیا فقط طرفداران ساگونا قابل تشخیصند؟ طرفداران خدای بی‌نشان یا جنبه‌ی نیرگونا نیز باید دارای مشخصاتی قابل شناسایی باشند. چنین نیست؟ لطفاً درباره‌ی آنها بگو. می‌خواهم بدانم.»

**نانداکومارا** [از القاب کریشنا] عاشقانه پاسخ داد: «آرجونا! طرفداران نیرگونا باید کاملاً بر حواس خویش مسلط باشند. دیگر این که، آنها نباید تحت تأثیر رویدادها قرار گیرند و سوم، آنها باید یاور دیگران باشند. طبیعت دوستداران آکشارا (فسادناپذیر) چنین است.»

بنابراین خوانندگان باید بدانند که مشخصه‌های طرفداران ساگونا و نیرگونا (یا آکشارا)ی خداوند همسانند. آرجونا از پاسخ خداوند از شادی در پوست نمی‌گنجید. او فریاد کشید: «اکنون به روشنی این نکته را دانستم. اما می‌خواهم به من بگویی چگونه باید اقدام کنم، چگونه باید عمل کنم تا فیض الهی را به چنگ آورم.» و به پای کریشنا افتاد. ناراینا، نارایا (آرجونا) را بلند کرد و گفت: «آرجونا! تو اکنون به کسب هیچ یک از این مشخصات نیازی نداری. اینها به سادگی به دست نمی‌آیند. من راهی که از این دو سهل‌تر است، راهی که به یقین مرا به تو ارزانی می‌دارد به تو خواهم آموخت.»

«آن راه اینست: ذهن و هوش خود را بر من مستقر ساز. اگر قادر به این کار نیستی و آن را دشوار می‌یابی، خودپرستی‌ات را رها کن و به امور اخلاقی و مقدس بپرداز. اگر حتی این هم خیلی مشکل است، وابستگی خود را به پیامد تمامی اعمال قطع کن و آنها را به من، به عنوان کریشنا-آرپانام تقدیم دار.»



تقدیم اعمالت به من نباید تنها با زبان باشد. مراقب باش آنچه با کلام، عمل و اندیشه به آن می‌پردازی (مانوواک کارما) هر سه اینچنین باشد.»

«آیا حس می‌کنی که حتی این هم بیش از توان توست؟ پس دیگر از عواقب آن آگاهی.» پس از این کلمات کریشنا مدتی خاموش نشست.

این نکته را دریابید. جویای فیض باید در ذهن خویش به عمل و نه پیامد، سود یا نتیجه‌ی آن توجه کند. به این دلیل گوپالا گفت که جنانا برتر از آبی‌یاسا است، دهیانا برتر از جنانا است و قطع وابستگی به پیامد اعمال، برتر از دهیانا است. به گفته‌ی کریشنا چنین ناوابستگی، **شانتی** [آرامش] را ارزانی خواهد داشت. کریشنا این گونه ادامه داد: بهاکتی و **دوشا** چون آتش و آبنده. پرستش عاشقانه و نفرت نمی‌توانند با هم یکجا اقامت کنند. من به کسانی عشق می‌ورزم که تفاوتی میان شادی و اندوه، بیزاری و مهر و خوب و بد احساس نمی‌کنند. اگر نفرت به هر شکل و هر اندازه اندک در قلب کسی لانه کند، او نمی‌تواند بهاکتا باشد. بهاکتا باید یقین کند که همه چیز، **واسودوا** [خداوند] است. (**واسودوا** ساروام- ایدام). گویی آتمای یک نفر در همه جا و همه چیز هست. این حقیقت باید ادراک شود، به عمل در آید و به تجربه اثبات گردد. نفرت از دیگری، نفرت از خویشتن است. تحقیر کسی، جز تحقیر خویش نیست. عیب یافتن در دیگری، عیب یافتن در خویشتن است.»

شاید خواننده در اینجا با این تردید روبرو شود که آیا فقدان نفرت یا عدم تحقیر دیگران به کسی آگاهی کامل از حقیقت **واسودوا- ساروام- ایدام** را عطا می‌کند؟ خیر. تنها فقدان نفرت و مانند آن نمی‌تواند ظهور مقیم درون و آناندای کشف او را تضمین کند و فیض خداوند را جلب نماید.

کار دهقانی که بذر می‌کارد مثال خوبی از این امر است: اگر به آن توجه کنید حقیقت را خواهید یافت و تردید زوده خواهد شد. دهقان پیش از کاشت بذر، تمامی گیاهان وحشی، بوته‌ها، خارها و دیگر رُستنی‌های کوچک را از زمین بیرون می‌کشد، اما این کار برای بردن محصول به خانه کافی نیست. کشتزار را باید شخم زد، شیار کرد و آبیاری نمود تا آماده‌ی بذر افشانی گردد. سپس باید جوانه‌ها تقویت شوند و تا رشد کامل محفوظ بمانند تا دانه‌ها برسند و بتوان آنها را درو کرد و در انبار جای داد. به طور مشابه، بوته‌های خار دل‌بستگی، بیزاری، حسادت، غرور و مانند آنها در کشتزار قلب باید از ریشه بیرون کشیده شوند و کشتزار با **گردار نیک** شیار شود. آنگاه باید نهال‌های آناندا را در آن کاشت. محصول در حال رشد را باید با دقت و نظم و اشتیاق تقویت کرد. سرانجام به عنوان نتیجه‌ی تمامی این تلاش‌ها، محصول آناندا انبار شخص را پر خواهد ساخت.

گوپالا تصریح کرد: «تنها پاکسازی نفرت از قلب، آناندا را تضمین نمی‌کند. بلکه عشق نیز باید کاشت. به بیان دیگر، نفرت را بیرون بکشید و عشق بکارید. اگر فقدان نفرت، بهاکتی ایجاد می‌کرد، در تپه و مورچه، درخت و شاخه، لجن و کوه، کدام یک نفرت هست؟ در آنها بیزاری نیست، اما به این دلیل آیا ما به آنها بهاکتی نسبت می‌دهیم؟ چنین نمی‌کنیم چون بی‌معنی است. بهاکتا نخست باید از نفرت آزاد شود و سپس از عشق سرشار گردد. وانگهی، عشق او باید در یاری بیچارگان و غمزدگان آشکار شود.»

آرجونا به تمام این سخنان با دقت بسیار گوش سپرد. سپس پرسید: «کریشنا! آیا این سه کافی هستند؟ یا امور دیگری هم باید انجام شوند؟ لطفاً بگو.» کریشنا گفت: «تنها کاشتن نهال کافی نیست. باغ را باید آبیاری و کوددهی کرد. حذف نفرت و کشت عشق، تنها مرحله‌ی نخست است. همزمان با ظهور جوانه‌ها، نیرماما-کارا (فقدان تصرف) و نیرهامکارا (فقدان خودپرستی) باید به انجام برسند. این دو شبیه به آبیاری و کوددهی هستند و برای کسب محصول آناندا ضروری‌اند.»

«به عبارت دیگر، باید خود را از احساس من و مال من خلاص کنی. این دو از هم جدا نیستند. اولی از دومی سرچشمه می‌گیرد و هر دو از اجنانا، یا جهل نسبت به حقیقت اساسی، حاصل می‌آیند. چرا که وقتی از اجنانا خلاص شوی، حس من و مال من دیگر مشکلی ایجاد نخواهد کرد. آنها جایی برای اقامت نخواهند یافت. پس، روشن شد که جوینده‌ی بهاکتی باید ساتاتام-سام-توشتی یا رضایت همیشگی را به دست آورد و این به چه معناست؟ این عبارت به رضایت در هر شرایطی؛ سلامت یا بیماری، سود یا زیان و شادی یا اندوه دلالت دارد. چه آرزوهای شخص برآورده شوند و چه نشوند، ذهن نباید آرامش و توازن خود را از دست بدهد.»

ذهن در صورت برخورد با کمترین موانع در مسیری که برای خویش طرح کرده، توازن خود را از کف می‌دهد. او اینچنین بی‌ثبات است. چرا اگر فنجان قهوه در زمان پیش‌بینی شده حاضر نشود، اگر نتوانید دو فیلم در هفته ببینید، اگر نشود صبح و غروب ساعت‌ها جلوی رادیو چمباتمه بنزید، اگر اموری این چنین ناچیز حذف یا لغو شود، نارضایتی بر شما چیره می‌گردد؟ سام‌توشتی [رضایت] وضعیتی ذهنی است که تحت تأثیر دستیابی یا عدم دستیابی به هیچ آرزویی، وقوع یا عدم وقوع هیچ رویدادی قرار نمی‌گیرد. ذهن باید ناآشفته و خالی از هیجان و نومییدی باشد.

سپس آرجونا پرسید: «خداوندا! تو اغلب به پراکریتی و پوروشا اشاره می‌کنی. می‌خواهی بدانم پراکریتی دقیقاً چیست؟ مشخصه‌هایش کدامند و چه سرشتی دارد؟»

کریشنا به این پرسش با زبانی ساده و آسان، این چنین پاسخ داد: «آرجونا! پراکریتی هم نام دیگری است. آن را کِشِترا هم می‌نامند. پراکریتی یعنی این پراپانچا، این ترکیب پنج عنصری. در این پراپانچا یا پراکریتی یا طبیعت، دو جوهر موجود است: ساکن و متحرک (جادا و چایتانیا). به عبارت دیگر، یکی آنچه دیده می‌شود و دیگری بیننده. داننده آهام است و دانسته، آیدام. من و آن. پراکریتی یا طبیعت جمع تمامی خواص یا مشخصه‌هاست. گوناها شامل تاماس (توهم)، راجاس (اندوه) و ساتوا (سرور) خواص پراکریتی هستند. طبیعت، چیزی به جز تغییرات و تبدیلات و ترکیبات این سه گونا نیست. همچنین، انجام دهنده [اعمال] و به دست آورنده‌ی سرور [حاصل از آن]، یا کارتراتوا و بهوکترا توا نیز به همین گونه‌اند.»

آرجونا می‌خواست به پرسش ادامه دهد. پس کریشنا گفت: «برادر خوانده‌ی عزیزم! تو می‌خواهی باز هم چیزی بپرسی؟» آرجونا با استفاده از این فرصت گفت: «کریشنا! تو پراکریتی تاتوا یا اساس طبیعت را شرح دادی. اکنون آرزو دارم بدانم منظور از پوروشا چیست؟ چه مشخصاتی دارد؟ سرشت او کدامست؟» کریشنا گفت: «آرجونا! اگر آن را پوروشا یا کِشِترآجنا یا جنیا بنامی، یکسان است. کِشِترآجنا، شناسنده‌ی کِشِترا یا کشتزار است. جنیا آن است که شناخته می‌شود. پوروشا جیوا (فرد) است و پراکریتی، دها یا بدن است. آن که بدن گرفته، پوروشا است. او کسی است که بدن را شناسایی می‌کند. دها یا بدن هم صاحب نام‌های متعددی است که هر یک دارای اهمیت خاصی است. آن را ساری را می‌نامند، چون که دور انداخته می‌شود. دها می‌گویند چون در معرض سوختن است. جیوا [فردیت] محرک بدن است و از محدودیت‌های آن آگاه می‌شود.»

آرجونا از این پاسخ دچار تردیدهای آزاردهنده‌ای شد که او را وادار به آغاز ردیفی از پرسش‌های دیگر نمود. «کریشنا! چگونه این بدن دور انداختنی و نابود شدنی، کشترا یا کشتزار نام گرفته است؟» در واقع آرجونا شنونده‌ای هوشمند بود. کریشنا با صبری عظیم به او پاسخ داد. کریشنا گفت: «از طریق همین بدن است که با شرکت در اعمال سودمند، شایستگی کسب می‌گردد. بدن وسیله‌ای برای کسب جنانا یا دیدگاه کیهانی است. این بدن است که تو را به سوی رهایی هدایت می‌کند. بدن، محل انباشت چنین دستاوردهای عظیمی است، بنابراین آن را کِشِترا نامیده‌اند. کِشِترا یعنی زره، چون بدن از جیوی در برابر آسیب‌ها حفاظت و حمایت می‌کند. معنای دیگر آن، کشتزار است. معنایی، که از اهمیت سرشار است. کیفیت بذر یا نهالی که کاشته می‌شود، تعیین کننده‌ی طبیعت و

کیفیت محصول خواهد بود. بدن کشتزار است. **جیوی**، **کشترا** - **پالاگا** یعنی حافظ کشتزار و محصول است. فرد با کاشت بذر کردار نیک، شادی و سرور درو خواهد کرد. کاشتن بذر گناه، اندوه و اضطراب به بار می‌آورد. با کاشت بذر جنانا، فرد محصول موکشا یا رهایی از اسارت تولد و مرگ را درو خواهد کرد. «درست همان طور که دهقان، طبیعت و مشخصه‌های کشتزار را می‌شناسد، **کشتراجننا** یا جیوی باید طبیعت و کیفیات بدن خویش را بشناسد. تنها تفاوت میان **کشترا** و **کشتراجننا** پسوند **جنا** است. این پسوند به معنای جنانا یا شناسنده و داننده است. پس کسی که کشتزار یا بدن را، با مزایا و معایبش، می‌شناسد، کشتراجننا است. آنکه فاقد چنین دانشی است ماده‌ی ساکن یا کشترا است.»

آرجونا پرسید: «**کریشنا!** شناخت این دو جوهر، یعنی کشترا و کشتراجننا، چه حاصلی دارد؟» **کریشنا** لبخندی زد و گفت: «چه پرسش ابلهانه‌ای! با تحقیق در کشتراجننا و شناخت طبیعت آن، اندوه از میان می‌رود. با آگاهی از سرشت کشتراجننا، آناندا یا سعادت به دست می‌آید. آناندا نیز چون موکشا [به این طریق] حاصل می‌گردد.»

سپس **کریشنا** خاموش شد. اما آرجونا که نماینده‌ی تمامی نوع انسان در میدان نبرد محرک‌های فراتر و فروتر بود، باز هم او را برانگیخت. «**کریشنا!** از این دو، کدام یک تجارب دوگانه‌ی نابودی اندوه و دستیابی به سعادت را حس می‌کنند؟ جیوی یا دهها؟ لطفاً برایم بگو.»

**کریشنا** گفت: «**کشترا** یا بدن با گوناها یا گرایش‌های تاماسی، راجاسی و ساتوایی در آمیخته است. پس هنگامی که جیوی با بدن در تماس است و از بدن کسب هویت می‌کند، می‌پندارد که در حال اندوه یا شادی است که پیامد آن، گوناها هستند. پوروشا یا کشتراجننا فاقد رابطه‌ی واقعی با بدن است. او فقط تماشاچی است. وقتی آهن با آتش در تماس است، قدرت سوزاندن دارد، اما این آهن نیست که می‌سوزاند. بلکه آتش است. پوروشا از طریق تماس با پراکریتی، چونان انجام‌دهنده و عمل‌کننده ظاهر می‌شود.»

«بنابراین، درست نیست بپنداریم جیوی، با توجه به این واقعیت که بدنی را که ابزار ظهور گوناهاست اشغال کرده، دچار شادی و اندوه می‌شود. زمین از بذر حمایت می‌کند و به او یاری می‌رساند تا ببالد و به درختی بدل شود یا زوال پذیرد. این گوناهای زمین است که مسبب هر دوی آنهاست. به همین منوال، **جیواتاتوام** در زمین بدن می‌بالد و به شکل براهماتاتوام به ثمر می‌نشیند. دقیقاً به همان گونه که آب و کود برای رشد درختان و میوه دادن آنها ضروری‌اند، ساتیام، ساتتام، سامام و دامام برای رسیدن روح به میوه‌ی خرد آتمایی ضروری هستند. البته، گرایش‌های پراکریتی اشکال متنوعی از او [جیوی] می‌سازند.»

«به این نکته بیندیش تا تمام موضوع برایت آشکار شود: انسان لحظه‌ای شاد و لحظه‌ای غمگین است. او در آنی ترسو و اندکی بعد شجاع است. چرا؟ چون گوناها به او شکل می‌دهند. آیا می‌گویی چنین نیست؟ پس چگونه می‌توانی این دگرگونی‌ها را توضیح بدهی؟ تنها آنها [گوناها] می‌توانند انسان را این چنین از حالی به حال دیگر ببرند.»

«اگر سه گونای ساتوا، راجا و تاماسی در موازنه‌ای برابر باشند، تغییری در شخص رخ نخواهد داد. اما هرگز چنین نیست. آنها همیشه نامتوازنند. وقتی یکی برتری می‌یابد و مابقی در سکونند، پراکریتی شخص را و می‌دارد که نقش‌های بسیاری بپذیرد. سه گونا نماینده‌ی سه جنبه از سرشت انسانند، راجوگونا وابستگی است که آرزو می‌سازد و اشتیاق به کسب لذت از جهان اشیاء قابل مشاهده می‌آفریند. او پرورنده‌ی لذات جسمانی و روحانی است. تاموگونا به واقعیت کاری ندارد. پس به سادگی کژفهمی ایجاد می‌کند و نادرست را درست جلوه می‌دهد. او شخص را به غفلت و خطا می‌کشاند و به جای رهایی اسیر می‌سازد. ساتواگونا علت اندوه و غم را مهار می‌کند و مردم را به پیروی از طریق شادی و خوشبختی واقعی می‌خواند. در نتیجه، یکسویه بودن و تحت تأثیر هیچ یک از این سه واقع نشدن، اساس خلوص و استواری است.»

«اگر حباب چراغ تمیز باشد، نور آن درخشان خواهد بود. در حباب رنگارنگ، نور کاهش خواهد یافت. حالا اگر چراغ را در دیگی گل‌آلود بگذاریم، تاریکی به جا خواهد ماند. نور چراغ یکسان است اما حامل آن، نشان خود را بر آن می‌نهد. ساتواگونا نور چراغی است که در میان حبابی تمیز می‌درخشد. راجوگونا حباب رنگارنگی است که از نور می‌کاهد و آن را کم‌مایه می‌سازد و تاموگونا، دیگ سیاهی است که چراغ را یکسره بی‌اثر می‌سازد.»

«ساتواگونا همان آتماجانانا است. راجوگونا چون دوده‌ایست که حباب را تیره می‌سازد و از نور آن می‌کاهد و همچنین، شعله‌ی چراغ را پریشان می‌کند، چنان که دیگر مستقیم و پایدار نخواهد بود. تاموگونا خاموش کننده‌ی نور یا جنانایی است که اساس طبیعت آدمی است.»

## فصل بیست و سوم

«این سه گونا یعنی ساتوا، راجاس و تاماس تغییرات، ترکیبات و تبدیلات گوناگونی می‌پذیرند و به شکل تمامی آفرینش، کیهان یا پراکریتی ظاهر می‌شوند. بنابراین، پراکریتی در معرض دگرگونی است، پایدار نیست و از حقیقت بی‌بهره است. اما آتما، چایتانیا [آگاهی] و تجوروپام یا درخشش ناب است. پس عیب و نقص یا تبدیل در او راه ندارد. بدن، پراکریتی است. بودهی (عقل) و ماناس (ذهن) نیز، پراکریتی هستند. به همین دلیل آنها نیز به میزانی که از گونا‌های مختلف برخوردارند، متمایزند.»

«ساتواگونا استوار، ناب، غیر خودخواهانه و نور است. پس آنان که از این خلق و خو بهره برده‌اند، آرزو یا خواستی ندارند. اینان شایسته‌ی شناخت آتما هستند. صاحبان راجوگونا در اعمالی آلوده به رنگ خودپرستی مشارکت می‌جویند. شاید آنان مشتاق خدمت به دیگران باشند، اما این اشتیاق، آنها را به شهرت و غرور می‌کشاند. آنان دوستدار خوشی خویش و در کنار آن، خوشی دیگرانند. مبتلایان به تاموگونا مغلوب تاریکی جهلند، بنابراین چون کوران قدم برمی‌دارند و از تمیز درست از نادرست عاجزند.»

هر یک از این سه گونا، فرد را از تحقق برترین واقعیت که او را می‌رهاند و در کلّ محو می‌سازد، باز می‌دارند. از آنجا که فرد جای گرفته در پراکریتی است، خود را در حال گذر مشتاقانه از گونا‌هایی می‌بیند که پراکریتی را ساخته‌اند، اما این توهم است. برای رفع این توهم، تحقیق در سرشت و رفتار کشترا یا پراکریتی لازم است. برای نوآموز یا سالک، تحقیق در شناخت و موضوع شناسایی امری ضروری است، اما جنانی باید بیشتر به گوناها توجه کند. موضوع شناسایی، همان واقعیت یا ادراک اساس الهی همه چیز است.»

آرجونا با دقت به تمام این سخنان گوش سپرد و سپس پرسید: «خداوندا: کیفیاتی که جنانی باید کسب کند، چیستند؟» کریشنا پاسخ داد: «پارتا! جنانی باید بیست ویژگی را به طور کامل کسب کرده باشد. حتماً می‌پرسی آنها کدامند. به تو خواهم گفت. بشنو، اما نتیجه‌نگیر که اگر همه‌ی آنها را کسب کنی به هدف خواهی رسید. هدف، آمریتاتوام یا جاودانگی است. آن هم فقط با پراهمساکشاتکارا یا ادراک براهما به عنوان ساروام کالوایدام براهمام به دست خواهد آمد. وقتی شناخت به کمال برسد، شناسا و موضوع شناسایی یکی می‌شوند.»

«برای جذب این ویژگی‌ها، شخص باید از طریق پرهیزکاری خالص شود. سپس موضوع شناسایی ادراک می‌گردد و واقعیت می‌یابد. پس قبل از هر چیز، باید در این مورد به تو بگویم: نخست پرهیزکاری،

سپس موفقیت. وه که چه راه پرشکوهی است. جست و جوی براهمام در غیاب حیاتی پرهیزکارانه و اخلاقی، چون شعله خواستن بی چراغ و فتیله و روغن است. هر سه را فراهم کن، چراغ را بیفروز و نور بگیر. این همان نور براهمانا یا شناخت براهمام است.»

در اینجا نکته‌ای هست که سالکان باید بسیار به آن توجه کنند. چراغ، فتیله و روغن باید با هم متناسب باشند. اگر فتیله برای چراغ خیلی بزرگ یا خیلی کوچک باشد، اگر روغن برای فتیله خیلی زیاد یا خیلی کم باشد و اگر چراغ برای روغن یا فتیله نامتناسب باشد، شعله در نمی‌گیرد و نور نمی‌تابد. نور پایدار و پاکیزه تنها اگر این سه در وضعیت متناسبی باشند، تضمین می‌شود. سه گونا نیز بایستی متوازن باشند تا حداکثر نتیجه که رهایی است، حاصل آید. سه گونا سه زنجیراند. انسان چون گاوی که دست‌هایش به یک زنجیر، پاهایش به زنجیری دیگر و گردن و گوش‌هایش نیز به زنجیر سومی بسته باشند، اسیر آنهاست. گوناها چنین زنجیرهای سه‌گانه‌ای هستند. گاو بیچاره چگونه تکان بخورد وقتی این چنین اسیر است؟ ساتواگونا زنجیری طلایی، راجوگونا زنجیری مسی و تاموگونا زنجیری آهنین است. هر سه زنجیرند و تفاوت آنها در جنس آنهاست. مانند هر زنجیری، هر سه‌ی آنها موانع آزادی حرکتند.»

آرجونا پرسید: «خداوندا! تو گفتی بیست ویژگی برای کسب جنانا ضروری است. آنها کدامند؟ به تفصیل برآیم بگو.» کریشنا گفت: «آرجونا! اشتیاق تو اسباب خشنودی من است. پس گوش کن:

«نخستین ویژگی **آمانیتوام**، فقدان غرور یا فروتنی است. تا وقتی تو **مانام** یا مغروری، کسب جنانا ممکن نیست. رفتار آدمی باید چون رفتار آب باشد. هر رنگی در آب بریزی آن را جذب می‌کند ولی هرگز ادعا نمی‌کند که آن رنگ اوست. او فروتن و بی‌غرور است، اما رفتار انسان کاملاً معکوس است. انسان وقتی کوچک‌ترین خدمتی می‌کند دلواپس است که مردم زودتر از آن آگاه شوند. به این دلیل خود به پرگویی می‌پردازد یا ترتیبی می‌دهد که آنها منتشر شوند. فقدان این گونه غرور و جاه‌طلبی است که به عنوان **آمانیتوام** توصیه می‌شود.»

«اکنون به دومی بپردازیم: **آدام بهیتوام** یا لافزن نبودن. این ویژگی بسیار مهمی در انسان است. معنای آن فقدان خودنمایی، تظاهر و خودستایی به بزرگی است، هنگامی که چنین نیست. ادعای قدرتی که وجود ندارد و اختیاراتی که شخص فاقد آنهاست [امر ناپسندی است].» توجه خواننده به این نکته ضروری است که امروزه دنیا پر از چنین خودنمایی‌های دروغین و ریاکارانه‌ای است. به هر زمینه‌ای که بنگرید، به هر کس توجه کنید، این عیب مهلک را خواهید یافت. دولت‌ها در دست کسانی است که تظاهر به قدرت،

اختیار و توانایی می‌کنند. اشخاصی که هیچ نمی‌دانند، ادعای همه چیز دانی دارند. کسانی که حتی در خانه‌ی خویش یاوری نمی‌یابند، ادعای پیروان بی‌شمار می‌کنند.»

[اکنون] در هر فعالیتی، ریاکاری گام نخست است. این رفتار در هر زمینه‌ای چون آفتی که محصول را نابود می‌کند، انسان را تباہ می‌سازد. اگر این بلا ریشه‌کن شود جهان از فاجعه نجات خواهد یافت. تظاهر سبب می‌شود که هم این دنیا و هم دنیای پس از آن را از کف بدهید. تظاهر در تمامی اوقات و در هر جا زیانبار است. تظاهر برزنده‌ی انسانی معمولی هم نیست، پس چگونه می‌تواند به حال سالکان سودمند باشد؟

«سومین ویژگی، **اهیمسا** [عدم خشونت] است. این نیز تقوایی پراهمیت است. **هیمسا** (خشونت) تنها جسمانی نیست. بلکه بیش از اینهاست و هر نوع آزار ذهنی، اضطراب و نگرانی که با اعمال و گفتارت در دیگران ایجاد کنی را در بر می‌گیرد. اگر تنها از آزار جسمانی دیگران پرهیزی نمی‌توانی ادعای اهِمِسا کنی. رفتارت نباید آزارنده باشد، نباید خودخواهانه باشد. اندیشه، سخن و کردارت هر سه باید فارغ از هر گونه انگیزه‌ی آزرده دیگران باشد.»

«سپس به **کِشِما** به عنوان چهارمین ویژگی می‌رسیم. آن را **کشانتی** و **سَاهانا** نیز نامیده‌اند. معنای آن اینست که باید آن بدی که دیگران در حقت روا داشته‌اند، زبانی که از دیگران دیده‌ای، نفرتی که به تو ابراز کرده‌اند را غیر واقعی بدانی. با همه‌ی اینها چون سرابی در صحرا روبرو شوی. به بیان دیگر، باید شکیبایی و بردباری را تا این اندازه وسعت ببخشی. این وضعیت آدم بیچاره‌ای نیست که بدی دیگران را تحمل می‌کند چون قادر به تلافی نیست. بلکه این رفتار خارجی یا **کشانتی**، بیانگر آرامشی است که در قلب حکمفرماست. در حقیقت، بسیاری از مردم آسیب‌های وارده از دیگران را تحمل می‌کنند چون فاقد پشتگرمی بدنی، مالی یا اجتماعی هستند. تحمل رنج نزد آنان را نمی‌توان به عنوان کشمای واقعی ستود.»

«پس از آن، بگذار به پنجمین مورد پردازیم: **رجوتوام**، یا صراحت، راستی، بی‌ریایی. این یکی به معنی هماهنگی میان عمل، سخن و اندیشه است و در امور مادی و معنوی کاربرد دارد. این وجهی دیگر از دومین ویژگی یعنی **آدام بیتوام** است.»

«ششمین، **آچارِیو** - **پاسانا** است: خدمت همراه با ارادت به معلم معنوی. این امر بر علاقه‌ی استاد به شاگرد می‌افزاید و شاگرد از آن سود سرشاری خواهد برد. اما گرویی که هدفی ندارد، تنها سرسپرده را به تباہی رهنمون می‌شود. گورو باید به همان بی‌خویشی و بی‌اختیاری که گاو، گوساله‌ی جوانش را از



شیر خویش سیراب می‌سازد، بر سرسپرده‌ی خویش لطف ببارد. آموزه‌های گورو سرچشمه و ضامن دستیابی به خدا و کسب رهایی است.»

«هفتمین ویژگی سوچام یا پاکی است و منظور از آن نه تنها پاکی بیرون، که پاکی درون است و پاکی درون چیست؟ فقدان دل‌بستگی و بیزاری و آرزو و نارضایتی و شهوت و خشم و به جای اینها، حضور کیفیات دایوی (خوب، الهی). آب، بدن را و حقیقت، ذهن را و دانش، اندیشه را پاک می‌سازد. فرد با طلب بخشایش (توبه) و نظم، پاک می‌گردد.»

«هشتمین ویژگی استایریام نام دارد: ثبات قدم، ایمان پایدار، فقدان تزلزل و خودرایی. سالک باید به راهی که به عنوان مسیر پیشرفت معنوی خویش ایمان آورده، سخت پایبند باشد. او نباید از آرمانی به آرمانی بپرد و روز به روز هدف خویش را تغییر دهد. این ویژگی را دیکشا نیز می‌نامند. تزلزل نتیجه‌ی ضعف است. وضعی که باید از آن به شدت احتراز کرد.»

«نهمین مورد در این فهرست، ایندریانیکراها است: مهار حواس. آگاه باش که حواس باید در خدمت علائق تو باشند، نه این که تو خدمتگزار علائق حواس باشی. برده‌ی حواس نباش. به جای آن حواس را برده‌ی خویش ساز.»

«سپس، دهمین ویژگی که وایراگیام است: قطع وابستگی، ترک دنیا، رهایی از اشتیاق به صدا، لمس، شکل، مزه، بو و مانند آنها. حواس به دنبال این چیزها می‌دوند چون آنها را غلغلک می‌دهند و به آنها شادی موقتی می‌بخشند. اما حواس به دهارما- آرتا- کاما- موکشا ی متعالی علاقه‌ای ندارند. آتما را تنها از طریق امور متعالی می‌توان باز یافت.»

«یازدهمین ویژگی، آناهام کارا یا فقدان خودپرستی است. خودپرستی پرورشگاه تمامی بدی‌ها و خطاهاست. فرد خود محور اهمیتی برای درست و غلط، خوب و بد و الهی و غیر الهی قائل نیست. او نسبت به این امور بی‌تفاوت است و از آنها چیزی نمی‌داند. او به کلی از دهارما و اخلاق بی‌خبر است و با عدالت همراه نیست. برای پرهیز از این کیفیات زهرآلود، باید به آناهامکارا پرداخت. خودپرستی دشمنی است که در لباس دوست می‌آید.»

«ویژگی بعدی جانما- مارتیا- جارا- ویاده‌ی دوکا- دوشانودار سانام نامیده می‌شود که دقیقاً به این معنی است: آگاهی از چرخه‌ی گریزناپذیر تولد و مرگ، پیری و بیماری، اندوه و بدی و دیگر نشانه‌های ناپایداری این دنیا و زندگی در آن. با این که مردم می‌بینند که این امور برای خودشان و دیگران روی

می‌دهد، برای یافتن علل و شیوه‌های گریز از آنها به تحقیق نمی‌پردازند. این بزرگ‌ترین شگفتی و راز است.»

«تنها اگر به ریشه مسأله پردازی می‌بینی که از هر چه بتوان گریخت، از مرگ نمی‌توان پرهیز کرد. آنچه اکنون انسان خوشبختی تصور می‌کند، در واقع بدبختی در لباس خوشبختی است. درک حقیقت این امور بر توجیهاتی که تو را دچار توهم ساخته‌اند رخنه می‌افکند و نتیجه‌ی آن قطع وابستگی و سپس دستیابی به جنانا است. پس آرجونا، خود را از **جانما** (تولد)، **مریتیا** (مرگ)، **جارا** (پیری)، **ویادهی** (بیماری) و **دوکها** (اندوه) رها کن.» کریشنا، آرجونا را با چنین عشق عظیمی دلگرمی بخشید. سپس او از **آساکتی** سخن گفت: قطع اشتیاق به اشیاء، فقدان حرص. «حرص نسبت به تصرف چیزهایی که می‌بینی به علت خودپرستی است. «من باید آن را داشته باشم. من باید افتخار مالکیت این شیء قیمتی را به چنگ آورم.» این گونه، خودپرستی فرد را وسوسه می‌کند. این ریسمانی محکم است که تو را به اشیاء می‌بندد. ذهن را رها کن و همه چیز را شکوه خداوند ببین. به همه چیز چون تجلیات شکوه الهی عشق بورز اما خود را با این عقیده که تصرف آنها تو را خوشبخت می‌کند، فریب نده. این توهم است. زندگی خود را وقف آنها نکن. در هنگام ضرورت از آنها در جهت نیازت بهره بگیر. فقط همین. این گونه تحریکات، مانع عظیمی در مسیر پیشرفت تو به سوی رهایی است. هر چیز را که به عنوان دارایی به دست آوری، روزی تسلیم خواهی کرد. در آخرین سفر خویش حتی نمی‌توانی تکه‌ای علف یا ذره‌ای غبار برای خودت نگه داری. این واقعیت را همواره در برابر ذهن خود حفظ کن. آنگاه می‌توانی واقعیت را ادراک کنی.»

«کسی پیش از تولد رابطه‌ای با این دنیا و اشیاء مادی آن ندارد. پس از مرگ نیز، همه‌ی آنها همراه با دوستان و خویشان ناپدید می‌شوند. این اقامت موقتی تنها بازی کوتاهی در این فاصله است. شیفتگی به این نمایشگاه سه روزه در حقیقت جز حماقت چیزی نیست. آرزو، ذهن را آلوده می‌سازد و آدمی را برای امور متعالی‌تر نامناسب می‌سازد. سالکانی که رهایی و خودشناسی خویشتن را می‌جویند باید خود را از آرزو آزاد سازند، چون آرزو مثل روغن چسبنده است و وقتی به آن آلوده شوی به آسانی پاک نمی‌شود.»

«سپس باید به ویژگی دیگری توجه کنی: توازن، آرامش خدشه‌ناپذیر در شادی و غم، موفقیت و شکست، خوشبختی و بدبختی. این پانزدهمین ویژگی جنانی است. سرافرازی یا سرشکستگی از موفقیت یا شکست، سود یا زیان و احترام یا بی‌حرمتی بیهوده است. همه چیز را به عنوان فیض الهی، پراسارای او، به یکسان بپذیر. همان گونه که برای عبور از مناطق پر خار، کفش می‌پوشی یا برای خیس نشدن در باران

چتر به دست می‌گیری یا برای فرار از نیش پشه در پشه‌بند می‌خوابی، خود را با ذهنی رخنه‌ناپذیر که به فیض الهی مطمئن است و ستایش یا ملامت، پیروزی یا شکست و لذت یا درد را به یکسان تحمل می‌کند، حفاظت کن. تا زنده‌ای، شجاعانه زندگی کن. این گونه **ساما- چیت- تاتوام** [شناخت یکسان امور] امری ضروری است.»

آنانیا- بهاکتی یا بهاکتی بدون هیچ اندیشه یا احساس دیگر، تقوای بعدی است. وقتی اندوه پیروز می‌شود به سوی خدا می‌دوی. وقتی **سانکاتا** چیره می‌شود، به خداوند **ونکاتا** پناه می‌بری. هنگامی که شادی باز می‌گردد، خداوند را از صحنه خارج می‌کنی. آن هنگام که در تب می‌سوزی و مزه‌ها را احساس نمی‌کنی و زبانت تلخ است به دنبال فلفل تند هستی، اما وقتی تب فرو نشست دیگر به همان فلفل اهمیتی نمی‌دهی. بهاکتی بردگی موقت نیست. تأمل بی‌وقفه بر خداوند، بدون دخالت هیچ اندیشه یا احساس دیگری است.» «هر کار، هر لحظه‌ی فراغت و هر سخن باید از عشق به خداوند، سرشار باشد. آنانیا بهاکتی اینست. پس از آن **اکانتا** و **اسام** یا عزلت‌گزینی فرا می‌رسد. شخص باید به تنهایی خو بگیرد. این امر به معنی دور ماندن جسمانی از مکان‌های رفت و آمد مردم نیست. بلکه باید در ذهن، تنهایی و سکوت حکمفرما باشد: همه‌ی اشغالگران ذهن باید بیرون رانده شوند یا وادار به سکوت گردند. ذهن باید **نیر- ویشایا** یا خالی باشد و از جهان اشیاء چشم برگیرد.»

«هجدهمین ویژگی که به کسب جنانا یاری می‌رساند با عنوان عدم علاقه به اجتماعات انسانی مطرح شده است. به بیان دیگر، فقدان اشتیاق به ارتباط نزدیک با کسانی که مجذوب امور می‌هستند که جهان اشیاء را مهم می‌شمارد. می‌توان حتی در میان حیوانات وحشی تعادل خود را حفظ کرد، اما موفقیت در این امر در میان انسان‌هایی با اذهان دنیوی دشوار است. سادها‌نا از گروهی که شخص در میان ایشان به سر می‌برد تأثیر می‌پذیرد. انسان‌های نیک، تو را به نیکی سوق می‌دهند و انسان‌های بد، به سوی بدی می‌رانند.»

«البته، شناخت آدم‌های خوب و بد و سپس همراهی با خوبان دشوار است. پس توصیه شده که از مردم بپرهیزید و بر سادها‌نا تمرکز کنید. ذهن آدمی چون آهن است: اگر در گل و لای بیفتد زنگ می‌زند و از هم می‌پاشد و اگر در آتش بیفتد ناخالصی‌های خویش را از کف می‌دهد و پاک می‌شود. پس اگر آدمی به گروه جنانی‌ها بپیوندد، بهتر از آنست که تنها بماند. توجه کنید که چگونه **نارادا** که پسر یک خدمتکار بود به دلیل همنشینی با نیکمردان به ریشی بدل گشت. **راتناکارا** که شکارچی بیرحمی بود به گروه هفت ریشی پیوست و سپس در میان شاعران به مقام برتر **آدی‌کاوی** دست یافت. بدکاران بس زیانبارند. گلوله‌ی آهنی

که در آتش سرخ شده از خود آتش خسارت‌بارتر است. از انسانی آلوده به گناه باید بیش از خود گناه دوری جست. سالکان باید در مورد معاشران خویش هشیار باشند.»

«نوزدهمین ویژگی، آگاهی از تفاوت میان آتما و آناتما است. همواره آگاهی خود را بر واقعیت آتما معطوف ساز و بدن و حواس را به عنوان اموری غیرواقعی و موقتی کنار بگذار. آتما جاودان است، پس به جای توهمات یا اشیاء گذرای غیر آتمایی، خود را وقف او ساز. حیات، مبارزه‌ای برای پیروزی بر توهم است و پیوسته می‌گوید: «من آن آتمای جاویدان، در تو و در همه چیزم. پس ذهن را بر من استوار گردان و با اطمینان به پیروزی در مبارزه شرکت کن.»

«بیستمین یا آخرین کیفیتی که باید کسب گردد، **تاتوا- جنانا- دارشانام** یا توانایی دیدن سرشت حقیقی **تات** (آن) نام دارد. **تات** آن اساس کیهانی است که این جهان جز سایه‌ی او نیست. معنای آن اینست که سالک باید واجد اشتیاقی عظیم به دیدار خداوند باشد.»

اگر تلاش صادقانه‌ای برای کسب سه یا حتی دو مورد از این بیست ویژگی صورت پذیرد، بقیه‌ی آنها به طور طبیعی به دست خواهد آمد. برای کسب این ویژگی‌ها هیچ تلاش خاصی لازم نیست. در مسیر پیشرفت معنوی، فرد نه تنها بیست ویژگی که حتی بیش از آن را به دست خواهد آورد. در اینجا به بیست مورد اشاره شد چون این موارد برجسته‌اند. همین سادگانا بر اساس این ویژگی‌ها شخص را به راحتی به هدف خواهد رسانید. به این دلیل، کریشنا بر آنها تأکید کرده است.

فرد با بهره جستن از این ویژگی‌ها قادر به خودشناسی خواهد بود؛ در این باره تردید جایز نیست. چرا که این ویژگی‌ها دانشی فراهم می‌آورند که بدن، حواس، عقل و آگاهی درونی را به جنبه‌ی پراکریتی وابسته می‌بیند و نشان می‌دهد که او از تمامی اینها جداست؛ که او، پوروشا است. اوست **پوروشایی** که از **کشترا** و **کشتراجنا** آگاه است. هنگامی که فرد قادر به تمیز میان پوروشا و پراکریتی یا میان **کشترا** و **کشتراجنا** شود، خود به ناظر بدل می‌گردد و از چنگ خواست یا آرزو رهایی می‌یابد.

## فصل بیست و چهارم

آگاهی بر این که فرد فقط تماشاچی همه چیز است، راز خودشناسی است. خودشناسی، معرفت بر این امر است که: «من حقیقت خویشم.» یا «من، خود را ادراک می‌کنم» یا «همه یک آتما [روح] هستند.» یا «من به تجربه دانستم که فرد و کل از هم جدا نیستند.» این امری است که هر کس باید خود آن را کشف کند. ریاضت کشی صرف در غیاب این معرفت، مطلقاً اتلاف وقت و انرژی است. انسان، حیوان محض نیست. او در خود حامل شراره‌ای الهی است که نباید بگذارد خاموش شود.

حتی وقتی حواس در کارند، محرک آنها حضور آتما است. وقتی خورشید سر می‌زند پرنندگان بال می‌کشایند، شکوفه‌ها باز می‌شوند و اجتماع انسانی فعالیت‌های گوناگون خویش را از سر می‌گیرد. خورشید در هیچ یک از این امور دخالت مستقیمی ندارد. او محرک است، همین. خورشید علت نیست. او تنها فعال می‌کند، ناظر و مراقب است. او بر فراز و در فراسوی همه‌ی اینهاست. او اسیر یا وابسته به انسان یا جانور یا پرنده یا گل نیست.

پرنندگان در آسمان پرواز می‌کنند اما هیچ ردی از مسیر پرواز خویش به جا نمی‌گذارند. همچنین، هرچند بسیاری ادراکات حسی در آسمان قلب به پرواز در می‌آیند، هیچ اثری در آن باقی نمی‌گذارند. قلب تحت تأثیر پرواز آنان قرار نمی‌گیرد.

اما انسان تنها روبنا را می‌بیند، نه پایه را. در یک حلقه‌ی گل، هیچ کس ریسمان نگهدارنده‌ی گل‌ها را نمی‌بیند. وجود ریسمان تنها پس از تحقیق و تجسس آشکار می‌گردد. اساس، ریسمان است. گل‌ها وابسته به آنند و به دلیل وجود ریسمان، کنار هم به شکل یک حلقه‌ی گل آویخته‌اند.

برای ادراک بهتر این موضوع، مثال دیگری را در نظر بگیرید. کوزه، کاسه، بشقاب و سطل همگی از خاک رُس ساخته می‌شوند، اما با این که در همه‌ی آنها خاک رُس هست، خاک رس، خاک رس باقی می‌ماند و دیگ و قابلمه و بشقاب و سطل نمی‌شود. همچنین در آتما، که پایه است، گوناها (انواع) مانند بشقاب و سطل موجود نیستند، اما آتما در گوناها به عنوان گونا سواروپا وجود دارد. این آتما است که با گونا اشتباه می‌شود. چرا که او را محدود و صاحب نام و شکل ادراک می‌کنیم. آتما تنها واقعیتی است که به واسطه‌ی تمامی نام‌ها و شکل‌ها ظاهر می‌شود. همانند خاک رسی که تنها ماده در بشقاب‌ها و سطل‌هاست.

با این گونه تجسس، اطمینان به این که پایه و اساس همه چیز آتما یا کشترا جنا یا پارابراهام است، استحکام می‌یابد.

سپس کریشنا توسط آرجونا مورد پرسش دیگری قرار گرفت که: «در حقیقت شناسایی آن آتمای پایه، آن واقعیت درونی همه چیز بسی دشوار است. او همه جا هست، اما هیچ کجا دیده نمی‌شود. او هسته‌ی درونی همه چیز است، اما به هیچ طریقی نمی‌توان با او تماس یافت. علت این راز چیست؟»

کریشنا گفت: «آرجونا! تو هنوز درست نفهمیده‌ای. آتما لطیف‌تر از لطیف‌ترین است. پس تشخیص او دشوار است. تو پنج عنصر را می‌شناسی. نمی‌شناسی؟ زمین، آب، آتش، باد و آسمان را؟ از این پنج عنصر به ترتیب، هر یک لطیف‌تر از قبلی است. زمین دارای پنج کیفیت است: صدا، لمس، شکل، مزه و بو. آب همه اینها را به جز بو دارد. آتش فقط سه تا دارد: صدا، لمس و شکل. باد، تنها دو کیفیت دارد: صدا و لمس و آخری یا آسمان فقط دارای صدا است. به این علت، هر یک از اینها لطیف‌تر و همچنین بسیط‌تر از قبلی است. آسمان همه جا هست، در همه چیز نافذ است، چون تنها یک مشخصه دارد. پس آتما باید چه اندازه لطیف‌تر باشد که هیچ گونه کیفیت یا رفتاری ندارد. تصور کن تا چه حد باید حاضر و نافذ باشد! اذهان برونگرا قادر به درک این پدیده نیستند. تنها راه چاره، ذهنی درونگرا است.»

«ایمان تنها سراغ کسانی می‌آید که در امور می‌اندیشند. اطمینان به کسانی که گاه و بی‌گاه فریاد بر می‌آورند که خداوند نمی‌تواند در همه چیز حاضر باشد چون او را در همه چیز نمی‌توان ادراک کرد، هلاکت بار است. آنان باور ندارند که خداوند بالاتر و فراتر از کیفیات ناچیزی است که ایشان برای پیمایش او می‌جویند. واقعاً تأسف بار است. خداوند آنقدر به تو نزدیک است که تو به او. اگر تو فاصله بگیری، او نیز فاصله می‌گیرد.»

در پورانها مثال‌های لطیفی از این حقیقت آمده است. هیرانیا کاشیپو همه جا به دنبال خداوند گشت و به این نتیجه رسید که او هیچ جا نیست. از طرف دیگر، پراهلادا ایمان داشت که هر جا را بجویی، او را می‌یابی. پس، خداوند از میان ستون آهنین سخت و نفوذناپذیر بر او تجلی یافت. پراهلادا به خداوند نزدیک شده بود، بنابراین خداوند نیز به او نزدیک بود.

گاو، حامل شیر مقدس و مغزی در پستان خویش است، اما غافل از آن به دنبال آبی می‌دود که با آن برنج شسته‌اند. همچنین، انسان از ماده‌ها که آتمای درون خود او و در درون اوست غافل مانده و هیچ تلاشی در جهت کشف او، که واقعیت درونی خودش است، به عمل نمی‌آورد. او با حواس معیوب و گیج خویش به دنبال شادی‌های فرومایه‌ای می‌دود که از اشیاء ناپایدار بر می‌خیزند. چه حماقت غول‌آسایی!

خوش بودن در کثرت، نادانی است. دیدن وحدت، نشان خرد یا جنانام است. تنها ساوام یا آنان که به واقع مرده‌اند جهان را بسی چیزها می‌بینند. فقط شیوام یا خداوند، این ظاهر بسیار را یگانه می‌بیند. آنچه جنیام، آتما، کشتراجنا و پارابراهام نامیده می‌شود، تنها آن یگانه است. کریشنا این حقیقت را به آرجونا آموخت تا شاید او را سعادت‌مند گرداند.

خوانندگان! همان گونه که هدف رودها، دریاست، هدف جیواها، براهمام است. شادی ابدی هرگز نصیب جیوایی آگاه به اهداف مادی نخواهد شد. موکشا، آموختن شادی ابدی است. آن را دستیابی به براهمام نیز خوانده‌اند. تمرکز بر پرستش عاشقانه و انحصاری خداوند برای کسانی امکان‌پذیر است که به تخیلات متغیر افسارگسیخته‌ی برساخته از نام و شکل که دنیا نام دارد، وابسته نیستند. دنیا، ابزاری برای کسب توانایی ترک آن است. به این دلیل، دنیا این همه وسوسه‌انگیز و این چنین پر بهاست. و دانشناس واقعی کسی است که دنیا را چون ابزاری برای گریز از هزارتوهای آن می‌بیند.

کلمه‌ی **اوردها** معمولاً در معانی **بالا**، **بر فراز** و مانند آن به کار می‌رود، اما اگر دنیا را درختی تصور کنید، ریشه‌های آن براهمام است. در اینجا، ریشه‌ها بالا و شاخه‌ها پایین درختند! کریشنا این نکته را چنین به آرجونا آموخت: «درخت سامسارا یا حیات، درختی بس شگفت است. این درخت از درختان دنیا کاملاً جداست. درختانی که در دنیا می‌بینی شاخه‌هایی در بالا و ریشه‌هایی در پایین دارند، ولی درخت **آشواتا** ی سامسارا ریشه در بالا و شاخه در زیر دارد. این درختی واژگونه است.»

آرجونا با پرسشی سخن او را قطع کرد: «چرا این درخت را آشواتا نام داده‌اند؟ این نام درخت **بانیان** است. چنین نیست؟ چرا درخت حیات را این گونه نامیده‌اند؟ چرا آن را به نام دیگری نمی‌خوانند؟» نامی شگفت برای درختی شگفت. گوش کن: «آشواتا یعنی آنی‌تیا یا غیردائمی، موقتی. همچنین به معنی درخت بانیان هم هست. گل‌ها و میوه‌های این درخت نه مناسب خوردند و نه بوییدن و برگ‌هایش نیز، بی‌وقفه در باد می‌لرزند. به همین دلیل، آن را **چالادالا** هم نامیده‌اند که به معنای **پرگ‌های لرزان** است. اشیاء دنیا هم پیوسته مرتعشند، ناپایدارند و دائماً موضع خود را تغییر می‌دهند. برای توصیف این حقیقت و تشویق مردم به عبور از آن، آن را آشواتا خوانده‌اند.»

«این سخنان به منظور گسترش دیدگاه متعالی انسان‌ها و ایجاد اشتیاق به کسب ایمان استوار به براهمام بیان شده‌اند. جهان مادی تنها از طریق دو گونه آزمون فهمیده می‌شود: برونی و درونی. عقلی هست که اسیر می‌کند و عقلی که رها می‌سازد. آن که دنیا را چون دنیا می‌بیند، کژبین است و آن که آن را چون پارام‌آتما، راست می‌بیند. دنیا معلول است و علتی دارد. معلول نمی‌تواند جدا از علت خویش باشد. تحولی

در براهمام، مولد اوست. میلیاردها موجود، شاخه‌ها، ترکه‌ها و برگ‌های او هستند. براهمام دانه است، که تمامی درخت در او جای گرفته و خلاصه شده است. آن که این را بداند، داننده‌ی ودا هاست.»

## فصل بیست و پنجم

آرجونا گفت: «کریشنا! تو گفتی کسانی که دنیا را تنها به عنوان دنیا بشناسند، نمی‌توانند ادعای شناخت وداها را داشته باشند. آنان باید دنیا را خدا (پارام آتما) بدانند. دنیا معلول است. پس نمی‌تواند از علت خویش جدا باشد. [ولی] چگونه چنین چیزی ممکن است؟ دنیایی که می‌بینیم در معرض رشد و زوال است. از طرف دیگر، خداوند یا پارام آتما، جاویدان، حقیقت و تغییرناپذیر است. هیچ خویشاوندی میان آب و آتش نیست. هست؟ چگونه این دو می‌توانند یکی باشند؟ لطفاً به من بگو. من از شنیدن پاسخ بی‌اندازه مسرور خواهم شد.»

«خوب، آرجونا! در جهان قابل شناسایی هر چیز ساده‌ای خلق و خوی خود، گونای خود را ظاهر می‌سازد. گونا به مالک خویش، به متصرف خویش چسبیده است. برای تمام خلق و خواهایی که هر شیئی یا موجودی در دنیا تصرف کرده، پایه یا آدهارایی هست. آن آدهارا، آتما است. توجه خود را بر آن پایه‌ی تغییرناپذیر – نه بر تجلیات متغیر آن – معطوف ساز. در غیر این صورت در امواج دست و پا خواهی زد. دقیقاً به همان گونه که دانه اساس تنه، شاخه، برگ و گل درخت است، پراکرتی یا پراپانچا یا دنیا آتماست. آتما را که اساس است، ضرورت بدان. چرا که این تجلیات اوست که به شکل دنیا در می‌آید. آن که از طریق نظمی استوار به این حقیقت دست یابد، شایسته‌ی نام **وداوید** یا استاد ودا خواهد بود.»

«اما بدون جست‌وجوی ژرف، بدون تشخیص واقعی از غیرواقعی، اگر کسی هر چه دیده شدنی است را با خداوند جاودان اشتباه بگیرد و چنین استدلال کند، راه را گم کرده است. چگونه او به هدف خواهد رسید؟ چگونه به واقعیت دست خواهد یافت؟ اشتیاق به شناخت این واقعیت از **دایوی سمپاتی** یا نشان‌های خداجویی است. **آسوری سمپاتی** (گرایش‌های شیطانی) تمایلی معکوس است که انسان را متقاعد می‌سازد که



می‌داند، در حالی که نمی‌داند؛ که او را از هر تلاشی در جهت شناخت باز می‌دارد؛ که او را می‌کاهد آن چنان که غیر حقیقی را حقیقی فرض کند.»

با پایان گرفتن سخنان کریشنا، آرجونا با تحیر سر بلند کرد و گفت: «گوپالا! مدت‌هاست اصرار می‌کنی که آتما اساس تمامی مشخصه‌های همه‌ی موجودات است. تو به صراحت گفتی که خودت آن اساسی. حالا از دو طبیعت مختلف **دایوی سمپاتی** و **آسوری سمپاتی** سخن می‌گویی! من گیج شده‌ام. نمی‌توانم تصمیم بگیرم کدام یک را بپذیرم و کدام یک را رد کنم.»

«آرجونا! پرسش تو حتی از آن هم عجیب‌تر است. تو می‌گویی که من هرگز یک کلمه هم نگفته‌ام که بی‌معنی باشد یا کاری نکرده‌ام که بی‌اهمیت قلمداد شود. با این حال، نگرانی که در میان جملات من باید کدام یک را بپذیری و کدام یک را رد کنی! نگرانی و تردید تو احمقانه است. برادر خوانده‌ی عزیزم؛ **دواها** و **آسوراها** دو گروه جدا از هم نیستند. آنها بر پایه‌ی تمایز میان مشخصه‌هایشان تقسیم شده‌اند. خوب، مشخصه‌های گوناگون ساختگی‌اند. آنها که جوهر آگاهی، که قبلاً از آن سخن گفته‌ام نیستند. کوزه‌گر کوزه، کاسه و بشقاب می‌سازد. اینها که **بخش‌هایی** جدا از خاک رُس نیستند که مستقل از آن شکل گرفته باشند. کوزه، کاسه و بشقاب اشکالی ساختگی از خاک رُس هستند. نام‌هایشان هم ساختگی است. این نام‌ها و شکل‌ها، گوناگون یا خلق‌و‌خواهیند. ذات یا آدهارا یا اساس، خاک رُس است. اشکال، نام‌ها، تجلیات و ظهورات همان کوزه‌ها، کاسه‌ها و بشقاب‌ها هستند. خاک رُس، طبیعی است. کاسه‌ها، کوزه‌ها و بشقاب‌ها ساختگی‌اند. فرض کن خاک رُس همان اساس، **ساجا**، سواروپی من یا واقعیت است. نام‌ها و شکل‌ها، تجلیات، کوزه‌ها و غیره در من نیستند، اما من در آنها هستم. من گونایی ندارم اما در گوناها هستم. به این نکته توجه داشته باش. پس تلاش نکن خاک رس را از کوزه‌ها، به عنوان دو هستی مستقل، جدا کنی. این کار نادرستی است. ممکن هم نیست.»

«کریشنا! رابطه‌ی میان **سوابهاوا** (واقعیت، حقیقت) و **سواروپای** (جهان مادی، پراکریتی) تو چیست؟»  
«قبلاً به تو گفته‌ام که پنج عنصر زمین، آب، آتش، هوا و آسمان نشان‌های من، سوابهاوای منند. آیا جهان اشیاء به جز ترکیب این پنج عنصر چیست. آن را چه چیز دیگری می‌توان نامید؟»

«کریشنا! بدون این پنج عنصر، چیزی در این دنیا موجود نمی‌شود. چنین نیست؟ پس چگونه آنها را نادیده بگیرم؟ هستی متصل به آنهاست.»

«وقتی پنج عنصر را می‌پذیری، باید تکثیر پنج لایه‌ی هر عنصر را نیز بپذیری که در مجموع ۲۵۰ تات و یا اصل را می‌سازند. تنها چهار عنصر زمین، آب، آتش و هوا آشکار و ادراک‌شدنی هستند. اثر یا

آسمان پایه‌ی همه‌ی آنهاست. همچنین ماناس (ذهن)، بوده‌ی (هوش)، چیتام (آگاهی) و آهام کارام [من هستم] همه در عمل شناخته می‌شوند. اما آهام کارانا [حس من بودن] که پایه‌ی همه‌ی آنهاست، تنها قابل استنتاج است. تمام اموری که از آنها آگاهیم جز ظهورات امری که از آن ناآگاهیم، نیستند. آنها اقتدار و پشتیبانی خویش را از نادیدنی می‌گیرند. آن پایه‌ی نادیدنی که از آن ناآگاهی، خود من، یعنی آتماست. همه چیز بر پایه‌ی من قرار دارد.»

«آنچه بر پایه بنا شده دستخوش دگرگونی است: رشد، زوال و تبدیل. ولی پایه یا آدهارا دگرگونی نمی‌پذیرد. به عنوان مثال، ماه و انعکاس آن در آب را در نظر بگیر. تصویر ماه در آب ناپایدار است. می‌شکند و می‌لرزد. اما این آب است که می‌شکند و می‌لرزد، نه ماهی که آن بالاست. مردم نادان که چون کودکانند، می‌اندیشند که خود ماه می‌شکند. تبدیل نشان‌های آدهیایی به آدهارایی، صفت اصلی آسوری است. تشخیص جاودانگی و حقیقت آدهارایی، حتی در آدهیا، کار دایوی سمپات واقعی یا طبیعت خداجوی است.»

آرجونا با جدیت و دقت بسیار به تمام این سخنان گوش سپرد. سپس پرسید: «مادهوا! تو گفتی که صفاتی ذاتی، سرشت این دو را از هم متمایز می‌سازد. چه کیفیاتی طبیعت آسوری و کدام صفت‌ها طبیعت دایوی را می‌سازند؟ لطفاً این امر را روشن کن.»

کریشنا پاسخ داد: «آرجونا! من همواره آماده‌ی روشن‌گری‌ام، فقط به دنبال شنوندگانی هستم که پابرجا و مصمم باشند. با دقتی که نقصان نپذیرد گوش کن: ۱- نترسی. ۲- خلوص هیجان‌ها. ۳- آگاهی از وحدت تمامی آفرینش. ۴- نیکوکاری. ۵- مهار حواس. ۶- ایثار. ۷- تجسس. ۸- ریاضت. ۹- صراحت. ۱۰- عدم خشونت. ۱۱- امانتداری. ۱۲- تعادل، فقدان خشم یا رنجش. ۱۳- عدم وابستگی. ۱۴- آرامش درونی. ۱۵- خودداری از افشای عیوب دیگران و بدگویی. ۱۶- همدردی. ۱۷- فقدان حرص. ۱۸- سخن گفتن نرم و شیرین. ۱۹- ترس از اعمال غیر دارمایی. ۲۰- فقدان نوسان ذهن. ۲۱- شجاعت، شکیبایی و ثبات در مصائب. ۲۲- استواری. ۲۳- پاک‌ی. ۲۴- بی‌آزاری. ۲۵- فروتنی. این ۲۵ کیفیت مقدس ویژگی‌های دایوی سمپات یا گرایش الهی است.»

«غرور، تظاهر، خشم، تندگی و فقدان قدرت تشخیص از مؤلفه‌های گرایش‌ات آسوری انسانند. اشخاص واجد این کیفیات، تحت تأثیر خلق و خوی آسوری هستند. اگرچه شاید آنها از نظر شکل خارجی انسان باشند، اما شایسته‌ی این نام نیستند. کسانی که ۲۵ صفت فوق را کسب کرده باشند، انسان‌هایی با کیفیات

الهی خواهند بود. [در حالی که] دارندگان گرایشات آسوری به **داناوا- ماناواس** یا انسان‌های دیو صفت معروفند.»

«بعضی اشخاص به خود به عنوان واجد صفات الهی مباحثات می‌کنند، اما آیا ایشان همه‌ی گرایشاتی را که باید در خلق و خویشان یافت شود، کسب کرده‌اند؟ یا حداقل دارای (همدردی) **دایا**، **دهارما** (اخلاقیات)، **پاروپاکارا** (خدمت به خلق) و **سانتام** (تعادل) هستند؟ اگر آنها اندکی هم از این صفات بهره برده باشند، می‌توانند الهی فرض شوند. به جای آن اگر تمامی صفات آسوری در ایشان آشکار باشد چگونه ادعای آنها را می‌توان پذیرفت؟ چنین ادعاها یا تظاهراتی، خودبینی صرف است. تظاهر را هرگز نمی‌توان در زمره‌ی امور الهی قلمداد کرد. آنها بی‌تردید شیطانی‌اند.»

«هر کسی به سادگی می‌تواند خود را بسنجد و بفهمد که به کدام گروه تعلق دارد. گروه اشخاص از ظاهر بدنی، تصرفات، مقام یا قدرت ایشان تعیین نمی‌شود. مثلاً راوانا را در نظر بگیر. او شکل انسانی داشت. امپراتور بود. از خدای ثروت **کوپرا**، عظیم‌تر بود، اما آیا او را می‌توان به این دلایل خدا-صفت دانست؟ نه، او بی‌تردید به علت گونا‌های خویش، اهریمنی بود.»

«سه صفت، اساس ساختمان تمامی سرشت‌های شیطانی یا آسوری را تشکیل می‌دهند. آنها کاما، کرودا و لوبا (شهوت، خشم و حرص) هستند. این سه، **خویشتن** را نابود ساخته، شیطان را در انسان قدرتمند می‌نمایند. این صفات را باید به وسیله‌ی صفات الهی و ایراگیام، سانتام و تیاگام (عدم وابستگی، تعادل و ترک دنیا) در هم شکست و مغلوب کرد. اینها جنگجویانی هستند که در این نبرد می‌توان به ایشان تکیه کرد. این جنگجویان را قدرتمند ساز تا در چشم بر هم زدنی نیروهای شیطانی را بیرون بیندازند. ذره‌ای غفلت از این شیاطین -یعنی شهوت، خشم و حرص- در هر جایی، خطری بالقوه است. پس باید آنها را با خاک یکسان کرد. این عمل به پیشرفتی واقعی در نبرد در راه هدف می‌انجامد.»

«آرزوها و وابستگی‌ها چون ریشه‌های درخت حیاتند. وقتی ریشه‌ها قطع شوند، درخت می‌میرد. سرعت زوال درخت به سرعت و کارایی قطع ریشه‌ها وابسته است. اگر حتی یک ریشه باقی بماند، درخت بار دیگر جوانه می‌زند و خشک نمی‌شود و نمی‌میرد. تمامی ریشه‌ها را قطع کن. سپس درخت می‌میرد و به چوب بی‌جان بدل می‌گردد. چه بیهوده است لافزنی از قطع تمامی ریشه‌ها در حالی که درخت سبز و خرم است. همچنین مایا که جیوی را تسخیر کرده، با بیرون کشیدن ریشه‌ی آن یعنی آرزو نابود می‌شود. این آرزوست که به بند می‌کشد.»

بعضی اشخاص با اندکی کاستن از چندین محرک و آرزو به دهیانا می‌پردازند. اینان به تمرکز کامل دست نمی‌یابند و [حتی] به آشفتگی‌های مهار ناپذیری دچار می‌گردند. دهیانای ایشان در سطح میانه متوقف می‌ماند. علت این وضعیت چیست؟ تمرکز کامل تنها از طریق مهار کامل آرزو ممکن است. به این دلیل کاما، کرودا و لوبها را دیوهایی نامیده‌اند که آدمی را به ستوه می‌آورند. دیوهایی که با هیبتی زشت و ترسناک تصویر می‌شوند.

اما صورت زشت و ترسناک، بدبختی نیست. بدتر از آن **نفرت‌انگیزی** است. خلق و خوی نفرت‌انگیز و سرشت زشت بدبختی است. شاید ظاهر کسی زیبا باشد، شاید چون طوطی بی وقفه سخن بگوید که به گوش خوشایند است. اما به این دلایل نمی‌توان او را واجد اخلاق الهی، خدا صفت مادرزاد یا **دایوامسا** دانست.

اگر سرشت شیطانی درکسی بجوشد، زیبایی بدنی و شیرینی صدا قادر نخواهد بود به او صفت الهی بدهد. کلماتی که از دهان چنین کسانی بیرون می‌آید چون ضربه‌ی پتک و پرتاب خنجر، رذیلانه است. آسوری سمپات یا دایوی سمپات بودن، به صفات طبیعی و رفتاری فرد، نه به شکل و شمایل و ظاهر جسمانی او، مربوط است.

## فصل بیست و ششم

«کریشنا! تو گفتی که سرشت‌های دایوی و آسوری انسان پیامد اعمال و احساساتی هستند که در تولدهای پیشین روی داده‌اند. از آنجا که فرار از چنین پیامدهایی ممکن نیست، سرشت کسانی که محکوم به حمل این بارند چیست؟ آیا هیچ راهی برای گریز از آن هست؟ یا می‌توان آثار آنها را کاهش داد؟ اگر چنین امکانی هست لطفاً به من بگو تا بتوانم از آن طریق خود را نجات بخشم.» آرجونا چنین پرسید تا شاید از خداوند برای نوع انسان چاره‌ای بجوید.

کریشنا بی‌درنگ پاسخ داد: «این راه‌ها اندک نیستند. سه‌گونا وجود دارد: ساتوایی، راجاسی و تاماسی. این سه بر پایه‌ی **آناکارانا** یا آگاهی درونی قرار گرفته‌اند. آن نیز، به غذایی که خورده می‌شود وابسته

است. تو چیزی هستی که می‌خوری. اعمال، سرشت تو را شکل می‌دهند. پس لااقل در این تولد انسان می‌تواند با تنظیم غذا و اعمال خویش (آه‌ها و وی‌ها) بر گرایش‌های آسوری که می‌کوشند بر او غالب شوند، پیروز گردد. او می‌تواند با تلاش شخصی، گرایش‌های ساتوایی را تقویت کند. «خداوند، عاشقانه این خبر را به جوینده‌ی مشتاق خویش، آرجونا تقدیم کرد.»

آرجونا از شنیدن این که انسان راه‌هایی برای نجات خویش دارد، غرق سرور گردید. او مشتاق بود در این باره بیشتر بشنود. کریشنا با لبخندی عاشقانه لطف خویش را بر او نثار کرد و با فروتنی پاسخ داد: «آرجونا! غذا نیروی شکل دهنده‌ی اصلی است. ذهن آلوده، درخشش امتیازات اخلاقی را تیره می‌کند. چگونه دریاچه‌ای گل‌آلود، بازتاب روشنی خواهد داشت؟ الوهیت در ذهن بدکار و شریر بازتاب نمی‌یابد. غذا به بدن نیرو می‌دهد و بدن ارتباط نزدیکی با ذهن دارد. نیروی ذهن به نیروی بدن نیز، وابسته است. رفتار اخلاقی، عادات خوب، تلاش معنوی همگی به کیفیت غذا وابسته‌اند. بیماری‌ها، ضعف ذهن و سستی در امور معنوی محصول غذای نادرستند.» آرجونا پرسید: «کریشنا! خواهش می‌کنم بگو غذاهای ساتوایی، راجاسی و تاماسی شامل چه مواردی می‌شوند.»

«آرجونا! غذای ساتوایی باید بتواند ذهن را هم به اندازه‌ی بدن نیرومند سازد. چنین غذایی نباید خیلی شور، خیلی تند، خیلی تلخ، خیلی شیرین یا خیلی ترش باشد. آن را نباید در حالی که خیلی داغ است خورد. از غذاهایی که شعله‌ی که شعله‌ی تشنگی را بر می‌افروزند باید پرهیز کرد. اصل کلی این است که باید حدی، مرزی وجود داشته باشد. غذای پخته شده در آب را نباید روز بعد خورد، چون مسموم می‌شود. حتی سرخ کردنی‌ها را باید قبل از بو گرفتن مصرف کرد.»

«غذای راجاسی در مقابل ساتوایی است. این غذاها خیلی شور، خیلی شیرین، خیلی تند... ترش و خیلی بودار هستند. چنین غذاهایی محرک و سرگیجه آورند.»

«خداوند! مرا ببخش که گستاخی می‌کنم. من برای دانستن است که می‌پرسم، همین. آیا تنها با تغییر عادات غذایی، خلق و خو را می‌توان از گونایی به گونای دیگر بدل ساخت؟ یا امور دیگری هم باید انجام شوند تا فرآیند خلوص تحقق یابد؟ اگر چیز دیگری هم هست، بگو.»

«برادر خوانده‌ی عزیزم! اگر تبدیل خلق و خو، بدکاری و شرارت چنین آسان بود، می‌بایست خلق و خوی دانوایی در چشم بر هم زدنی سطح زمین را فرا گیرد. مسلماً امور دیگری نیز باید انجام شوند.»

گوش کن: [در مورد غذا] بر پاک‌ی سه چیز باید دقت داشت: پاک‌ی مواد اولیه، پاک‌ی ابزارهای تولید و پاک‌ی کسانی که غذا را عرضه می‌کنند.»

«این که مواد اولیه پاک و باکیفیت باشند، کافی نیست. بلکه باید به طریقی درست نیز فراهم آمده باشند. درآمدی عادلانه، بدون ستمگری و بی‌حقیقتی باید صرف خرید آنها شده باشد، این چیزها در همان مبداء آلوده‌کننده‌اند. مبداء، مسیر و مقصد هر سه باید به یکسان پاک باشند. ظروف باید تمیز و عاری از لکه باشند. نه تنها لباس آشپز باید تمیز باشد بلکه عادات، خلق و خو و رفتار او نیز باید پاک باشند. او باید عاری از نفرت، خشم و نگرانی بوده در پذیرایی تفاوتی قائل نشود. او باید خوشرو و خوش اخلاق، فروتن و سرشار از عشق باشد. او نباید هنگامی که مشغول پذیرایی است، به ذهن خویش اجازه‌ی پرداختن به امور بد و شریرانه بدهد. تنها زیبایی جسمانی و جذابیت ظاهری جبران‌کننده‌ی افکار و عادات شیطانی نیست. سالکانی که به دنبال تمرکز مطمئن هستند، باید مراقب این امور باشند. در غیر این صورت طی **دهیاتام**، نفوذ لطیف اندیشه‌های شریرانه‌ی حاصل از غذا و تهیه‌کنندگان آن، سالک را به دام خواهد افکند. باید دقت داشت که تنها افراد پرهیزکار در پیرامون شخص باشند. جذابیت ظاهری، امتیازات حرفه‌ای و دستمزدهای کمتر نباید سبب پیش‌داوری تو در انتخاب غذاهای خطرناک و تهیه‌کنندگان آنها باشد. عادات و خلق و خوی ایشان را به دقت بررسی کن. غذایی که می‌خوری چنین نقش مهمی در محتویات بدن و ذهنی دارد که با آنها باید در صحنه‌ی معنوی به نبرد پردازی. پاکی ذهن می‌تواند و باید به پاکی بدن و پاکی رفتار مهم بدن یعنی سخن گفتن بپیوندد. این تاپاس [ریاضت] واقعی جسم، ذهن و کلام است.»

«ذهن باید خالی از اضطراب و نگرانی، ترس و نفرت و حرص و غرور باشد. آن را باید از عشق به همه‌ی موجودات سرشار ساخت. او باید در خداوند اقامت کند. او را باید از تعقیب لذات مادی بازداشت. به هیچ اندیشه‌ی حقیری نباید اجازه‌ی نفوذ داد. تمامی اندیشه‌ها باید در جهت تعالی فرد به سطوح بالاتر قرار گیرند. این تاپاس مناسب برای ذهن یا ماناس است.»

«و اکنون درباره‌ی تاپاس جسمانی. بدن و نیرو و قابلیت‌های آن را در جهت خدمت به دیگران، پرستش خداوند، خواندن آوازی از شکوه او، دیدار از مکان‌هایی که به نام او تقدس یافته‌اند، تمرینات منظم هدایت تنفس، دور نگه داشتن حواس از طرق زیانبار و تعقیب راه خداوند به کار ببر. باید بدن خویش را با خدمت به بیماران و از کار افتادگان، با توجه به اصول اخلاقی و پرداختن به اعمال سودمند مقدس سازی.»

«باید که در تاپاس کلامی هم مشارکت کنی. از پرحرفی پرهیز. از جملات نادرست دوری کن. از غیبت و افشاگری لذت نبر. هرگز درشت‌گویی نکن. آرام و شیرین سخن بگو. همیشه به یاد ماده‌ها در زمینه‌ی ذهن سخن بگو.»

«از این سه، یعنی تاپاس جسمانی، ذهنی و کلامی، اگر حتی یکی غایب شود، درخشش آتما مجال ظهور نخواهد یافت. چراغ، فتیله و روغن هر سه برای نور ضروری‌اند. بدن چراغ است. ذهن، روغن و زبان، فتیله است. هر سه باید در وضعیت خوبی باشند.»

«بعضی خیرخواهان چنین می‌اندیشند که هر عمل نیکوکارانه‌ای، تاپاس جسمانی است. این اندیشه‌ای نیکو است، اما هنگام نیکوکاری باید به مکان، زمان و سرشت گیرنده توجه کرد. مثلاً مدرسه سازی باید در مکانی انجام شود که در آنجا مدرسه‌ای نیست. بیمارستان باید در مکان‌هایی تأسیس گردد که بیماری‌ها در آنجا شایعند. گرسنگان را باید در مناطقی که به دلیل سیل یا کم آبی، خشکسالی روی می‌دهد، سیر کرد. در حالی که آموزه‌های دهارما و **براهماویدیا** لحاظ می‌گردند، باید سرشت و وضعیت گیرنده مورد توجه قرار گیرد، به صورتی که آن خدمت در اختیار همه قرار گیرد. آن نیکوکاری که سبب بزرگترین مشکل کسی در مسیر پیشرفت او بشود، نیکوکاری ساتوایی نامیده می‌شود.»

در اینجا آرجونا سخن او را قطع کرد: «کریشنا! می‌شود سوالی بپرسم؟ نیکوکاری به هر صورتی که انجام شود نیکوکاری است. چنین نیست؟ چرا میان انواع ساتوایی، راجاسی و تاماسی آن تفاوت می‌گذاری؟ آیا در اینجا هم چنین انواعی وجود دارند؟»

کریشنا پاسخ داد: «البته که وجود دارند. در میان کسانی که نیکوکارانه می‌بخشند، بیشترین افراد آرزومند نام و شهرتند. این انگیزه‌ی بخشش آنهاست. آنها در برابر هدیه‌ی خود در طلب چیزی هستند. بسیار اندکند کسانی که در آرزوی فیض الهی و نه هیچ چیز دیگر باشند. بخشیدن با این دیدگاه، یعنی کسب فیض الهی، ساتوایی است. بخشش با انتظار بازگشت اموری چون شهرت، محبوبیت، احترام و قدرت، یا از سر خشم یا بی‌میلی و تحت فشار، به عنوان راجاسی طبقه‌بندی می‌شود.»

«نیکوکاری باید با احترام و ایمان همراه باشد. هدیه را نباید به سوی گیرنده‌ی آن پرتاب کرد. آن را نباید به فرد غیر مستحق یا در لحظه‌ی نامناسب داد. غذا برای آدم سیر، بار است نه لطف. بیمارستان ساختن در مکانی دور از دسترس مانند دور ریختن هدیه است. چنین نیکوکاری‌های بی‌فایده و بی‌حاصلی، نیکوکاری تاماسی خوانده می‌شود.»

«شخص باید در هنگام نیکوکاری بسیار هوشیار باشد. هدایا را نباید به هر درخواست کننده‌ای ببخشی یا در هر جایی توزیع کنی. این سه نوع نیکوکاری را که شرح دادم به دقت به خاطر بسپار و به شایسته‌ترین شکل عمل کن. هدیه را نباید برای نام و شهرت ببخشی. انگیزه‌ات نباید تظاهر با تبلیغات باشد. این عمل

باید به شکلی هدفدار و سودمند انجام گردد. در تمام امور، گرایش ساتوایی بهترین است. این گرایش باید به تمامی اعمال شامل دیدن، شنیدن و سخن گفتن تسری یابد.»

آرجونا با سری فرو افتاده و تمرکزی عظیم، غوطه‌ور در شیرینی حمایت خداوند، گوش می‌کرد. سپس پرسید: «درست شنیدن و درست دیدن دقیقا چگونه است؟ لطفا برایم شرح بده تا به دستورات عمل کنم.» او آنچنان ملتمسانه در پیشگاه کریشنا نالید که خداوند با محبت به او لبخند زد.

کریشنا دست بر پشت او نهاد و گفت: «شنیدن ساتوایی، گوش سپردن به افسانه‌ها، تجارب و پیام‌های حکیمان و قدیسانی است که طالب خداوند بوده‌اند و او را دریافته‌اند. دیدن ساتوایی، تماشای پرستشگران خداوند است. دیدن تصاویر حکیمان و قدیسان است. دیدن مراسم معابد و مانند آنست. دیدن راجاسی، تماشای صحنه‌های تجمل، تصاویر لذات حسی، نمایش‌های متظاهرانه‌ی قدرت و مقام و صحنه‌های سلطه‌جویی‌های خودپرستانه است. کسب شادی از شنیدن توصیف صحنه‌ها و رویدادهای حسی، تظاهر به قدرت و برتری، ادعاهای توانایی و شجاعت را باید در گروه شنیدن راجاسی طبقه‌بندی کرد. سومین گروه از شنیدن ماجراهای هولناک، داستان غولان بدکار و اعمال شریرانه خشنود می‌شوند. اینان اشخاصی تاماسی هستند. اینان احساس وحشت و ظلم را می‌پسندند و از قرار گرفتن در برابر چنین تصاویری کسب لذت می‌کنند. ایشان خدایان دیو گونه‌ی خون آشام را می‌پرستند و از افسانه‌های ارواح خبیث و نیروهای شیطانی مسرور می‌گردند.»

خوانندگان عزیز! این قلب آموزه‌های بهاگوادگیتا است. بدن و حیات آن بر اساس غذا است و به وسیله‌ی غذا باقی می‌ماند. پس، غذا تعیین کننده‌ی سطح بالا یا پایین دستاوردهاست. امروزه بر نظم و رفتار منظم (نیشتا) تأکید می‌شود، بی آن که به ناشتا (غذا) اشاره‌ای شود. با این حال هر چه هم شخصی بلند مرتبه و فرهیخته باشد، هر اندازه به آموزه‌های ودایی توجه کند و در جهت گسترش آنها بکوشد، اگر به دستورات دقیق تعیین شده برای غذا عمل نکند که برای بدن و کارکرد آن بسیار ضروری است، قادر به کسب موفقیت نخواهد بود. پاک‌ی مواد اولیه، وسایل پخت و پز و کسانی که غذا را تهیه و عرضه می‌کنند، مورد توجه قرار نمی‌گیرد. مردم [فقط] با پر شدن معده و رفع گرسنگی احساس رضایت می‌کنند. نخستین زیارتگاهی که با طلوع خورشید به آن پا می‌گذارند رستوران است. جایی که ایدلی و سامبار به آتما-راما تقدیم می‌شود! چگونه چنین شکم‌پرستانی موفق به تمرکز می‌شوند؟ پاک‌ی وسایل پخت و پز، پاک‌ی آشپز... چگونه این چیزها را در رستوران می‌توان یافت؟ چه کسی به این امور اهمیت می‌دهد؟ مردم بدون توجه به این اصول، شکایت دارند که در تمرکز موفقیتی نمی‌یابند و به آشفتگی بیشتری نیز، دچار می‌شوند.



معلول تنها هنگامی که علل مناسب به درستی عمل کنند، تضمین می‌گردد. وقتی تلخی پخته می‌شود، چگونه می‌توان غذای شیرین در بشقاب گذاشت؟

آهارا و وی‌هارا (غذا و سرگرمی) هر دو باید با دقت بسیار و بر اساس گیتا تنظیم شوند، اما به آموزش آنها توجهی نمی‌شود. آنها را ضروری نمی‌دانند. همه جا مردم به گیتا سوگند می‌خورند، آن را ساعت‌ها تفسیر می‌کنند و با استفاده از آن به دیگران پند می‌دهند... اما عده‌ی قلیلی به آموزه‌هایش عمل می‌کنند. سروده‌های گیتا را حفظ کرده‌اند اما از عمل به آنها ناتوانند. **آناندا** و **شانتی** را تنها هنگامی می‌توان به دست آورد که غذا و سرگرمی پاک و خالص باشند.

تاریکی و نور در یک مکان جمع نمی‌آیند. **کاما** و **راما** [کامجویی و خداوند] با هم ناسازگارند. این دو چون آب و آتشند. چگونه کسی که در یک دست گیتا و در دست دیگر چای یا قهوه‌ی داغ یا سیگار روشن یا بیدی یا انفیه دارد، از واکنش‌های شیطانی خواهد گریخت؟ حتی بعضی‌ها زندگی بی‌قاعده‌ی خود را چنین توجیه می‌کنند که هر چه بخورند و هر کجا که بخورند، در مواجهه با آتش عظیم جنائبی که در درون دارند، پاک و پذیرفتنی خواهد شد.

چگونه می‌توان میوه‌ای تلخ را با شستن در رودهای مقدس، شیرین ساخت؟ چگونه اشخاصی که فقط از گیتا سخن می‌گویند، از شیرینی پیام آن بهره برده‌اند؟ آنچه در عمل روی می‌دهد، به باد رفتن ایمان اندک شنوندگان چنین ریاکارانی به متون مقدس و تبدیل آنها به منکران راسخ است.

چگونه از کسی که در تنظیم و تحدید عادات غذایی خویش ناتوان است، می‌توان پذیرفت که حواس خویش را تنظیم و تحدید کرده است؟ اگر او قادر به مهار و هدایت احساسات خویش نیست، چگونه می‌تواند حواس خود را مهار و هدایت کند؟ کسی که از یک سرفه می‌میرد، چگونه از عطسه جان به در می‌برد؟ کسی که نمی‌تواند از یک پله بالا برود، چگونه به ارتفاعات ملکوت صعود خواهد کرد؟ کسی که قربانی عاجز قهوه یا سیگار یا انفیه است چگونه نیرو و دلیری غلبه بر دشمنان قدرتمندتری چون خشم، شهوت و حرص را خواهد یافت؟ وقتی او نمی‌تواند ترک کثافت کند، چگونه ترک آرزو خواهد کرد؟ ارباب زبان شوید تا بر تمایلات جنسی سلطه یابید. این دو به شدت به هم مربوطند. همان اندازه که چشم و پا با هم ارتباط دارند.

## فصل بیست و هفتم

همان گونه که درخشش بدنی سالم زیر لباس هایی که آن را پوشانده اند مخفی می ماند، روح فردی که زیر آهام کارا یا خودپرستی پنهان شده نمی تواند درخشش براهماتاتوام را که گنجینه ی درون است، آشکار سازد. چرا که خودپرستی ریشه ی تمامی بدی ها، عیب ها و کمبودهاست. او در آرزو یا کاما زاده می شود. [پس] از خودپرستی نیز رها شوید.

فقدان آرزو در واقع فقدان خودپرستی است و موکشا یا رهایی جز آزادی از زنجیر خودپرستی چیست؟ شما آنگاه رها می شوید که زنجیر آرزو را بشکنید.

انسان ها تنها در اموری مشارکت می جویند که محرک آن آرزویی برای برخورداری از نتایجی است. آنها از اعمالی که سودی در پی ندارد احتراز می کنند. اما گیتا هر دوی این روش ها را محکوم می کند. چرا که نتایج هر چه باشند، فرد نمی تواند از اجبار به عمل بگریزد. انسان نمی تواند کاملاً از عمل کردن دست بشوید. پس او چگونه می تواند از اسارت در دام پیامدها دوری بجوید؟ گیتا می آموزد که **کارما- پهالا-** **تیاجا**<sup>۱</sup> (رها کردن تمام وابستگی ها به نتایج کارما) عظیم ترین ساده انایی است که به این منظور طرح گردیده است.

هر عمل خواهناخواه، با انتظار یا بدون انتظار اگر نه فوراً، سرانجام با پیامدی پایان می گیرد. این امری گریزناپذیر است. پیامد می تواند الهی یا شیطانی باشد اما اگر عمل به خداوند تقدیم شود، هرگز بر عمل کننده مؤثر واقع نخواهد شد. از طریق آیین تقدیم، کردار به نظمی متعالی تر تصعید شده به امری الهی و مقدس بدل می گردد. از طرف دیگر، اعمالی که تحت القائنات منبیت انجام شوند، اسارت زوا خواهند بود. آنان که از صمیم قلب به دنبال ادراک خداوند و دستیابی به او هستند، باید از آلودگی به آرزو، **ماماکارا-** **سونیا**<sup>۲</sup>، پاک شوند. **حس من و مال من** را پاک کن: آنگاه به موکشا، به رستگاری رسیده ای. این رسیدن به هدف زندگی است. مقامی که شادی و غمی نمی شناسد و بر فراز و بیرون از هر دوی آنهاست. کَریشنا می خواست که دوست و سرسپرده ی او آرجونا به آن مقام دست یابد، بنابراین کوشید تا روش ها و وسایل آن را به طرق گوناگون به او بیاموزد. به علاوه، او از آرجونا چون ابزاری برای بخشیدن این هدیه ی گرانبها به انسانیت بهره جست.

کریشنا پیش از نتیجه‌گیری از این گفت‌وگوی مقدس، خطاب به آرجونا گفت: «هرچه دهارما را رها کن و به من تسلیم شو. من تو را از تمامی گناهان رها خواهم ساخت.» به بیان دیگر، آهام‌کارا و مام‌کارا یعنی غرور به خویش و تصرفات خویش، حس من و مال من را رها کن. کسب هویت از بدن، که تنها قفس یا زندان **خویشتن** است را نابود ساز. ایمان به این که همه چیز پارامآتما است نه هیچ چیز دیگر را مستحکم کن. سپس، به جز تعظیم به اراده‌ی او و تسلیم به نقشه‌ی او کاری باقی نمی‌ماند. انسان باید از هر دوی توجه و غفلت، **سانکالپا** و **ویکالپا**، قبول و رد رها شود. او باید فرامین خداوند را دنبال کند. باید اراده‌ی الهی را بپذیرد. باید که او در هر کجا قرارش دهد و به هر شکلی که درش آورد، شادمان باشد. باید خود را از سنجش مناسب یا نامناسب بودن اعمال خویش دور نگه دارد، اما به اعمال خود چون پرستش خداوند، چون اموری که در برابر آنها انتظار هیچ پاداشی نمی‌رود، بپردازد. این خلاصه‌ی وظیفه‌ی اوست.

بعضی پیروان خشک مغز و داه‌ها، که خود را با رشته‌های تسییح زینت داده‌اند، از آموزه‌ی کریشنا مبنی بر رها ساختن تمامی دهارما و اطمینان به این که او آنها را از تمامی گناهان آزاد خواهد ساخت بهره جسته، با وقت‌گذرانی پا دراز می‌کنند و با چشمان بسته لم می‌دهند. ایشان از وظایف حتمی خود می‌گریزند. می‌خورند و می‌خوابند و به دنبال هر چه دوست دارند یا هر کاری که می‌توانند، سرگردانند. اینان میان خوب و بد تمایزی قائل نمی‌شوند و عذرشان هم این است که خداوند به آنها فرمان داده دهارما را تعالی ببخشند. وقتی بزرگان خانه یا سالکان با تجربه از رفتارشان می‌پرسند، پاسخ می‌دهند: «افسوس. مثل این که تو هم در اشتباهی! آیا نمی‌دانی خداوند در گیتا چه گفته است؟ من همان را به عنوان اساس رفتارم پذیرفته‌ام. فرمان او را که: **ساروا- دهارمام- پاری‌تیاجا**. من نیازی به تأیید اشخاصی کمتر از او ندارم.» اینان از عبادات و تقیّد خود بسیار احساس غرور می‌کنند. چنین کسانی تنها بخش‌هایی از کلمات خداوند را که طبق تمایلاتشان باشد، برمی‌گزینند. کلمات قبل و بعد آن، با این که بخش‌های جدایی‌ناپذیری از یک دستور هستند، به دلیل عدم علاقه حذف می‌شوند. ایشان بخش حیاتی این فرمان را علیرغم ادعای وفاداری زاهدانه به گیتا، نادیده می‌گیرند.

خداوند می‌گوید: هرچه دهارما را رها کن و **مام‌اکا سارانام وراجا**. یعنی: **تنها تسلیم من شو**. آیا آنها این چنین تسلیم شده‌اند؟ خیر. آیا لااقل اشتیاقی ژرف به رهایی دارند؟ خیر، چون اگر چنین اشتیاقی داشتند، وظایف حتمی خویش را نادیده نمی‌گرفتند و این چنین طعمه‌ی خواب و خوراک نمی‌شدند. چنین مردمی

تنها در وراجی باشکوهند. فقط در خودنمایی بزرگند. در واقع آنها به فرامین خداوند عمل نمی‌کنند. [آخر]  
برای چنین کاری بیش از اندازه تن پرورند. در ایشان حتی ذره‌ای کوشش معنوی نمی‌توان یافت.  
جویندگان حقیقی قادر به تشخیص حقایق با ارزش در کلمات مقدس خداونداند:

Sarva dharmaan parithyajya.

Maam ekam saranam vraja.

Aham thwaa sarva paapebhyo.

Mokshyishyami, maa suchah.

توجه کنید که خداوند می‌گوید: **ساروا دهارما پاریم پاریتیاجا نه ساروا کارمان پاریتیاجیا**. حالا معنی این عبارت چیست؟ یعنی تمامی اعمال را برای شادمانی خداوند یا به خاطر شکوه او، بدون اتلاف وقت در بحث بر سر **دهارما** یا **ادهارما** انجام دهید.

[یعنی] با این که می‌دانید هیچ حاصلی برای شما ندارد (هیچ چیزی به دست نمی‌آورد)، چون به خداوند اطمینان دارید و زندگی خود را به او هدیه کرده‌اید، مانند **جاناکا** و امثال او، برای سعادت جهان **(لوکاسانگراها)** به عمل بپردازید. **ساروا بهوتا آنتاراتما** [یعنی] روح مقیم در هر موجودی از آتما یا روحی که در شماست، جدا نیست. پس، **ساروا بهوتا هیته راهاتا** یا مشتاق سعادت تمامی موجودات باشید. هر عملی را بر اساس شاستراها و متون مقدس، با روح تقدیم به خداوند و بدون چشمداشت به محصول آن، انجام دهید. این نیشکاماکارمای حقیقی است.

گیتا را خوب بفهمید. دستورات آن را درک کنید. خود را به رفتار نیشکاماکارمایی بیارید. به تمامی وظایف خود به عنوان عبادت **هاری پراسادام** بپردازید. این یگانه کار شماست. مابقی را به او واگذار کنید؛ میوه، پیامد و نتیجه را. سپس، فیض الهی شامل حال شما خواهد شد.

برای رهروان طریق دهارما پیروزی نهایی قطعی است. هر چند شاید با دشواری‌های گوناگونی روبرو شوند. آنان که راه دهارما را گم می‌کنند، شاید برای مدتی ثروت و آسایش بیابند، اما سرانجام با فاجعه نابود خواهند شد. کورواها و پانداواها درخشان‌ترین نمونه‌های این حقیقت‌اند.

غرور آنچنان کورواهای غرقه در ادهارما را نابینا ساخته بود که پانداواهای نیک کردار را به صورت گوناگون شکنجه می‌کردند، اما آنان با نابودی کامل روبرو شدند. کورواها از همه گونه امکانات برخوردار بودند، اما از آنجا که نیروی فیض الهی با ایشان نبود، به پایانی شوم دچار گشتند و به هلاکتی بی‌بازگشت

افتادند. مهابهارات به تمامی مردم بهارات این درس را می‌آموزد: «هیچ چیز، حتی نیرومندترین تسلیحات، نمی‌تواند با نیروی فیض الهی برابری کند.» این گرانیهاترین پیامی است که مهابهارات عرضه می‌دارد.

**گیتا بهاوانام (ساختمان گیتا)**، بنای ساتیا و دهارما است که برای برخورداری جهانیان از خاک هندوستان سر برآورده است. آن را با ایمان و پرستش بخوانید. تأثیرات شفابخش و درمانگر آن را با عمل به آموزه‌های آن بیازمایید. چرا که آماراما (آتمایی که سرشار از چشمه‌های شیرینی و سعادت است) چون واقعیت، همواره حاضر است. خداوند در یک آن لطف خویش را بر چنین کسی نثار خواهد کرد. به درگاه خداوندی دعا کنید که تمامی چهارده دنیا در اوست. بی‌تردید می‌توانید هشت گنجینه‌ای را که در این پایین شادی آفرینند و حتی خواستنی‌تر از آن، **کایوالیا** (که سرچشمه‌ی نیتی‌آناندا، نی‌تیا ساتیا و می‌تیاچنانا است) را به چنگ آورید.

چرا نگران روغن هستید، وقتی کره در شماست؟ از طریق اطاعت محض از قوانینی که او برای زندگی بنیان نهاده کره را به دست آورید که به بیان دیگر، همان فیض الهی است. وقتی آن فیض به دست آمد، دیگر لزومی ندارد جداگانه برای موکشا یا رهایی دعا کنید. او بهتر از هر کس می‌داند در چه هنگامی به شما چه چیزی هدیه دهد. او آنچه را که سزاوار آنید و آنچه را که برایتان سودمند است، عطا خواهد کرد. مشتاق او باشید. دلتنگ او شوید. در این حال، دیگر لازم نیست مشتاق موکشا باشید. اگر بدون ثانیه‌ای اندیشه چنین شوید، او تمامی گناهانتان را محو خواهد ساخت. سخت به او بیاویزید. او می‌تواند شما را چون آرجونا جاودان سازد. آنان که در جست‌وجوی راهی برای گریز از چرخه‌ی تولد و مرگند، باید از قوانین خداوند آن چنان که در گیتا آمده پیروی کنند و به او تسلیم شوند. سپس، در هر طریقی تاج موفقیت را بر سر خواهند نهاد.

## واژه نامه

آپارا پراکریتی (Apara Prakrithi): طبیعت، جهان فروتر.  
آتما (Atma): روح، جان، شراره‌ی الهی موجودات.  
آتما پراپتی (Atma Praapthi): کسب روح، تحصیل عالم روحانی.  
آتما-دهارما (Atma Dharma): تقوای روحانی، وظیفه‌ی روحانی.  
آچارا (Aachara): نهی، غیرمجاز، نامشروع.  
آدهی آتما (Aadhy Atma): ذات الهی.  
آدهی بهوتا (Aadhy Bhuta): تجلی مادی، مواد.  
آدهی بهوتام (Aadhy Bhotham): سرور مواد، حکمران مواد.  
آدهی دایوا (Aadhy Daiva): تجلی معنوی، فرشته.  
آدهی دایوام (Aadhy Daivam): سرور فرشتگان، حکمران فرشتگان.  
آدهی یاجنا (Aadhy yajna): سرور قربانی، حکمران قربانی، مجری هر عمل، ایثارگر کل.  
آرجونا (Arjuna): مرید و سرسپرده‌ی «کریشنا» که از طریق پرستش عاشقانه‌ی او به رهایی دست یافت.  
آسات (Asat): ناحق، نیستی، شر.  
آسی (Asi): تو، تو هستی، در عبارت اوپانیشادی «تات-توام-آسی» یعنی: «آن اساس تو هستی.»  
آواتار (Avatar): نزول، فرود، ظهور، تشخص الوهیت. (معمولا در مورد ظهور «ویشنو» بر زمین به کار می‌رود).  
ادهارما (Adharma): ظلم، بی‌عدالتی، نادرستی.  
استیتا پراجنا (Sthitha Prajna): شعور پایدار، دانایی استوار.  
اسلوکا (Sloka): شعر معنوی، آیه.  
ایشانگا (Asanga): درون صدف، محفوظ در صدف.  
اکارما (Akarma): بی‌عملی، فقدان عمل.  
اوپاسانا (Upasana): نزدیک شدن، تقرّب.  
اوپانیشاد (Upanishad): نزدیک کسی نشستن، علم الهی (چون مریدان برای تعلیم علوم الهی در خدمت و نزدیک مرشدان خود می‌نشستند، این کلمه اصطلاح شد)، نام عمومی متونی است که در تفسیر و بیان معانی پنهانی «ودا»ها نوشته شده و آنها را سرچشمه‌ی مکتب‌های فلسفی «ودانتا» و «سانکھیا» می‌شمارند.  
ایشوارا (Isvara): فرمانروا، سلطان، قادر (از القاب خداوند).  
ایکشواکو (Ikshvaku): سر سلسله‌ی پادشاهان نژاد آفتاب که از عطسه‌ی «مانو» پدید آمد.  
ایندرا (Indra): خدای آسمان، موکل باران و صاعقه.  
براهمام (Brahmam): خداوند، جنبه‌ی آفریننده‌ی خداوند.  
برهما ندا (Brahma Neda): تخم برهما، کل عالم، جهان عناصر.  
برهمن (Brahmin): روحانی، طبقه‌ی روحانیان هندو.  
بهاکتا (Bhakta): عاشق خداوند، سرسپرده‌ی خدا، پرستنده.  
بهاگوان (Bhagawan): سزاوار پرستش، شایسته‌ی عبادت، خداوند.

پارا پراکریتی (Para Prakrithi): ماوراءالطبیعه، جهان فراتر.  
 پارام آتما (Param Atma): روح کلی، جان جهان.  
 پاراما پوروشا (Parama Purusha): شخصیت متعالی، خداوند.  
 پاراما هامسا (Parama Hamsa): پرنده‌ی بی‌همتا، تارک دنیای بی‌نظیر، والاترین مرتاض. («هامسا» نام قوی افسانه‌ای است، که هرگز نمی‌میرد).  
 پاندیت (Pandit): فرزانه، دانشمند، حکیم.  
 پراپانچا (Prapancha): پنجگانه.  
 پراکریتی (Prakrithi): طبیعت مادی، عالم اشیاء.  
 پوروا میامسا (Purva Mimamsa): یکی از شش مکتب فلسفی هندو که بیشتر متوجه وظایفی است که طبق «ودا»ها به عهده‌ی انسان است.  
 پوروشا (Purusha): شخص، انسان، روح، خدا.  
 پوروشام (Purusham): توانایی، قدرت.  
 تاپو یاجنا (Tapo Yajna): ایثار جان، قربانی از طریق ریاضت.  
 تات توام (Thath Thwam): آن اساس، آن پایه.  
 تاماس (Thamas): تاریکی، غم، رخوت، یکی از سه خلق و خوی اصلی کلیه‌ی موجودات.  
 تریمورتی (Trimurthi): سه شکل، سه جنبه یا صفت اصلی خداوند به شکل سه شخصیت «براهما» (آفریننده)، «ویشنو» (نگهدارنده) و «شیوا» (نابود کننده).  
 تیاجی (Thyagi): تابناک، درخشنده.  
 جنانا (Jnana): دانش الهی، معرفت متعالی.  
 جنانا سواروپا (Jnana Swarupa): تجسم دانش الهی، تجلی خرد.  
 جنانا سیده‌ی (Jnana Siddhi): دستاورد خرد، حاصل دانش.  
 جنانا شاکتی (Jnana Shakti): قدرت دانایی، نیروی معرفت.  
 جنانا یاجنا (Jnana Yajna): قربانی از طریق آموختن دانش الهی.  
 جنانا یوگا (Jnana Yoga): راه کسب دانش حقیقی، طریق عرفان.  
 جیوی (Jivi): فرد، موجود، روح فردی.  
 دانان جایا (Dhanan Jaya): وارسته، آزاده، فارغبال.  
 دایوی سمپات (Daivi Sampath): کامیابی الهی، حصول سرشت نیک.  
 دراویا یاجنا (Dravya Yajna): ایثار مال، قربانی از طریق بخشش مال.  
 دواندوا آتیتا (Dwandva Atheeta): رها از دوگانگی، فارغ از ثنویت.  
 دهارما (Dharma): وظیفه، درست‌ی، قانون، تقوی، شریعت، اساس طبیعت هر چیز.  
 دهارما سادھانا (Dharma Sadhana): انجام وظیفه چون تمرینی معنوی.  
 دهارما کارما (Dharma Karma): انجام وظیفه، تقوا در عمل، کردار درست.  
 راجا ریشی (Raja Rishi): حکیم بی‌همتا، سرور عارفان.  
 راجا یوگا (Raja Yoga): راه شاهانه، طریق برترین.  
 راجو گونا (Raju Guna): گونه‌ی فعال، خلق و خوی پر تحرک.  
 رامایانا (Ramayana): کهن‌ترین حماسه‌ی منظوم سانسکریت که آن را شاعر دانشمندی به نام «والمیکی» سروده و ماجرای زندگی «رام چندر» یا «راما» است که تجلی ششم «ویشنو» روی زمین به شمار می‌آید.

سات (Sat): حقیقت، هستی، خیر.  
سادو (Sadu): قدیس، پرهیزگار، متقی.  
سادهانا (Sadhana): تمرین معنوی، انجام، اجرا.  
ساراناکاتی آدوایتیایی (Adwaitic Saranagathi): تسلیم کامل، رضایت بی‌همتا.  
ساروا شاکتا (Sarva Shakta): قادر مطلق.  
سار وِجنا (Sar Vajna): دانای مطلق.  
ساگونا ساکارا (Saguna Sakara): واجد تمامی صفات و اعمال، با نشانِ باعمل.  
ساگونا نیراکارا (Saguna Nirakara): واجد تمامی صفات و فاقد عمل، با نشان بی عمل.  
سامسارا پراپتی (Samsar Praapthi): کسب دنیا، تحصیل چرخه‌ی تولد و مرگ.  
ساناتانا دهارما (Sanatana Dharma): جایگاه حقیقت، مرتبه‌ی درستی، والاترین مقام ممکن یا ملکوت خداوند.  
سانکھیا یوگا (Sankhya Yoga): یکی از شش مکتب فلسفی هندو که فرد و آگاهی او را دو امر مستقل می‌داند و کشف این راز را اسباب رهایی آگاهی از فردیت می‌شمارد.  
سنیاسا یوگا (Sanyasa Yoga): راه تسلیم، راه ترک دنیا، آخرین مرحله‌ی مذهبی یک «برهمن» یا انسان معنوی.  
سوابهاوا (Svabhava): قائم بذات، موجود به خویش.  
سوا دهارما (Swa Dharma): وظیفه‌ی شخصی، انجام وظیفه چون تقوای الهی.  
سوادیا یاجنا (svadya Yajna): قربانی از طریق مطالعه‌ی «ودا»ها.  
سواروپا (Swarupa): شکل یافته به خویش، به هر شکل.  
سودرا، سوترا (Sudra): شعر کوتاه، کلمات قصاری که منشاء ودایی دارند.  
سوریا (Surya): خورشید، خدای خورشید.  
سهاجا دهارما (Sahaja Dharma): وظیفه‌ی بزرگ، قانون اصلی، درستی.  
سهاجا سوابهاوا (Sahaja Swabhava): دلیل سلامتی، ظهور نیروی درونی.  
شابدا (Sabda): صوت، صدا.  
شابدو پاسانا (Sabdo Pasana): صوت تقرب، آوای پیوستن.  
شاسترا (Sastra): کتاب مقدس، کتاب الهی.  
شاکتی (Sakthi): قدرت، نیرو.  
شیوا (Siva): جنبه‌ی نابودگر خداوند، صاحب تیر و کمان.  
کارتاویا کارما (Karthavya Karma): عمل بدون فاعل، عمل بی‌خودانه.  
کارما (Karma): کردار، عمل، قانون عمل و عکس‌العمل در موجودات عالم.  
کارما جانما (Karma Janma): تولد به دلیل کردار زندگی پیشین، متولد شدن به دلیل اعمال گذشته.  
کارما سیدهی (Karma Siddhi): دستاورد عمل، حاصل کردار.  
کارما-کشترا (Karma Kshetra): کشتزار عمل، مزرعه‌ی کردار.  
کارما یوگا (Karma Yoga): راه کردار، طریق عمل، رهایی از طریق توجه به کردار فردی.  
کارمو پاسانا (Karmo Pasana): تقرب به عمل، وابستگی به کردار.  
کاما (Kama): کام، آرزو، لذت.  
کریشنا (Krishna): تجلی هشتم "ویشنو" که در "بهاگوادگیتا" مظهر خداوند و هدایتگر "آرجونا" است.



گایاتری مانترا (Gayathri Manthra): نام مقدس‌ترین آیهی "ریگ ودا" که خطاب به آفتاب است و از مهمترین اذکار آیین هندو است.

گودا کشا (Guda Kesa): برخواسته از خواب، رها شده از نادانی.

گورو (Guru): معلم، آموزگار، استاد معنوی.

گیتا (Geetha): نغمه، آواز.

لی‌لا جانما (Leela Janma): تولد مجازی، تولد خیالی.

مانو (Manu): انسان اول، خداوند اندیشه، من!

ماها ریشی (Maha Rishi): حکیم بزرگ، عارف بلندمرتبه.

ماهابهارات (Mahabharath): بهارات بزرگ، از حماسه‌های بزرگ هند که داستان جنگی بزرگ میان نیکی و بدی است و از شاهکارهای ادبی و مذهبی جهان به شمار می‌رود.

نارا کارانا (Nara Karana): قربانی انسان، فدایی بشر.

نارایانا (Narayana): پسر انسان، لقب "ویشنو" یا "کریشنا".

نیرگونانیراکارا (Nirguna Niraakara): فاقد صفت و عمل، بی‌نشان بی‌عمل.

وارنا (Varna): رنگ، طبقه‌ی اجتماعی.

واسانا (Vasana): امیال، تحریکات، وسوسه.

ودا (Veda): دانش، دانش مقدس، نام عمومی چهار کتاب مقدس هندو که از کهن‌ترین متون مذهبی و فلسفی جهان به شمار می‌رود.

وی جنانا (Vi Jnana): دانایی، تشخیص به معرفت الهی.

ویچارا (Vichara): امر، مجاز، مشروع.

ویشادا یوگا (Vishada Yoga): راه ناامیدی، طریق دلشکستگی.

ویشنو (Vishnu): جنبه‌ی حفظ‌کننده‌ی خداوند، نگهدارنده‌ی جهان، پروردگار.

ویشوا (Vishva): همه، کل.

ویکارما (Vikarma): کردار فداکارانه، فداکاری، ایثار.

هانومانثا (Hanumantha): دارای آرواره‌های درشت، نام رئیس میمون‌ها در حماسه‌ی "رامایانا" که به دلیل عشق بی‌حد خویش به "راما" به رهایی (موکشا) دست یافت.

هریشی کشا (Harishy Ksha): حکمران تمامی حواس. (از القاب "کریشنا").

هیرانیا کاشیپو (Hiranya Kasipu): زرین جامه، تبهکاری که به لطف "براهما" شکست‌ناپذیر گشته بود. پسر او "پراهلادا" به پرستش "ویشنو" می‌پرداخت و هنگام مجادله با پسرش وقتی از او خواست تا حضور "ویشنو" را در ستون سنگی به او نشان دهد، "ویشنو" به شکل موجودی نیمه‌انسان و نیمه‌شیر از میان ستون سنگی بیرون جهید و "هیرانیا کاشیپو" بی‌تبهکار را کشت.

هیرانیا گاربها (Hiranya Garbha): تخم زرین، تخمی که عالم از آن موجود شد، ذات مطلق خداوند در مقام وحدانی خویش، پیش از تکثیر خیالی به عالم موجودات.

یاجا (Yaja): عبادت، آیین عبادت.

یاجنا (Yajna): قربانی، آیین قربانی، نذر، ایثار.

یوگایاجنا (Yoga Yajna): قربانی از طریق عمل به "یوگا".